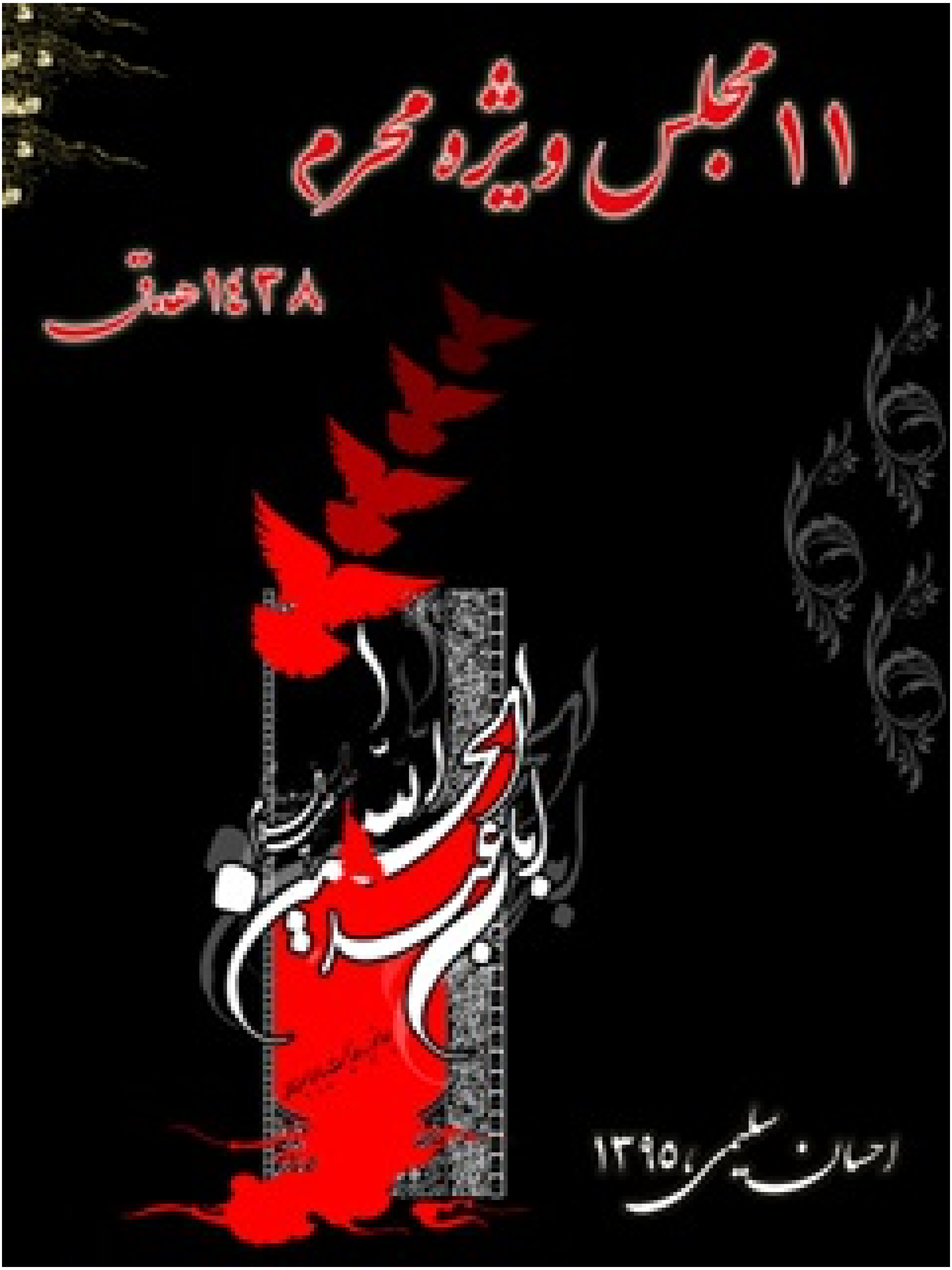

۱۱ مجلس ویژه محرم
۱۴۳۸ هـق
احسان سلیمی ۱۳۹۵

بسم الله الرحمن الرحیم

١١ مجلس ویژه محرم ١٤٣٨ □. ق

نویسنده:

احسان سلیمی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۱۱ مجلس ویژه محرم ۱۴۳۸ ھ. ق

مشخصات کتاب

سرشناسه:احسان سلیمی،۱۳۹۵

عنوان و نام پدیدآور:۱۱ مجلس ویژه محرم ۱۴۳۸ ھ. ق/ احسان سلیمی.

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و کتاب

موضوع: محرم - مبلغین

ص :۱

مجلس اول

شُکوه عقلانیت در نهضت امام حسین علیه السلام

اشاره

خداوند در قرآن کریم فرموده است: «وَمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الآخِرَهُ خَیرٌ لِلَّذینَ یتَّقُونَ أَفَلا تَعْقِلُون.»(۱)

عقل و اندیشه، در اسلام جایگاه والایی دارد و قرآن کریم نیز در آیات متعدد به لزوم تعقل و تفکر در آیات آفاقی و انفسی دعوت نموده تا انسان ها در پرتو نور عقل، راه را از بیراهه بیابند و حق و باطل را از یکدیگر تمییز دهند. از این رو، گفتار و کردار پیشوایان دین نیز بر این اصل مهم استوار است و هیچ گاه سخنی را بر زبان جاری نمی کنند یا عملی را انجام نمی دهند که با عقل سلیم مخالفتی داشته باشد و در واقع، آن بزرگواران الگوی کامل عقلانیت برای بشریت به شمار می روند.

۱- انعام، آیه ۳۲: «زندگی دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی نیست و سرای آخرت، برای آنها که پرهیزکارند، بهتر است. آیا نمی اندیشید؟»

این روزها، مصادف با ایامِ عزاداری سالار شـهیدان، اباعبدالله الحسـین (ع) است. مناسب است که در این ایام، ابعاد قیام امام (ع) از زاویه هـای مختلف بررسـی و تحلیـل شود. یکی از این زاویه هـا، آن است که مـا اگر بخواهیم حادثه عاشورا را از منظر عقل بررسی کنیم، آیا کار صحیحی است یا خیر؟

این مطلب مشهور که در حادثه عاشورا، عقل عاجز است، اینجا میدانِ عقل نیست و نباید سراغ توجیهات عقلی رفت؛ بلکه باید از عشق و ابزار و آثـار آن سـخن گفت؛ آیـا این کلام، درست است؟ و با معارف دینی ما سازگاری دارد یا خیر؟ بنـده عقیـده دارم که این نگاه به واقعه عاشورا، غلط است و عاشوراییان باید بدانند که در مکتب حسین (ع) ، عقل منزلتی بس عظیم دارد و بنیان نهضت حسینی، بر عقل و اندیشه سلیم استوار است.

عقل در آیات و روایات

در قرآن کریم بارها خـدای متعال آیات و نشانه های خود را بیان می کنـد و بعد می فرماید: «أَفَلا تَعقِلُون.» در واقع، خداوند با این آیات، اشخاصـی را که اهل تعقل نیسـتند، به نوعی مذمت می کند. واقعاً عجیب است که بسیاری از انسان ها به این نعمت بزرگ، یعنی عقل که خـدا به بشـر داده، توجه نمی کننـد. در واقع، کسـی که از این نعمت خدادادی غافل باشد، اصـلاً حیات انسانی را درک نکرده و مفهوم اصلی زندگی را درنیافته است.

در آیـات و روایات، مطالب فراوانی در مورد عقل مطرح شـده است؛ مثل چیستی عقل و اینکه آنچه موجب تکامل عقل است، کـدام است؟ آنچه مانع رشـد عقل یا موجب فساد آن است، چیست؟ اجزای عقل کـدام اند؟ و مانند آن. اینها مطالبی است که باید مورد توجه قرار گیرد و فهم آن نیز از طریق آیات و روایات ممکن است.

مرحوم کلینی در اصول کافی پیش از شروع بحث توحید و مباحث اعتقادی، اوّلین مطلبش «کتاب العقل» است. در این کتاب، روایات متعددی در مورد عقل وجود دارد. بنده کلمات قصار امیر مؤمنان، علی (ع) را به طور اجمالی بررسی کرده ام؛ ۲۵۸ عبارت در مورد عقل در کلام ایشان مطرح شده است؛ از جمله، امام علی (ع) فرموده: پیامبران آمدند تا عقل انسان ها را رشد دهند؛ «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُول.۱۹. شریف رضی، نهج البلاغه، ص ۴۳.باید راجع به هریک از کلمات حضرت، ساعت ها بحث کرد. حیف است که از این سفره آماده استفاده نکنیم. ازاین رو، لازم است مقداری با آیات و روایات ارتباط برقرار کنیم و مفاهیم آن را درک نماییم تا بتوانیم مسیر زندگی مان را بر مبنای عقلانیت قرار دهیم.

جایگاه و اهمیت عقل

آنچه امروزه به عنوان سبک زندگی مطرح می شود، نیازمند همسویی با آیات و روایات است و اوّلین و مهم ترین عامل برای دستیابی به سبک زندگی دینی، این است که زندگی ما بر پایه عقل باشد. زندگی ای که عقلانی نباشد، رنگ دینی ندارد.

امام باقر (ع) فرمود: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَه...۲۰۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۰: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقاً هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَلَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أُحِبُّ أَمَا إِنِّي إِيَّاكَ آمُرُ وَإِيَّاكَ أَنْهَى وَإِيَّاكَ أُعَاقِبُ وَإِيَّاكَ أُثِيبُ.»وقتی خداوند عقل را آفرید، آن را به زبان آورد [و قوه تکلم به آن بخشید].» مراد از عقل در این روایت، قوه ای است که شما توسط آن، خیر را از شر تشخیص داده، خوبی را از بدی یا حق را از باطل تمییز بدهید. وقتی انسان سؤال می کند: چگونه حادثه عاشورا به

وجود آمد؟، تمام ریشه یابی ها به این برمی گردد که مردم آن زمان، عقل خودشان را پوشاندند و اصلاً دنبال تشخیص حق از باطل نرفتند. عقل، آن قوه ای است که انسان می تواند حق را از باطل تشخیص بدهد. خدای متعال وقتی عقل را آفرید، آن را به زبان آورد و به آن قوه تکلم داد. «ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ...؛ سپس، به او فرمود: بیا، و او آمد. آن گاه فرمود: برو، و او رفت.»

اینجا بحث های بسیاری وجود دارد که منظور از اقبال و ادبارِ عقل چیست؟ در زبان روایات، انسانی که اطاعت خدا می کند، انسانِ عاقل است و انسانی که معصیت خدا می کند، انسانِ غیرعاقل است؛ یعنی اگر انسان در زندگی عقل را ملاک قرار دهد، عقل به او می گوید به سوی خدا اقبال کن و به اطاعت حق مشغول باش. حال، اگر عقل را کنار بگذارد، به سراغ فساد و بی بندوباری و جنگ و خون ریزی می رود. اینکه خدا به عقل فرمود: بیا، و او هم جلو آمد و یا فرمود: برو عقب، و او هم رفت، کنایه از این است که به وسیله عقل، خداوند اطاعت یا معصیت می شود. بعد فرمود: «ثُمَّ قَالَ وَعِزَّتِی وَجَلَالِی مَا خَلَقْتُ خَلْقاً هُوَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْکَ؛ به عزت و جلالم سوگند که در میان تمام مخلوقاتی که آفریدم، خلقتی محبوب تر از عقل در نزد من وجود ندارد.»

به طور کلی، از بین موجودات مجرّد و مادّی، خداوند فقط خطاب به عقل می فرماید: تو از هر چیزی در نزد من محبوب تر هستی. این کلام، بیانگر توجه و اهتمام زیاد حق تعالی به عقل است. سپس، خداوند جمله ای مهم تر فرمود که: «وَلَا أَکْمَلْتُکَ إِلَّا فِیمَنْ أُحِبُّ؛ هرکسی از بندگانم را که بیشتر دوست داشته باشم، تو را در او کامل تر می کنم.» بنابراین، هرچه عقل کامل تر شود، اطاعت و تقرب انسان به خدا بیشتر می گردد.

همچنین، از روایات استفاده می شود که اگر به عقل توجه کنیم، تمام خصلت های پسندیده در وجود آدمی محقق می شود؛ اما اگر عقل را کنار

گذاشتیم، حیا، عفّت و غیرت نیز کنار می رود و به جایش ظلم و فساد به میدان می آید؛ چنان که اصبغ بن نباته از امیر مؤمنان (ع) روایت می کند: «هَبَطَ جَبْرَئِیلُ عَلَی آدَمَ (ع) فَقَالَ یَا آدَمُ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أُخَیِّرَکَ وَاحِدَهً مِنْ ثَلَاثٍ فَاخْتَرْهَا وَدَع اثْنَتَیْنِ...۲۱. همان: «هَبَطَ جَبْرَئِیلُ عَلَی آدَمَ (ع) فَقَالَ یَا آدَمُ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أُخَیِّرَکَ وَاحِدَهً مِنْ ثَلَاثٍ فَاخْتَرْهَا وَدَع اثْنَتَیْنِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ یَا جَبْرَئِیلُ وَمَا الثَّلَاثُ فَقَالَ الْعَقْلُ وَالْحَیَاءُ وَالدِّینُ فَقَالَ آدَمُ إِنِّی قَدِ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ فَقَالَ جَبْرَئِیلُ لِلْحَیَاءِ وَالدِّینِ انْصَرِفَا وَدَعَاه.»جبرئیل بر حضرت آدم (ع) نازل شد و گفت: امر شده ام که تو را مخیّر سازم تا یکی از سه چیز را اختیار نمایی... .»

«فَقَالَ لَهُ آدَمُ یَا جَبْرَئِیلُ وَمَا الثَّلَاثُ فَقَالَ الْعَقْلُ وَالْحَیَاءُ وَالدِّینُ؛ آدم (ع) فرمود: این سه تا چیست که یکی را انتخاب کنم؟ فرمود: عقل، حیا و دین.» «فَقَالَ آدَمُ إِنِّی قَدِ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ؛ آدم گفت: من، عقل را اختیار کردم.» «فَقَالَ جَبْرَئِیلُ لِلْحَیَاءِ وَالدِّینِ انْصَرِفَا وَدَعَاهُ؛ جبرئیل به حیا و دین گفت: [آدم عقل را اختیار کرد،] پس، شما بروید.» «فقالا یَا جَبْرَئِیلُ إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَکُونَ مَعَ الْعَقْلِ؛ آن دو به جبرئیل گفتند: خدا ما را مأمور کرده که هرجا عقل باشد، ما هم باشیم.» آن گاه جبرئیل گفت: اگر چنین مأموریتی دارید، بمانید.

در حدیث آمده است: «مَن لاـ عَقلَ لَه لاـ دینَ لَها۲۲. ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحه، ص ۴۸۴.کسی که عقل ندارد، دین ندارد.» در همین روایت می خوانیم: «مَن لا عَقلَ لَه لا حَیاءَ لَه؛ کسی که عقل ندارد، حیا ندارد.» بنابراین، عقل، محبوب ترین مخلوق خداست و خدا هرکسی را که خیلی دوست دارد، عقلش را کامل تر می کند. هرجا عقل باشد، تمام صفات پسندیده انسانی هم هست. در بعضی روایات وارد شده که فرد عاقل، قانع است. آدمی که حرص و طمع دارد، در حقیقت، عقلش را کنار گذاشته؛ اما آن که عقل دارد، به آنچه خدا از مال و مقام و اعتبار دنیا به او داده، قناعت می کند.

اینها، معیارهایی است برای شناخت صفات انسانی و اینکه ببینیم واقعاً قناعت در زندگی ما هست یا نیست؟ اگر قناعت نیست، معلوم می شود که از عقلمان استفاده نمی کنیم.

حسین (ع) ، عاقل ترین انسان ها

کسی که عاقل است، پیوسته شکرگزار خداست. در روایات اشاره شده، از صفات بسیار مهمی که اولیای خدا به دنبال آن هستند، یقین است. در واقع، کسی که عقلش را به کار بیندازد، به مرحله یقین می رسد و اساساً انسان، بدون عقل نمی تواند به یقین برسد. اطاعت خدا، از دیگر آثار کمال عقل است و از جمله چیزهای بسیار مهمی که باید به آن برسیم، همین است. امام حسین (ع) خطاب به معاویه فرمود: «لَا یَکْمُلُ الْعَقْلُ إلَّا بِاتِّبَاعِ الْحَق ۲۳۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۲۷.عقل، جز با پیروی از حق، کامل نمی شود.»؛ یعنی آنها که دنبال حق می روند، افراد عاقلی هستند. آنان که جانشان را به میدان شهادت می آورند، عاقل ترین انسان ها هستند. امام حسین (ع) ، عاقل ترین انسان هاست؛ زیرا آن حضرت برای حفظ دین و احیای سنّت نبوی قیام نمود. شهادت امام (ع) و یاران پاک بازش، به احیای مکتب محمدی کمک کرد و خون پاک اباعبدالله (ع) درخت اسلام را آبیاری نمود و به رشد و بالندگی امّت اسلامی و بیداری مسلمانان انجامید؛ تا آنجا که گفته شده است: «إنّ الاسلامَ مُحمدیٌّ الحُدُوثِ، حُسینیٌّ البَقاء.۲۴. جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۱۴۹.

اگر که دین مصطفی هنوز در جهان به پاست **** از آن سرِ بریده تو هست و از نوای تو

این است معنای فرمایش پیامبر که فرموده: «حُسَـینُ مِنّی وَأنا مِن حُسَـینا۲۵. شـیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۲۸.حسین از من، و من از حسین هستم.۲۶. محمدمهدی آصفی، فی رحاب عاشورا، ج ۲، ص ۳۴۷ ۳۴۸.

از زمـان رسول خـدا (ص) و ائمه معصومین (ع) در تمام بحران ها، یک عـده ای از مسـلمانان در جنگ شـهید می شدنـد و دیگران می گفتنـد: اینها بی خود جانشان را دادنـد. اگر عقل داشـتند، می ماندنـد و زنـدگی دنیوی شان را ادامه می دادند؛ اما حق آن است که این سـخنان، بر خلاف منطق دین و مرام امام حسـین (ع) است. بنابراین، نباید گفت که امام حسـین (ع) را فقط عشق الهی به میدان کربلا آورد. اگر فقط پای عشق در میان باشد، می گوییم چه لزومی دارد که ما از ایشان تبعیت کنیم؟ عشق، برای کسـی الزام آور و تکلیف سـاز نیست. انسـان در معنویت به مراحـل عـالیه ای می رسـد و بـا معشوق خودش، یعنی خدای تبارک و تعالی معاشـقه می کند؛ این، اصـلاً برای دیگران قابل تحصیل نیست و امری فردی است. برخی، حادثه عاشورا را نتیجه عشق می داننـد و بعـد بـا صـدها سؤال مواجه می شونـد و در نتیجه، یـک سـری خرافه ها و بـدعت ها را به این حادثه اضـافه می کننـد. روی همین مبنا، می گوینـد حالا که مسـئله عشق است، پس هر کاری می شود کرد. حالا که می شود دین و عقـل را کنار گـذاشت، بر مبنای عشـقمان کار می کنیم. بایـد ببینیم عشق چه فرمانی می دهـد؛ در حالی که این عقل است که عشق آفرین است؛ یعنی یـاران امـام، پیش از آنکه عـاشق ترین انسـان هـا باشـند، عاقل ترین مردمان بودنـد و عقل گرایی آنها سبب شـد که حجت خـدا را به خوبی بشناسـند و عاشـقانه تـا آخرین نفس و قطره خون خویش در کنار امام بماننـد و از حریم دین دفاع کنند.

آری، عمل حسین (ع) عاشقانه بود؛ اما نه اینکه عقل را انکار کند؛ بلکه با تأیید آن، از آن فراتر می رود. راه عشق، از عقل می گذرد؛ یعنی عشق حقیقی، مبتنی بر عقل و شناخت و معرفت است. تا معرفت حاصل نشود، عشق ایجاد نمی گردد؛ چنان که امام حسین (ع) فرمود: «أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِکْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِیَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوه؛...۲۷. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵، ص ۳۱۲؛ همان، ج ۲۳، ص ۸۳ و ۹۳؛ شیخ صدوق، علل الشرائع، ص ۹. ای مردم! خدا بندگان را نیافرید، مگر برای اینکه او را بشناسند و هرگاه او را شناختند، [عاشق او شوند و] عبادتش کنند.»

امام صادق (ع) از امام حسین (ع) و او از پیامبر (ص) نقل فرمود که: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَها۲۸. کلینی، الکافی، ج ۲، ص۸۳؛ شیخ صدوق، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۱۲، ص ۶۹؛ شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۸۳.برترین انسان ها، کسی است که عاشق عبادت باشد.»

عقل و شناخت، دعوت کننده به عبادت و اطاعت است و عشق، قدم نهادن در وادی عبادت و بندگی است. امام حسین (ع) ، در بالاترین درجه شناخت و در عالی ترین مرحله عشق بود. به همین جهت، به آسانی همه دارایی، خانواده و فرزندانش را در راه عبادت و بندگی پروردگارش فدا کرد تا رضایت او را به دست آورد. دیگر عاقلان، در هر مرتبه ای که بودند، هیچ کدام او را با استدلال و منطق محکوم نکردند؛ بلکه اقدام امام را با مصلحت اندیشی های دنیاگرایانه سازگار نمی دیدند یا توان همراهی با ایشان را نداشتند.

معرفی عاشورا بر اساس عقل

اگر امروز می خواهیم حادثه عاشورا را به دنیا معرفی کنیم، باید روی جنبه عقلانی آن تکیه کنیم و بگوییم کار امام حسین (ع) از شهادت خود تا طفل

شیرخوار و یارانش، همگی مبتنی بر مسائل عقلی مسلّم بوده است. اصلاً در فرهنگ دینی ما اطاعت خدا، موجب کمال عقل انسان است. فردی که در خانه می نشیند و کاری ندارد که امروز دین از بین می رود یا نمی رود، چنین شخصی اصلاً آدم عاقلی نیست. آدم عاقل، آن است که به میدان می آید، فریاد می زند، دفاع می کند و آنجایی هم که لازم باشد، جان خودش را می دهد.

امام حسین (ع) در گفت وگو با معاویه فرمود: «لایَکْمُلُ الْعَقْلُ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْحَق.» اگر بشر می خواهد در دنیا به کمال عقل برسد و فاصله اش را با بهائم کم کند، باید از عقل خویش استفاده کند؛ وگرنه چه فرقی با آنها دارد؟ به عنوان مثال، کسی در تاریکی چراغ قوه دارد و دیگری ندارد؛ اما آن که دارد، روشن نمی کند و از آن بهره نمی برد؛ انسانی که عقل دارد، ولی آن را به کار نمی گیرد، این گونه است. عقل باید تکامل پیدا کند و انسان مسلمان باید توجه داشته باشد که امروزش نسبت به روز گذشته، چقدر تکامل یافته و رشد عقلی پیدا کرده است. این امر، موجب حیات و عزّت و عروج معنوی انسان است.

امام صادق (ع) فرمود: «لَیْسَ بَیْنَ الْإِیمَانِ وَالْکُفْرِ إِلَّا قِلَّةُ الْعَقْلِ۲۹. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۷.آنچه انسان را از مرز ایمان به کفر می اندازد، کم عقلی است.» اگر انسان از عقلش درست استفاده نکند، گرفتار انحراف می شود و سراغ پیروی از شهوات می رود و اندک اندک در دایره کفر قرار می گیرد. پس، آنچه انسان را در عرصه ایمان نگه می دارد، عقل اوست.

تجلی عقل در سبک زندگی دینی

یکی از مباحث مهم و ضروری برای جامعه ما، سبک زندگی است. امروزه، کسانی که این بحث را دنبال می کنند، باید توجه داشته باشند که جامعه ما،

هرچنـد اسـلامی و انقلابی است، ولی فاصـله فراوانی با سـبک زندگی دینی دارد. برای رسـیدن به این هدف، بایسـته است که توجه به عقل، محور کارها قرار گیرد. در روایات اسـلامی بارها این مطلب نقل شده که گاهی خدمت آن بزرگواران از فردی تعریف می کردنـد و می گفتنـد که فلانی آدم خوبی است، نمـاز شب و نـافله هایش ترک نمی شود، هر سال حـج می رود و پیوسته روزه است؛ اما آن حضرات می پرسیدند: عقل او چگونه است؟

یعنی آیا در زندگی خود از عقلش اسـتفاده می کند؟ اگر انسان عقل را به میدان بیاورد، عقل به او می گوید که ارتباط با خدا چطور باید باشد؟ عقل به او می گوید که نباید دیگری را آزار بدهد و این گونه، سبک زندگی انسان هم اصلاح می شود.

امـام بـاقر (ع) از پیـامبر (ص) نقل کرده: «لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ بِشَيْ ءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ ۱.۳۰ کلینی، الکـافی، ج ۱، ص ۱۸؛ محمـدباقر مجلسـی، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۰۸: «لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ بِشَيْ ءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ عَاقِلًا حَتَّى تَجْتَمِعَ فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ يَسْتَكْثِرُ قَلِيلَ الْخَيْرِ مِنْ غَيْرِهِ وَيَسْتَقِلُّ كَثِيرَ الْخَيْرِ مِنْ نَفْسِهِ وَلَا يَسْأَمُ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ طُولَ عُمُرِهِ وَلَا يَتَبَرَّمُ بِطِلَابِ الْحَوَائِجِ قِبَلَهُ الذُّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْعِزِّ وَالْفَقْرُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْغِنَى نَصِيبُهُ مِنَ الدُّنْيَا الْقُوتُ وَالْعَاشِرَةُ لَا يَرَى أَحَداً إِلَّا قَالَ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَأَتْقَى... .»خـدای بلنـدمرتبه به چیزی بالاتر از عقل عبادت نمی شود.»؛ یعنی هرچه انسان عقلش را به کار گیرد، عبادت است. هرچه انسان از عقلش در میدان های مختلف شخصی، اجتماعی، فرهنگی یا سیاسی بهره ببرد، عبـادت است. بعـد حضـرت فرمود: «وَلَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ عَاقِلًا حَتَّى تَجْتَمِعَ فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ؛ مؤمن، عاقل نخواهـد بود، مگر اینکه ده خصـلت داشـته باشـد.» در این مجـال، به طور گـذرا به خصال مـذکور اشاره می کنیم؛ از جمله اینکه: «الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ؛ از او امید خیر برود.» مؤمن عاقل، همیشه دنبال کار خیر است و تمام آرزویش این است که کار نیک انجام دهد.

دوم اینکه: «وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ؛ از جانب او، به کسی بدی نرسد.»؛ یعنی دنبال بدی کردن به دیگران نیست. دیگر آنکه: «یَسْتَكْثِرُ قَلِيلَ الْخَيْرِ مِنْ غَيْرِهِ؛ اگر کسی کار خیر کوچکی انجام داد، آن را بزرگ می شمارد.» فرض کنید که در یک هیئت مذهبی، شخصی استکانی را از اینجا برمی دارد و به جای دیگر می گذارد. آدم عاقل، آن است که کار خیر دیگران را، هرچند کم باشد، بزرگ می شمارد. برعکس، کار خیر خودش را، هرچند زیاد است، ناچیز می انگارد؛ مثلاً می گوید: من، اگرچه پنجاه سال است نماز شب می خوانم، ولی این چیزی نیست و کاری نکرد ه ام. یا با آنکه سی سال است برای انقلاب سینه می زنم، اما کاری برای آن نکرده ام.

امام راحل (ره) با آن همه زحمت هایی که نه فقط برای مردم ایران، بلکه برای بشریّت متحمل شد و انقلاب اسلامی را رهبری کرد، در نهایت، فرمود: خدایا! اگر از من قصوری یا تقصیری سر زده، طلب بخشش می کنم!

این، نشانه مؤمن عاقل است؛ برعکس، کسی که کار کوچکی انجام داده و همواره می خواهد کارش را به رخ دیگران بکشد و خودش را معرفی کند، معلوم می شود که عقلش را کنار گذاشته و دچار خودبینی شده است؛ اما مؤمنی که از نعمت عقل بهره مند است، خوبی های خودش را کم می شمارد و به آنها توجه نمی کند؛ «يَسْتَقِلُّ كَثِيرَ الْخَيْرِ مِنْ نَفْسِهِ.»

در روایت مزبور آمده است که مؤمن عاقل: «وَلَا يَسْأَمُ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ طُولَ عُمُرِهِ؛ در تمام طول عمرش، در جست وجوی علم است و از آن خسته نمی شود.» باید خانواد ه ها، به خصوص پدر و مادرها، بیشتر در امر یادگیری همت بگمارند تا سطح علمی شان رشد کند. یکی از موضوعاتی که در سبک زندگی مطرح است، یادگیری است. باید معارف دینی و احکام و عقاید خود را

به درستی فرابگیریم. متأسفانه، آنچه از جامعه دینی ما مورد انتظار است، فعلاً وجود ندارد. آدم عاقل، آن است که وقتی صبح از خواب بلند می شود، بگوید من امروز چه چیزی یاد بگیرم، چه آیه و حدیثی و یا چه مطلب اخلاقی را بیاموزم؟

در ادامه آن روایت آمده است: «الـذُّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ الْعِزّ»؛ یعنی مؤمن، عزّت واقعی را نزد خدا جست وجو می کند. ازاین رو، اگر عزّت ظاهری و دنیوی پیدا نکند و در دنیا مورد توجه دیگران قرار نگیرد، برایش محبوب تر است. «وَالْفَقْرُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْغِنَى؛ فقیربودن، برایش محبوب تر از ثروتمندی است.»

حضرت در پایان می فرماید: «وَالْعَاشِرَهُ وَمَا الْعَاشِرَهُ لَا يَلْقَى أَحَداً إِلَّا قَالَ هُوَ خَيْرٌ مِنِّی وَأَتْقَى»؛ یعنی همه کس را از خودش بهتر و باتقواتر بداند. امام در تبیین این عبارت می فرماید: بالأخره غیر از خود این فرد، مردم دو گروه هستند: یک گروه واقعاً متقی تر از او هستند که باید در مقابل آنها خضوع کند و بگوید خدایا! من را هم مثل اینها قرار بده. گروه دیگر، افرادی هستند که به حسب ظاهر فاسق انـد؛ اما انسان عاقل، این فرد فاسق را هم باید از خودش بهتر بداند. چرا؟ در روایت دارد که ممکن است که عاقبت این فاسق، ختم به خیر شود؛ اما این انسان که هم اینک باتقواست، عاقبتش ختم به خیر نشود. این، اثر عقل است؛ اینکه انسان نسبت به خاتمه و عاقبت زندگی اش نگران باشد، سبب می شود که همیشه دیگران را بر خودش مقدم و بهتر بداند.

نقش دنیاگرایی در شکل گیری واقعه عاشورا

همان طور که پیش از این بیان شد، ۲۵۸ عبارت از سخنان امیر مؤمنان (ع) راجع به عقل است. شایسته است که انسان هر روز یکی از این کلمات حکیمانه

ص:۱۲

را بخوانـد و درباره آن اندیشه کند؛ از جمله، حضـرت می فرماید: «سَـبَبُ فَسادِ العَقلِ حُبُّ الدُّنیا؛ آنچه عقل انسان را فاسد می کند، دوستی دنیاست.»

یکی از مهم ترین عوامل به وجود آمدن حادثه عاشورا، دوستی دنیا و علاقه به جاه و مقام و دستیابی به طلا و نقره بود. با اینکه آنان یقین داشـتند امام حسـین (ع) برحق است و با وجود اینکه می دانسـتند ایشان فرزنـد رسول خـداست، اما عقلشان را کنار گذاشـتند، حبّ دنیـا آنهـا را بیچاره کرد و در مقابل، امام حسـین (ع) در اوج عقل و فهم، حق را از باطل تشـخیص داده بود؛ همچنان که حضرت علی اکبر به پدرش عرض کرد: «یَا أَبَتِ لَا أَرَاکَ اللَّهُ سُوءاً أَلَسْنَا عَلَی الْحَقِ قَالَ بَلَی وَالَّذِی إِلَیْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ قَالَ فَإِنَّنَا إِذاً لَا نُبَالِی أَنْ نَمُوتَ مُحِقِّین.۳۱. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۸۲. امام حسـین (ع) می دانست که برای حفظ دین خـدا، جز شـهادت راهی وجود نـدارد و باید خود و فرزندان و اصـحابش شـهید شوند و اهل بیتش اسـیر گردند تا دین حقیقی باقی بماند. آن حضرت، با آگاهی کامل به میدان آمد و هیچ تزلزلی به خویش راه نداد.

اینکه فرموده: «لَـا یَکْمُـلُ الْعَقْـلُ إِلَّا بِاتِّبَـاعِ الْحَق»، بیانگر این مهم است که بایـد حق را بشناسـیم و اگر واقعاً می خواهیم عقلمان کامـل شود، در هر زمـان و شـرایطی، پیرو حق باشـیم. در همین روایت، وقتی امـام حسـین (ع) این کلاـم را به معـاویه فرمود، معاویه اعتراف کرد و گفت: شما افرادی هستید که غیر از حق، چیزی در وجودتان نیست.

بدترین تحریف عاشورا

در خصوص عقـل، تکامـل، اسباب کمـال، موانع و علل فساد عقل، آیات و احادیث فراوانی در متون دینی ما بیان شـده است. خداوند می فرماید: محبوب تر

از عقل، مخلوقی نیافریدم و آن که را دوست دارم، عقلش را کامل می کنم.

حـال، بـا وجود چنین مطـالب غنیّ دینی و معـارف اصـیلی، می توان گفت که در قیام امام حسـین (ع) عقل راه نـدارد؟ و آن حضـرت از سر عشق به میـدان آمـده است؟ بـدیهی است که این حرف، غلـط است و در واقع، یکی از بـدترین تحریف هـای عاشورا این است که عمل حسـین بن علی (ع) را بر مبنای عشق قرار دهیم که برای دیگران تکلیف آور نیست. آنچه متأسفانه در شـعر بعضـی شاعران مشاهـده می شود، این است که می خواهنـد قضـیه امام حسـین (ع) را از مـدار عقلانیت خارج کنند؛ درحـالی که بایـد این نکته را برای مردم تبیین کرد که نهضت آن حضـرت، بر اساس عقل بوده است. این عقلِ سـلیم است که آدمی را به اطاعت خدا وامی دارد و خود را در معرض شهادت قرار دهد؛ شهدای انقلاب اسلامی نیز روی همین مبنای دینی و عقلانی جان خود را فـدا نمودنـد. در حقیقت، عاقل ترین انسان ها، شـهدا هسـتند؛ چون به کمال عقلانیت رسـیدند. اگر ما هم این گونه عمـل کنیم و عقل صـحیح و سـلیم را معیار کارهایمان قرار بـدهیم، جلوی خیلی از خرافه ها، بـدعت ها و انحراف ها گرفته می شود.

مجلس دوم

جلوه هایی از سنّت های الهی در نهضت عاشورا

اشاره

حجت الاسلام والمسلمین حسین عبدالمحمدی(۱)

درآمد

در طول تاریخ بشـری، همواره سـنّت های ثابت و همیشـگی یا قوانین دائمی و بدون تغییری وجود داشته و دارند که هریک به گونه ای همسو با حکمت خداوندی تحقق می یابند. در قرآن کریم به شـماری چند از این سنّت ها اشاره شده که از آن جمله می توان به: یـاری مؤمنـان از سوی حق تعـالی، پاداش به نیکوکاران، آزمایش انسان ها و عـذاب تبهکاران اشاره نمود. بـدیهی است، شـناخت و توجه به این سـنّت هـا، نقش بسـزایی در رشـد و شـکوفایی فرد و جامعه ایفا کرده، زمینه دستیابی به کمالات انسانی را فراهم می سازند.

در این نوشـتار، ضـمن اشـاره به مفهوم سـنّت، به انواع سـنّت های الهی در قرآن پرداخته شـده و جلوه های آنها نیز در نهضـت عاشورای حسینی مورد بررسی قرار گرفته است.

مفهوم شناسی سنّت

«سنّت» در لغت، به معنای سیره و روش(۲) و در اصطلاح اصول فقه، عبارت

۱- عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه

۲- ابن منظور، لسان العرب، ج ۳۱، ص ۲۲۶

است از قول، فعل و تقریر معصوم (ع) (۱)

«سنّت الهی»، یعنی «ضوابطی که در افعال الهی وجود دارد(۲) یا روش هایی که خداوند بر پایه آنها امور عالم و آدم را تدبیر و اداره می کند. بنابراین، سنّت، یعنی قوانین ثابت و اساسی تکوینی یا تشریعی الهی که هرگز دگرگونی ندارد(۳) در قرآن کریم، سنّت به هر دو معنا استعمال شده است: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّه تَبْدِيلاً وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَتِ اللّهِ تَحْوِيلاً(۴)هرگز برای سنّت خدا تبدیلی نخواهی یافت و هرگز برای سنّت الهی تغییری نمی یابی.»

انواع سنّت های الهی

اشاره

در قرآن کریم، اصل جریان سنّت های الهی در میان امت های گذشته بیان گردیده است؛ چنان که فرموده: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُروا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (۵) به یقین، پیش از شما سنّت هایی بوده است. پس در زمین گردش کنید و بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است.» آیه یادشده، هم بر جریان سنّت ها و قوانین الهی در تاریخ تأکید دارد و هم بر پژوهش رویدادهای تاریخی به منظور عبرت گرفتن از آنها.

در ادامه، به بیان مهم ترین سنّت های الهی از نگاه قرآن پرداخته، جلوه های آن را در نهضت عاشورا بررسی می کنیم.

۱. نصرت اهل حق

یکی از سنّت های الهی، نصرت و یاری اهل حق است که در آیات متعدد

۱- احمد فتح الله، معجم ألفاظ الفقه الجعفری، ص ۲۳۷

۲- محمد قلعجی، معجم لغه الفقهاء، ص ۲۵۰

۳- ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۳۱

۴- فاطر، آیه ۴۳

۵- آل عمران، آیه ۱۳۷

به آن تصریح شده است؛ یعنی خداوند یاری رهبران و مؤمنان صابر را بر خود لازم دانسته است. اینکه مکتب پیامبران الهی در طول تاریخ همواره رو به رشد بوده و خط مخالفان آنان همواره رو به زوال، به خوبی این حقیقت را نشان می دهد؛ «وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلى ما كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّى أَتاهُمْ نَصْرُنا وَلا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَا(۱) و همانا پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند؛ ولی در برابر آنچه تکذیب شدند و آزار دیدند، صبر کردند تا یاری ما به آنان رسید. [تو نیز چنین باش؛ زیرا] برای کلمات [و سنّت های] خداوند، تغییردهنده ای نیست. قطعاً از اخبار پیامبران برای تو آمده است.»

«کلمات»، به معنای سنّت های الهی است؛ چنان که در برخی آیات دیگر نیز کلمات به همین معنا بکار رفته است؛ «وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُون (۲)بی شک، فرمان ما برای بندگانی که به رسالت فرستاده شده اند، از پیش معیّن شده است. همانا ایشان اند که پیروزند و همانا سپاه ماست که پیروز است.»

نویسنده تفسیر نور در توضیح این آیه می نویسد: یکی از وعده ها و سنّت های الهی، نصرت و دفاع از مؤمنان است؛ «وَكانَ حَقًّا عَلَيْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِين(۳) البته برخی با توجه به آیه «وَكانَ حَقًّا عَلَيْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِين» معتقدند: معنای دفاع و یاری الهی، همیشه دفاع و نصرت فوری و کوتاه مدت نیست؛ بلکه دفاع درازمدت را نیز شامل می شود؛ زیرا در آیات دیگر می فرماید: «وَالْعاقِبَةُ

۱- انعام، آیه ۳۴

۲- صافات، آیه ۱۷۱ ۱۷۳

۳- روم، آیه ۴۷

لِلْمُتَّقین(۱) آری، ممکن است در یک درگیری و جنگ، مؤمنان به ظاهر شکست بخورند؛ ولی اهداف و تفکر آنان پیروز شود؛ «وَلَيَنْصُرَنَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌا(۲)و قطعاً خداوند کسی که [دین] او را یاری کند، یاری می دهد. همانا خداوند نیرومند و شکست ناپذیر است.»

در نهضت عاشورا، این سنّت الهی تحقق یافت؛ یعنی با وجود اینکه تعداد سپاه امام حسین (ع) نسبت به سپاه یزید بسیار اندک بود، اما حضرت به اهداف بلند خود دست یافت. پس از شهادت امام حسین (ع) وقتی که ابراهیم بن طلحه بن عبیدالله، خطاب به امام سجاد (ع) گفت: «یا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ مَنْ غَلَبَ؟؛ ای علی بن حسین! چه کسی [در این مبارزه] پیروز شد؟»، امام (ع) فرمود: «إذا أرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَدَخلَ وَقْتُ الصَّلاهِ فَاذِّنَ ثُمَّ اقِمْا(۳) اگر می خواهی بدانی چه کسی [یزید یا امام حسین (ع)] پیروز شده است، هنگامی که وقت نماز فرارسید، اذان و اقامه بگو [آن گاه ببین چه کسانی ماندند و چه کسانی رفتند].»

امام (ع) با این پاسخ به او فهماند که هدف یزید، محو اسلام و نام رسول خدا (ص) بود؛ ولی همچنان طنین «لَا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» بر مأذنه ها می پیچد و مسلمانان در همه جا، حتی در شام و پایتخت سلطنت یزید، به یگانگی خدا و رسالت محمد (ص) گواهی می دهند(۴)

امام حسین (ع) نیز از شهادت و تحقق هدف الهی، به عنوان پیروزی یاد نمود: «هرکه به من بپیوندد، شهید می شود؛ اما اگر نپیوندد، به فتح و پیروزی نمی رسد.(۵)

۱- اعراف، آیه ۱۲۸

۲- حج، آیه ۴

۳- شیخ طوسی، الأمالی، ص ۶۷۷

۴- مهدی رستم نژاد و سعید داودی، عاشورا؛ریشه ها و انگیزه ها، ص ۶۵۹

۵- محمدمهدی آصفی، فی رحاب عاشورا، ج ۲، ص ۳۱۵

عبّاس محمود عقّاد نیز می نویسد:

«یزید را در داستان کربلا- برنده مطلق و کامیاب و پیروزمند بر حریف خویش می بینیم و حسین را در آن روز، برعکس، مغلوب و شکسته خورده می نگریم؛ ولی پس از مدّت کوتاهی علایم و نشانه ها با وضع شگفت آمیزی جابه جا می شود و در کفه های سنجش، دگرگونی حیرت آوری پدیدار می گردد؛ تا آنجا که کفه زیرین، بر فراز آسمان می رود و کفه فرازمند، به زمین فرود می آید و شگفتا که این حقیقت به قدری روشن و آشکار است که جای هیچ سخنی را در تشخیص کفه های سود و زیان، برای هیچ نظاره گری باقی نمی گذارد.(۱)

تاریخ به خوبی گواهی می دهد که بعد از قیام عاشورا، امویان مشروعیت خود را از دست دادند و کمتر از چهار سال حاکمیت، پرونده بنی امیه برای همشیه بسته شد. محمود عقّاد در فرازی دیگر می نویسد: «دستاورد یکی از روزهای دولت بنی امیه (فاجعه روز عاشورا) ، این شد که کشوری با آن وسعت و پهناوری، به اندازه عمر طبیعی یک انسان نپایید و از چنگشان بیرون رفت.(۲)

آیت الله آصفی نیز می نویسد: چنین جنبشی با این درجه از اصالت و ژرفا و توانمندی، باید بر جبهه مخالف به سرکردگی امویان پیروز شود. پیروزی، به معنای موفقیت نظامی در همه وقت نیست؛ بلکه پیروزی جبهه حق بر جبهه باطل است. در این نبرد میدانی و فرهنگی، موفقیت ازآنِ جبهه حسینی است که جبهه انبیا و اوصیا و صُلحاست و خدا، ضامن پیروزی آنان است؛ اما طاغیان و ستمگران، شکست خوردگان این نبردند(۳)

۱- عباس محمود عقّاد، ابوالشهداء، ترجمه محمدکاظم معزی، ص ۲۱۲

۲- همان، با اندکی تصرّف

۳- محمدمهدی آصفی، فی رحاب عاشورا، ج ۱، ص ۲۹۲

۲. پاداش به نیکوکاران

اشاره

یکی از سنّت های خداوند این است که پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند. این حقیقت، در آیات متعدد آمده است: «أَنَّ اللَّهَ لا یُضیعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنینَا(۱) همانا خداوند پاداش ایمان آورندگان را ضایع نمی سازد.» و یا فرموده: «وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَا(۲)صبر کن که به تحقیق خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.»

همان گونه که از اطلاق آیات استفاده می شود، پاداش الهی فراتر از پاداش های دنیوی است. در اینجا به برخی پاداش های فداکاری اباعبدالله (ع) که در دنیا به او عنایت شده، اشاره می کنیم:

بوی خوش تربت حسینی:

برخی افراد، از تربت امام حسین (ع) بویی خوش استشمام می کردند؛ برای نمونه، پس از آنکه بر قبر حسین بن علی (ع) آب بستند تا مکان آن معلوم نباشد و بعد از چهل روز آب فرونشست، عربی بیابان نشین به قتلگاه کربلا رفت و درحالی که خاک ها را مشت مشت بر داشته و می بویید، به کنار قبر حضرت رسید و گریست و گفت: پدر و مادرم به فدایت، چه قدر خوش بویی و چه قدر خوش بوست تربت تو! و بعد این شعر را خواند:

أرادُوا لِیُخْفُوا قَبْرَهُ عَن عَدَاوَهٍ *** فَطِیبُ تُرابِ الْقَبْرِ دَلَّ عَلَی الْقَبْرِ (۳): «خواستند از روی دشمنی، قبرش را مخفی کنند؛ اما بوی خاک قبرش نشانه آن شد.»

۱- آل عمران، آیه ۱۷۱

۲- هود، آیه ۱۱۵

۳- ابن کثیر دمشقی، البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۲۲

شفادهی تربت حسینی:

خاصیت شفادهی تربت قبر امام حسین (ع) ، یکی از ویژگی ها و امتیازاتی است که خداوند به آن حضرت عطا نموده است.

فردی به نام «سالم» نقل می کند: مبتلاـ به دل درد شده بودم و معالجات اثربخش نبود. روزی به زنی از اهالی کوفه، به نام «سَلَمَه» برخوردم؛ گفت: ای سالم! می خواهی تو را به اذن الهی درمان کنم؟ گفتم: بالاترین خواسته ام، همین است. او قدح آبی به من داد، نوشیدم و دردم ساکت شد. پس از گذشت چند ماه، از آن زن پرسیدم: مرا با چه چیزی علاج کردی؟ پاسخ داد: به دانه ای از این تسبیح! پرسیدم: این تسبیح از چیست؟ گفت: از خاک قبر حسین (ع) . گفتم: ای رافضیه! مرا با این مداوا کردی؟ با این سخن، آن زن غضبناک برخاست و خارج شد و درد شکم، بدتر از پیش، بر من مستولی گشت(۱)

اجابت دعا زیر بقعه امام حسین (ع) :

مرحوم سید بن طاووس می نویسد: شیخ فقیه زاهد عارف، احمد بن فهد حلی روایت کرده که حضرت صادق (ع) مریض شد و امر فرمود کسی را اجیر کنند برای آن جناب نزد قبر حسین (ع) دعا کند. پس، کسی را یافتند و به او گفتند. گفت: می روم، ولی حسین (ع) امام واجب الطاعه است و امام صادق (ع) نیز امامِ واجب الطاعه است. پس، به سوی امام صادق (ع) برگشتند و حضرت را به کلام آن شخص خبر دادند. آن حضرت در جواب فرمود: امر، چنان است که آن شخص گفته؛ ولی ندانسته که خدای تعالی را بقعه هایی چند است که دعا در آنها مستجاب می شود و آن بقعه که قبر حسین (ع) باشد، از آن بقعه هاست(۲)

۱- شیخ طوسی، الأمالی، ص ۳۱۹

۲- ابوالفضل تهرانی، شفاء الصدور، ص ۲۹۲

۳. آزمایش انسان ها

از سنّت های الهی که در آیات متعدد به آن تصریح شده، سنّت آزمایش است. اساساً جهان، صحنه آزمایش الهی است؛ «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَراتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينا(۱)قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و [نیز] کمبود میوه ها آزمایش می کنیم و بشارت ده به استقامت کنندگان.» و یا فرموده: «... حَتَّی نَعْلَمَ الْمُجاهِدِینَ مِنْکُمْا(۲)[ما همه شما را قطعاً آزمایش می کنیم] تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیان اند؟»

خداوند در آیه دیگر، فلسفه خلقت را آزمایش انسان ها می داند: «تَبارَکَ الَّذی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَهُوَ عَلی کُلِّ شَيْ ءٍ قَدیرٌ الَّذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا(۳) پُربرکت و زوال ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست اوست و او بر هر چیز تواناست.»

از این آیات استفاده می شود که آزمایش الهی، قانونی کلی و سنّتی دایمی است و خداوند بندگان خویش را برای شکوفایی استعدادهای نهفته و پرورش آنان می آزماید. در واقع، امتحان خدا به کار باغبانی پُرتجربه شبیه است که دانه های مستعد را در سرزمین های آماده می پاشد. این دانه ها به وسیله مواهب طبیعی شروع به رشد می کنند و به تدریج با مشکلات می جنگند و در برابر طوفان های سخت و سرمای کشنده و گرمای سوزان، ایستادگی به خرج می دهند تا شاخه گلی زیبا یا درختی تنومند و پُرثمر به بار آید.

۱- بقره، آیه ۱۵۶

۲- محمد، آیه ۳۱

۳- . ملک، آیه ۱ ۲

نهضت عـاشورا، جلوه گـاهی برای بروز این سنّت الهی است. نهضت عـاشورا، زمینه ای پدیـد آورد تا همگان امتحان و غربال شونـد. در یک طرف، فرزنـد رسول خـدا (ص) با عـده ای از پارسایان روزگار با اهـداف الهی قرار دارنـد و در طرف دیگر، یـک حـاکم فاسـد با عـده ای از جنایتکاران با اهـداف شوم مادی که به طور آشـکار فسق می کننـد. جبهه حق، کاملًا از جبهه باطـل قابـل تشـخیص بود؛ امـا با این حال، عـده بسـیاری از مسـلمانان در جبهه باطل قرار گرفتنـد و فرزنـد پیامبر را به شـهادت رساندنـد و اهل بیتشان را به اسارت بردند؛ البته عده ای نیز از این آزمون بزرگ، سـربلند بیرون آمدند. اینان کسانی بودند که تا آخرین قطره خون و نفس خویش با امام بودند؛ کسانی که امام حسین (ع) آنان را بهترین و باوفاترین یاران خواند(۱)

۴. کیفر تبهکاران

اشاره

از سنّت های الهی، کیفر تبهکاران و سـتمگران است. از جمله حکمت های این مطلب که خداوند انسان را امر نموده در زمین سیر کنـد و از سـرنوشت پیشـینیان عبرت گیرد، همین امر است. اگر انسان تاریخ را مرور کند، باور خواهد کرد که دنیا توسـط مـدیری توانـا، حکیم و عـادل اداره می شود؛ «قُلْ سِیرُوا فی الأَرْضِ ثُمَّ انظرُوا کیْف کـانَ عَاقِبَهُ الْمُکَذِّبِینَا(۲)بگو: روی زمین گردش کنیـد. سـپس، بنگریـد سـرانجام تکـذیب کننـدگان [آیات الهی] چه شد؟» همچنین، می فرماید: «قُلْ سِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الْمُجْرِمِینَا(۳)بگو: در روی زمین سیر کنید. پس، ببینید عاقبت کار گنهکاران به کجا رسید؟»

۱- ابن نما، مثیر الأحزان، ص ۵۲

۲- انعام، آیه ۱۱

۳- نمل، آیه ۶۹

شکی نیست که تأثیر مشاهده آثار گذشتگان و اقوامی که بر اثر پشت پا زدن به حقایق، راه فنا و نابودی را پیمودند، بسیار بیشتر از مطالعه تاریخ آنها در کتاب هاست؛ زیرا این آثار، حقیقت را قابل لمس می سازد.

علامه طباطبایی (ره) در این باره می نویسد: اینکه امر فرموده در زمین سیر کنند، برای این است که از سرگذشت امت های گذشته عبرت بگیرند و سرانجام پادشاهان و فراعنه طاغی را ببینند که چگونه قصرهای رفیعشان به دردشان نخورد... و چیزی به جز سرگذشتی که مایه عبرت باشد، باقی نماند(۱)

سرنوشت شوم قاتلان سیدالشهداء (ع) نیز این حقیقت را نشان می دهد که خداوند متعال نسبت به ظلمی که به بندگان مخلَص خود می شود، بی تفاوت نیست و انتقام خون آنان را خواهد گرفت و این، یک سنّت الهی است. از سوی دیگر، سرنوشت ستمگران عاشورا، مایه عبرت برای دیگران است. در ادامه، به برخی از کیفرهای الهی که دشمنان امام حسین (ع) در دنیا به آن دچار شدند، اشاره می کنیم.

ابتلا به بیماری ها:

از برخی روایات برمی آید که تمامی کسانی که در قتل یا در جنگ با امام حسین (ع) همکاری کردند، به بیماری هایی همچون: جنون، جذام، بَرَص (پیسی) مبتلا شدندا(۲) مثلًا جابربن زید أزْدی (غارتگر عمامهٔ حضرت) ، به محض بر سر نهادن آن، گرفتار جنون شد.

غارتگر لباس حضرت نیز با پوشیدن آن، گرفتار بَرَص شد و چهره اش متغیر گشته و موهایش ریخا(۳) و یا از دستان أبْجَر بن کَعب پس از غارت لباس

۱- سید محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۳۸۸

۲- ر.ك: ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۳۱

۳- ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ، ج ۴، ص ۶۵

حضرت، در زمستان ها خونابه می ریخت و هنگام تابستان، دست هایش همچون چوب خشک می شد(۱)

کسانی که در جریان منع آب نقش مستقیم داشتند یا زبان به شماتت گشوده بودند، با نفرین امام، گرفتار مرض استسقا (تشنگی) شدند؛ چنان که در روز عاشورا، مردی از سپاه عمرسعد خطاب به امام گفت: «ای حسین! آیا این آب را نمی بینی که [گویا در صفا و زلالی] چون صفحه آسمان است؟ به خدا از آن، قطره ای نمی چشی تا در حال تشنگی بمیری.» امام حسین (فرمود: «بارخدایا! او را تشنه کام بمیران و هرگز او را نیامرزا!» یکی از دوستانش می گوید: او پس از واقعه عاشورا، بیمار شد و من به عیادتش رفتم. به خدایی که جز او خدایی نیست، او را دیدم آب می خورد؛ اما سیر نمی شد. سپس، آن را قی می کرد. دوباره آب می خورد، ولی سیراب نمی شد و این، کارش بود تا زمانی که جان داد(۲)

درباره عمرو بن حَجّاج (از یاران عمر سعد) نیز نقل شده که بانگ برآورد: «ای حسین! اینک آب فرات است که [حیوانات پستی چون] سگان بدان زبان می زنند و خوک ها و درازگوشان از آن می آشامند؛ اما قطره ای بهرهٔ تو نخواهد گشت؛ تا اینکه حمیم جهنّم را بیاشامی.» [امام حسین (ع)] بر آنها نفرین کرد که در حال عطش بمیرند و او (عمرو بن حَجّاج) نیز از شدّت عطش هلاک شد(۳)

درباره مردی از قبیله أبان بن دارِم نیز نقل شده که تیری به فک مبارک امام زد و امام خون ها را به آسمان می پاشید و می فرمود: «این گونه».(۴)این مرد با نفرین حضرت، مبتلا به مرضی شد که بر اثر آن، در شکمش احساس حرارت شدید و

۱- همان، ص ۶۴

۲- شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۸۷

۳- ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۸۹

۴- گویا مراد حضرت این بوده که: این گونه با خدا ملاقات خواهم کرد

در پشـتش، احساس سـرمای شدیـد می کرد و در مقابلش، یـخ و پشت سـرش، آتش می نهادند و از شدت عطش، کاسه های بزرگ پُر از آب سر می کشید؛ ولی سیراب نمی شد و بدین وضع بود تا شکمش پاره شد(۱)

برخی نیز گرفتار قطع یا نقص عضو شدند؛ مثلًا نقل شده: فردی که خبر شـهادت امام را به عنوان بشارت برای مردم آورد، پس از مدتی کوتاه، نابینا گشت و دست او را گرفته، این سو و آن سو می بردند(۲) سِنان بن اَنس نیز گرفتار جنون و لالی شد. وی پس از آنکه باافتخـار در برابر حجـاج بن یوسف خود را قاتـل حسـین (ع) معرفی کرد و حجاج نیز این کار را «امتحانی نیکو» قلمداد کرد، به خانه اش رفت و گرفتار جنون و لالی شد(۳)

آتش دنیوی و رؤیای آشفته:

گونه ای دیگر از عقوبت هـای دنیوی جنایتکـاران صـحنهٔ عـاشورا، این بود که خداونـد پیش از گرفتاری آنان به عـذاب آتش اخروی، از عذاب آتش دنیا به آنان چشانید. در امالی شیخ طوسی آمده است:

در زمـان حجـاج بن یوسف، گروهی از ما، مخفیانه از کوفه خارج شـده و به کربلا رفتیم. از آنجا که محل سُـکنایی نـداشتیم، اتـاقکی گِلین در کنـار فرات بنـا کردیم و در آن سُـکنا گزیـدیم. در این حین، مرد غریبی آمـد و گفت: فردی رهگـذرم و می خواهم امشب مرا در این اتاقک جای دهید. ما نیز چنین کردیم. وقتی خورشـید غروب کرد، چراغی را که با نفت می سوخت، روشن کردیم و نشستیم و دربارهٔ حسین (ع) و مصیبت او و دربارهٔ قاتلانش مشغول صحبت

۱- ابن نما، مثیر الأحزان، ص ۷۱؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۱۴

۲- ابن عساکر، ترجمه الامام الحسین من تاریخ مدینه دمشق، ص ۲۴۳، ح ۲۹۴

۳- همان، ص ۲۵۰، ح ۳۱۰

شـدیم. سـخن به اینجـا رسـید که خداونـد هریـک از قاتلاـن او را به یک بلیه و بیماری در جسـمش مبتلا ساخته است. در این هنگام، آن مرد گفت: من نیز جزء قاتلان حسین بودم. به خدا قسم! تاکنون هیچ بدی و بیماری متوجه من نشده است. بنابراین، سخن شما دروغ است. ما سکوت کرده، دیگر چیزی نگفتیم.

در این هنگام، شعلهٔ چراغ ضـعیف شد و آن مرد برخاست تا فتیلهٔ آن را با دستش اصلاح کند. ناگاه آتش، کف دستش را فرا گرفت، او برخـاست و دوان دوان خـود را درون آب فرات انـداخت؛ امـا آتش، سـطح آب را احـاطه کرد و او دائمـاً سـرش را داخل آب می کرد تا از آتش روی آب مصون بمانـد و چون سـر بر می آورد، سـرش می سوخت و مجبور بود دوباره سـر در آب کند. این وضع آن قدر تکرار شد تا به هلاکت رسید(۱)

مرتکبان سـنگدل جنایات کربلا، بر اثر جنایات فجیعی که مرتکب شدنـد، به جز عقوبت هایی که گفته شـد، در عالم خواب و استراحت نیز گرفتار کابوس های وحشـتناکی می شدند که به منزله هشداری نسبت به وضـعیت دهشـتناک آنان پس از مرگ بود؛ از جمله، روایت عبدالله بن رَباح قاضـی است. هنگامی که وی، سـبب کوری فردی نابینا را از او پرسـید، آن شخص چنین پاسخ داد:

من دهمین نفری بودم که در قتل حسـین سـهیم شدم؛ ولی شـخصاً نیزه و شمشـیر و تیری به او نزدم. پس از قتل حسین، به خانه رفتم و پس از نماز عشا خوابیـدم. در عالم رؤیا دیـدم کسـی نزدم آمد و گفت: نزد رسول خدا بیا! گفتم: مرا با رسول خدا چه کار؟ ولی آن شـخص گریبانم را گرفت و به صـحرایی برد که رسول خـدا (ص) در نقطه ای از آن نشسـته و آستین ها را بالا زده بـود و نیزه ای در دست داشت و فرشـته ای نیز در مقـابلش ایسـتاده و شمشـیری از آتش در دست او بـود. او تمـامی نُه نفر همراهان مرا با ضربتی از آتش کشت. با دیدن این صحنه،

۱- شیخ طوسی، الأمالی، ص ۱۶۳

من در برابر رسول خدا زانو زدم و سلام کردم. حضرت پاسخی نداد و پس از مکثی طویل، فرمود: «ای دشمن خدا! حرمتم را هتک کردی و عترتم را کشتی و حق مرا پاس نداشتی!» عرض کردم: ای رسول خدا! من شمشیر و نیزه و تیری نزدم. فرمود: «ولی سیاهی لشکر بودی؛ نزدیک بیا!» چون نزدیک رفتم، طشت پرخونی را دیدم که در برابرش بود و فرمود: «خونِ حسین است.» از آن بر چشمانم مالید. ناگاه از خواب پریدم و خود را نابینا یافتم(۱)

کوتاهی عمر و ناکامی در دنیا:

گزارش های متعدد، گویای آن است که قاتلان یا شرکت کنندگان در قتل امام حسین (ع) ، پس از این جنایت، بهره چندانی از عمر خود نبردند. درباره عمربن سعد نقل شده: هنگامی که امام حسین (ع) به وی فرمود: «مایه روشنی دیده ام آن است که تو پس از من، از گندم عراق، زیاد نخواهی خورد»(۲) وی با کمال جسارت و با حال استهزا پاسخ داد: «ما را جو کافی است!(۳) اما حوادث پس از عاشورا، درستی پیشگویی امام (ع) را روشن ساخت؛ زیرا عمر بن سعد، پیش از آنکه به آرزویش، یعنی حکومت ری، دست یابد، پس از سالیانی اندک، به دستور مختار ثقفی، به هلاکت رسید(۴)

غارتگران حرم حسینی نیز بدون بهره مندی از اموال غارت شده، سرانجام به فقر دچار گردیدند؛ به عنوان نمونه، درباره مالک بن بُسر کِنْدِی نقل شده که وی روز عاشورا، پس از غلبه ضعف بر امام، شمشیری بر سر حضرت فرود آورد و بر

۱- ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ، ج ۴، ص ۶۶؛ ابن نما، مثیر الأحزان، ص ۸۰.
۲- شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۲.
۳- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۰۰.
۴- طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۶، ص ۶۰.

اثر این ضربه، کلاهِ حضرت از سرش افتاد، او آن را برداشت و پس از آن، مشمول نفرین حضرت گشت که به او فرمود: «خوردن و آشامیدن بر تو گوارا مباد و خداوند با ظالمان محشورت گرداند.» وی، کلاه غنیمتی را نزد همسرش برد؛ ولی با اعتراض او مواجه گشت که: «آیا لباس غارت شدهٔ حسین را به خانه ام می آوری؟ از این پس، من و تو زیر یک سقف نخواهیم بود.» و آن مرد پس از آن، تا آخر عمر، همواره در حال فقر و نداری به سر می برد(۱)

مجلس سوم

نقش قیام عاشورا در قیام های حق طلبانه

اشاره

حجت الاسلام والمسلمین عبدالکریم پاک نیا تبریزی(۲)

درآمد

امام حسین (ع) فرمود:«فَلَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ؛(۳)قیام من، سرمشق شماست.»

تأسیس کربلا نه فقط بهر ماتم است***دانش سرای مکتب اولاد آدم است

از خیمه گاه سوخته تا ساحل فرات***تعلیم گاه رهبر خلق دو عالم است(۴)

نهضت کربلا، بعد از شهادت امام حسین (ع) ، با سخنرانی های بیدارگرانه امام سجاد (ع) و زینب کبری (جاودانه شد. اگرچه به ظاهر در عاشورای سال ۶۱ق. پیروزی ازآنِ یزیدیان بود و نبرد نابرابر کربلا به نفع جبهه باطل به پایان رسید، ولی در نگاه عمیق، پیروزی حقیقی متعلق به امام حسین (ع) و یاران او

۱- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۰۲.

۲- *. استاد سطح عالی حوزه علمیه قم و از مبلغان نخبه دفتر تبلیغات اسلامی

۳- طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۳.

۴- شعر از: میر اسماعیل بلخی (ره) .

بود؛ چراکه حضرت در آن قیام، راه و رسمی ماندگار در عالم به یادگار گذاشت و با خون سرخش، مکتبی را برای مسلمانان، بلکه همه آزادگان جهان بنا نهاد که تا همیشه تاریخ باقی است و سرمشق حق طلبان عالم است (۱) ازهمین رو، بعد از جریان کربلاـ نهضت های حق طلبانه و رهایی بخش، مانند: قیام توّابین، قیام حَرّه و قیام مختار به وجود آمد که نگرش ها را درباره حکومت امویان تغییر داد و پرسش های متعددی را فراروی همگان ارائه نمود؛ از جمله اینکه: چرا فرزند پیامبر (ص) در یک جنگ نابرابر شرکت نمود؟ چرا آن حضرت کودکان و اهل بیت خویش را همراه خود برد؟ چرا جهان اسلام در برابر قیام امام سکوت کرد؟

در این نوشتار، به بررسی شماری از قیام هایی که به تأسی از نهضت حسینی و یا برای خون خواهی امام و یارانش شکل گرفتند، می پردازیم.

قیام های متأثر از نهضت حسینی

۱. قیام مردم سیستان

یکی از قیام های که پس از حادثه عاشورا، برای خون خواهی امام حسین (ع) به وقوع پیوست، قیام مردم سیستان بر ضدّ حاکمان اموی بود. مردم سیستان، پس از پذیرش اسلام در سال ۳۰ قمری، در راه خدا و ولایت علی (ع) بسیار کوشیدند و افتخارات مهمی را به نام خود ثبت کردند(۲)در تاریخ سیستان

۱- مهدی رستم نژاد و سعید داودی، عاشورا؛ ریشه ها و انگیزه ها، ص ۶۶.
۲- شاه سیستان، «ایران، پسر رُستم، پسر آزادخُو، پسر بَختیار»، پس از مشورت با موبد موبدان، شخصی را نزد ربیع بن زیاد فرستاد و اعلام کرد: «ما از نبرد عاجز نیستیم؛ زیرا شهر ما، شهر مردان و پهلوانان است؛ اما با خدای بلندمرتبه نمی توان جنگید؛ چه ما در کتاب ها خوانده ایم که شما سپاهیان خدایید و به سوی ما خواهید آمد و محمد (ص) فرستاده خداست. بنابراین، صلح کردن، از جنگ و خون ریزی بهتر است.» (تاریخ سیستان، ص ۸۱)

می خوانیم که پس از شهادت امام حسین (ع) و اسارت اهل بیت (ع) ، مردم سیستان با شنیدن این خبر، به خون خواهی اباعبدالله الحسین (ع) بر ضدّ یزید و حکمران او در سیستان، عَبّاد بن زیاد (برادر عُبَیْدالله بن زیاد) ، قیام کردند. با اینکه در آن موقع، حکمران سیستان، سپاه و نیروی انتظامی و نیز محکمه قضا را در اختیار داشت و کاملاً بر اوضاع مسلط بود، ولی همین که عده ای از مردم قیام خود را آغاز کردند، عَبّاد بن زیاد با برداشتن بیست میلیون درهم بیت المال، به بصره فرار کرد؛ به طوری که سیستان ماه ها بدون والی ماند(۱)

۲. قیام حَرّه در مدینه

شورش مدینه در سال ۶۳ یا ۶۲ق. رخ داد و به فاجعه «حَرّه»(۲)مشهور گردید. این حادثه از آنجا سرچشمه گرفت که پس از شهادت امام حسین (ع) ، موجی از خشم و نفرت در مناطق اسلامی بر ضدّ حکومت یزید برانگیخته شد. در شهر مدینه نیز که مرکز خویشاوندن پیامبر و صحابه و تابعین بود، مردم به خشم آمدند. حاکم مدینه، عثمان بن محمد، به دستور یزید گروهی از بزرگان شهر را به نمایندگی از طرف مردم مدینه، به دمشق فرستاد تا در بازگشت، مردم را به اطاعت از حکومت وی تشویق کنند. به دنبال این طرح، عثمان هیئتی مرکب از «منذربن زبیربن عوام»، «عبیدالله بن ابی عمرو مخزومی»، «عبدالله بن حنظله، غسیل الملائکه» و چند تن دیگر از شخصیت های بزرگ مدینه را جهت دیدار با یزید به دمشق فرستاد؛ تا اینکه نمایندگان به شام آمدند و یزید پذیرایی باشکوهی از آنان در کاخ خود ترتیب داد و به هرکدام هدایا و خلعت های هنگفتی بخشید.

۱- تاریخ سیستان، ص ۱۰۰ ۱۰۱.

۲- حَرّه، به معنای زمین سنگلاخی و سنگستان است و به علّت پیدایش این فاجعه در آن منطقه، به «واقعه حَرّه» معروف شده است. (ابن منظور، لسان العرب، واژه «حرّه»)

او فکر می کرد که آنان با دریافت این پول ها و با آن پذیرایی در کاخ سبز دمشق، در بازگشت به مدینه، از او تمجید خواهند کرد؛ اما این دیدار، نه تنها به نفع او تمام نشد، بلکه کاملاً ـ نتیجه معکوس داشت. نمایندگان، به جز منذربن زبیر به مدینه بازگشتند و نتیجه گزارش، این بود:

«وَاللّهِ ما خَرَجنا عَلی یَزیدَ حَتّی خِفْنا أنْ نُرْمِیَ بِالْحِجارَهِ مِنَ الْسَّماءِ. إن رجلا ینکح الأمهات والبنات والأخوات ویشرب الخمر ویدع الصلاه...(۱)به خدا سوگند! ما علیه «یزید» قیام نکردیم مگر زمانیکه ترسیدیم که اگر علیه او قیام نکنیم، هدف سنگهای آسمانی قرار گیریم و این بدان جهت بود که وی با کنیزان اولاددار و با دختران و خواهران همبستر می شد و باده گساری می کرد و نماز را نیز ترک گفته بود»

به دنبال این جریان، مردم مدینه با عبدالله، پسر حنظله، بیعت کردند و حاکم مدینه و همه بنی امیه را از شهر بیرون کردند. این گزارش که به یزید رسید، «مسلم بن عقبه» را که از سرسپردگان بنی امیه بود، با لشکر انبوهی برای سرکوبی نهضت به مدینه اعزام کرد و به وی گفت: به آنان سه روز مهلت بده؛ اگر تسلیم نشدند، با آنان بجنگ و وقتی پیروز شدی، سه روز هرچه دارند، از اموال و چارپایان و سلاح و طعام، همه را غارت کن و در اختیار سربازان بگذار... سپاه شام، مدینه را مورد حمله قرار داد و جنگ خونینی بین دو گروه درگرفت و سرانجام، شورشیان شکست خوردند و سران نهضت کشته شدند. مُسلم به مدت سه روز دستور قتل عام و غارت شهر را صادر کرد که مُسلم را به جهت این جنایات، «مُسرف» نامیدند(۲)

۱- ابن سعد کاتب واقدی، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۴۹.

۲- طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۷، حوادث سال ۶۲ق؛ مسعودی، مروج الذهب، وقایع سال ۶۲ق؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۴، حوادث سال ۶۲ق.

ابن قتیبه می نویسد: یکی از سربازان شامی، به منزل زنی وارد شد که کودکی شیرخوار داشت. سرباز از او اموالی را طلب کرد؛ زن اظهار داشت: هرچه مال در خانه داشتم، همه را به غارت بردند. سرباز سنگ دل یزیدی، طفل شیرخوار را از دامن مادر جدا کرد و در برابر چشم او، چنان سرش را به دیوار کوبید که مغزش متلاشی شد(۱)

ابن ابی الحدید می نویسد: لشکریان شام، مردم مدینه را سر بریدند؛ آن گونه که قصّاب، گوسفند را سر می برد. چنان خون ها ریخته شد که قدم ها در میان آنها فرو می رفت؛ فرزندان مهاجر و انصار و مجاهدان بدر را به قتل رساندند و از آنها که باقی ماندند، به عنوان بردگان برای یزید بیعت گرفتند(۲)در این فاجعه، از بزرگان مهاجر و انصار هزاروهفتصد تن، و از سایر مسلمانان ده هزار تن به قتل رسیدند(۳)

۳. قیام توّابین در کوفه

اشاره

حادثه کربلا، همانند خورشید فروزان، همه جا را فراگرفته است. این امر را می توان به جهت وجود ویژگی هایی چون خدا محوری و ستم ستیزی در سیره امام حسین (ع) و یاران او جست وجو کرد. افزون براین، باید یکی از دلایل جاودانگی آن را نیز حضور پُرثمر اهل بیت (ع) در این نهضت دانست که در جهت پیام رسانی، تأثیر بسزایی داشته است؛ زیرا خون و پیام، در هر انقلابی مکمل یکدیگر بوده، ارزش پیام رسانی، هرگز کمتر از خون و شهادت نیست. ازاین رو، اوّلین جرقه های قیام را بعد از عاشورا، امام سجاد (ع) و زینب کبری (

۱- دینوری، الإمامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۳۸.
۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۹.
۳- دینوری، الإمامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۳۹.

با خطابه های روشنگر و آتشین خود کلید زدند. خطبه زینب (س) ، مردم کوفه را منقلب نمود و هریک از کلمات او، همانند بمب بود که بر کـاخ ابن زیاد فرود می آمـد. این خطبه، چنان تحولی در مردم کوفه ایجاد نمود که به اشـتباه خود پی برده، در صدد قیام برآمدند و نسل های آتی نیز با الهام از آن خطابه، به سوی انقلاب های سیاسـی و فرهنگی گام برداشتند و ثمره آن، در دهه های بعد آشکار شد. بر این اساس، پس از خطبه زینب (س) ، زمزمه های انتقام از قاتلان امام حسین (ع) بر سر زبان ها افتاد. قیام توّابین به منظور خون خواهی امام و با انگیزه های الهی و با شـعار «یا لَثاراتِ الْحُسَـیْن» به رهبری سـلیمان بن صُـرد خزاعی آشـکارا آغاز گردید. توّابین در ۵ ربیع الأول سال ۶۵ق. از نخیله راهی دمشق شدند. هنگامی که سپاه به کربلا رسید، از اسب ها پیاده شدند و گریان خود را به قبر امام (ع) رسانده، اجتماع پُرشوری را تشـکیل دادند. سلیمان و همراهانش دست به ناله و مناجات برداشـته، با خـدا عهـد کردند و گفتند: خدایا! ما فرزند پیامبرت را تنها گذاشتیم و خوار کردیم. گذشـته ما را ببخش و توبه مان را بپذیر که تو قطعاً توبه پذیر و بخشـنده ای! خدایا! بر حسین و یاران راستگو و شهیدش رحمت بفرست! ای پروردگار ما! تو شاهـد باش که ما عهـد می بنـدیم که بر همان دین و راه حسـین (ع) و یارانش که بر آن شـهید شدنـد، قـدم بگذاریم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی، یقیناً ما از زیان کاران خواهیم بود(۱)

آنـان بر اساس این پیمان، تا آخرین قطره خون خود با عوامل بنی امیه به مبارزه پرداختنـد. توّابین در اطراف شام و در محلی به نام «عین الورده» با لشکر ابن زیاد درگیر شدند. عبیدالله بن زیاد فرماندهی سـپاه شام را که به سـی هزار تن می رسید، بر عهده داشت. این نبرد سه روز به طول انجامید و توّابین در این چند روز، با

۱- طبری، تاریخ الأمم والملوك، ج ۴، ص۴۵۶ و ۴۵۷.

انگیزه فراوان و پایمردی زیاد، با لشکر شام جنگیدند و گروه بسیاری از آنان را به قتل رساندند. فرماندهی لشکر توّابین به عهده سلیمان بن صرد بود و پس از شهادت وی، مسیّب بن نجبه و پس از کشته شدن او، عبدالله بن سعدبن نُفیل و پس از او، رفاعه بن شدّاد فرماندهی لشکر را عهده دار شد. در این نبرد، سران انقلاب توّابین، به جز رفاعه بن شدّاد، همگی به شهادت رسیدند(۱)

تحلیل و بررسی:

آنچه از بررسی این قیام به دست می آید، آن است که شهادت امام حسین (ع) چنان تأثیری در میان آنان گذاشت که به چیزی جز شست وشوی لکّه ننگ بی وفایی و عدم نصرت آن حضرت فکر نمی کردند. آنها نه طالب فتح و پیروزی بودند و نه برای رسیدن به حکومت و غنایم پیکار می کردند. آنان وقتی از شهر و دیار خویش خارج شدند، می دانستند که دیگر باز نخواهند گشت؛ چنان که جناب سلیمان بن صرد خزاعی نیز این مطالب را به آنها گوشزد کرده بود و توّابین نیز در پاسخ به سلیمان گفتند: «ما برای دنیا و رسیدن به حکومت قیام نمی کنیم و هدف ما، توبه از گناهان خویش و خون خواهی فرزندان دختر رسول خداست.»

آنان در واقع، می خواستند با کشتن و کشته شدن، از عذابی که به روح و جانشان افتاده بود، رهایی یابند و گناهان خویش را شست وشو دهند. به همین دلیل، در همان زمان، مختار نیز برای جمع آوری نیرو جهت مبارزه و قیام علیه حکومت ستمگر تلاش می کرد؛ ولی با این حال، حاضر به همکاری با سلیمان نبود و می گفت: «سلیمان می خواهد با این قیام، خود و یارانش را به کشتن دهد. او، مردی است که از آیین جنگ آگاهی ندارد.»

۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص۱۷۸.

توّابین در آغـاز قیـام، کنـار قبر امام حسـین (ع) رفتنـد و نهضت خویش را از آنجا آغاز کردنـد و نخستین بار توسط برخی از آنان شـعار «یا لَثاراتِ الْحُسَیْن» سر داده شد. همه این تلاش ها و جانبازی ها، به وسیله کسانی صورت می گرفت که روزی در کوفه از تهدیـدهای ابن زیاد که با تعداد محدودی وارد کوفه شد، ترسـیده بودند و مسـلم بن عقیل، سـفیر امام حسـین (ع) را تنها گذاشـتند و شـهر را تسلیم دشمن کردند؛ ولی پس از حادثه عاشورا، چنان روحیه ای پیدا کردند که جان برکف، دست به قیام زدند تا اینکه کشته شدند(۱)

۴. قیام مختار در کوفه

اشاره

بعـد از قیـام توّابین، در سال ۶۶ق. قیـام دیگری نیز به رهبری مختاربن ابی عبیـده ثقفی که مردی هوشـمند، سـیاست مـدار و از علاـقه منـدان اهل بیت (ع) بود، با تأثیر از پیام عاشورا صورت گرفت. در مـدتی که واقعه کربلا رخ داد، مختار به همراه میثم تمّار، عاشق امیر مؤمنان (ع) ، در زنـدان عبیـدالله بن زیاد به سـر می برد. میثم تمّار در زنـدان بر اساس خبر غیبی علی (ع) به مختار گفت: «تو از زندان آزاد خواهی شد و به خون خواهی امام حسـین (ع) قیام خواهی کرد و این سـتمگر را که امروز من و تو در زندان او اسیریم، به قتل خواهی رساند و با پای خود، سر و صورت وی را لگدکوب خواهی کرد!(۲)

روز جمعه ۱۵ ربیع الأـول سال ۶۶هـق مختـار وارد قصـر کوفه شـد و نماز جمعه به امامت او اقامه گردیـد. وی قبل از نماز، دو خطبه ایراد کرد و در آن، اهداف قیام خویش را تبیین نمود و پس از آن، مراسم بیعت برگزار شد. او خطاب

ص:۳۶

۱- مهدی رستم نژاد و سعید داودی، عاشورا؛ ریشه ها و انگیزه ها، ص ۶۷۳.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۹۳.

به مردم گفت: بـا من بر اسـاس کتاب خـدا و سنّت پیامبرش و خون خواهیِ اهل بیت (ع) و جهاد با منحرفان و دفاع از ضـعفا بیعت کنید(۱)

مختار نیز حرکت خود را با شـعار «یا لَثاراتِ الْحُسَـیْن» آغاز کرد و شـیعیان اهل بیت (ع) را به قیام واداشت. او بعد از تسلط بر حکومت کوفه، حدود ۲۸ نفر از قاتلاـن شـهدای کربلا را به جزای اعمالشان رسانیـد و قصاص نمود. امام باقر (ع) قیام وی را تأییـد نمود و به ابومحمـد حکم، فرزنـد مختـار، فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ أَبَاکَ رَحِمَ اللَّهُ أَبَاکَ مَا تَرَکَ لَنَا حَقّاً عِنْدَ أَحَـدٍ إِلَّا طَلَبَهُ قَتَلَ قَتَلَتَنَا وَطَلَبَ بِدِمَائِنَا(۲)خداونـد پـدرت را رحمت کنـد، خداونـد پـدرت را رحمت کنـد! او حقّ مـا را طلب کرد. قاتلاـن ما را کشت و به خون خواهی از ما اهل بیت (ع) قیام نمود.»

لشـکر مختار وقتی بر سپاه عبیدالله بن زیاد غالب شد، سرِ ابن زیاد را به مدینه برای امام سجاد (ع) فرستاد. هنگامی که سرِ ابن زیاد به محضر امام سجاد (ع) رسید، امام در حال تناول غذا بود. امام سجاد (ع) در این باره می فرماید: «هنگامی که ما را بر ابن زیاد وارد کردنـد، او در حال غـذا خوردن بود و سرِ پـدرم در مقابلش بود. در آن لحظه، گفتم: خـدایا! زنـده باشم و ببینم روزی که سرِ ابن زیاد در مقابل من قرار دارد.(۳)

مختار بعد از هجده ماه حکومت، وقتی خود را در مقابل سپاه مصعب بن زبیر در محاصره دید، با عده ای از همراهانش از قصر بیرون آمد و پس از مقاومت جوانمردانه، به شهادت رسید. این واقعه، روز ۱۴ ماه مبارک رمضان سال ۶۷ق. اتفاق افتاد(۴)

۱- طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۴۷۱.

۲- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۴۳.

۳- همان، ص ۳۳۶.

۴- طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۴۹۸.

تحلیل و بررسی:

جوهره اصلی قیام مختار، چیزی جز خون خواهیِ امام حسین (ع) و انتقام از جانیان کربلا نبود و مختار نیز به خوبی از عهده این هدف برآمد. وی با انتخاب شعار حرکت آفرین «یا لَثاراتِ الْحُسَیْن»، خون های جوانان شیعه را در رگ هایشان به جوش آورد. بدیهی بود که در آن روزگار، هیچ شعاری تا این اندازه نمی توانست در ایجاد شور و هیجان انتقام، مؤثّر و کارساز باشد. از سوی دیگر، وی با ایجاد رابطه با فرزندان امیر مؤمنان (ع) ، به ویژه محمد حنفیّه و فرستادن سرهای جنایت کاران کربلا به نزد امام سجاد (ع) ، به واقع رهبری معنوی و پشت پرده قیام را با خاندان پیامبر (ص) پیوند داد. او همواره خود را نماینده محمد حنفیّه معرفی می کرد و رهبری قیام را به او نسبت می داد و روزی که کوفه را فتح کرد، مردم را به شرط خون خواهی امام حسین (ع) و اهل بیتِ آن حضرت، به بیعت خویش فراخواند.

اگرچه حکومت مختار دوام چندانی نیافت و سرانجام به دست مصعب برچیده شد، ولی هرگز نمی توان او را فردی شکست خورده دانست. او به هدف بلند خویش که همان انتقام از قاتلان و جانیان کربلا بود، به خوبی دست یافت و بارها قلب امام سجاد (ع) و بنی هاشم را خرسند نمود؛ هرچند سرانجام، خودش فدای این راه شد(۱)

سر در ره جانانه فدا شد، چه بجا شد **** از گردنم این دَیْن ادا شد، چه بجا شد!

از خون دلم بسته حنا بر سر انگشت **** خون دلم انگشت نما شد، چه بجا شد!

۱- مهدی رستم نژاد و سعید داودی، عاشورا؛ ریشه ها و انگیزه ها، ص ۶۸۴.

۵. قیام زیدبن علی (ع)

قیام زید، فرزند امام سجاد (ع) نیز متأثر از عاشوراست. توجه به امربه معروف و نهی ازمنکر و قیام همه جانبه علیه ستمگران، درسی بود که زید از جدش امام حسین (ع) گرفته بود. او با تکیه بر بیعت پانزده هزار نفر از اهالی کوفه، بر ضدّ هشام بن عبدالملک، خلیفه اموی، قیام کرد. نخست، قرّا و اشراف اهل عراق با او بیعت کردند؛ ولی به هنگام نبرد با یوسف بن عمر ثقفی که عامل عراق بود، فرار کردند. زید پس از مقاومت بسیار و زخم های فراوان، در اوایل ماه صفر سال ۱۲۱ق. به شهادت رسید(۱) امام رضا (ع) فرمود: «پدرم موسی بن جعفر، از پدرش جعفربن محمد شنید که می فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ عَمِّی زَیْداً إِنَّهُ دَعَا إِلَی الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَوْ ظَفِرَ لَوَفَی بِمَا دَعَا إِلَیْه ا(۲)خدا عمویم زید را بیامرزد! او مردم را به سوی «رضا از آل محمد» می خواند و اگر پیروز می شد، به وعده اش وفا می کرد.»

۶. قیام یحیی بن زید

از دیگر قیام های متأثر از عاشورا و اهداف مقدس آن، قیام یحیی بن زید(۳)نوه امام سجاد (ع) ، بر ضدّ حکام مستبد بنی امیه است که در واقع، او به وصیت پدرش عمل نمود. او با هفتاد نفر در برابر سپاه ده هزار نفری نصربن سیّار، حاکم امویان در خراسان، ایستاد و آنها را شکست داد و فرمانده آنها را به قتل رساند. او و یارانش در سال ۱۲۵ق. در نبرد با عوامل بنی امیه به شهادت رسیدند(۴)شهادت وی، در خصوص قیام عمومی و نابودی آل امیه، تأثیر فراوانی داشت.

ص:۳۹

۱- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۴۳ ۱۴۴.

۲- شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا (ع) ، ج ۱، ص ۲۴۹.

۳- یحیی بن زیدبن علی بن حسین (ع) ، یکی از چهار پسر زیدبن علی است.

۴- ابن اثیر، البدایه والنهایه، ج ۱۰، ص ۷.

۷. سایر قیام ها

اشاره

گفتنی است، قیام های دیگری نیز در طول تاریخ رخ داد که ریشه در نهضت عاشورا دارد. در ادامه، به برخی از آنها اشاره می کنیم:

قیام حسین بن علی، شهید فخ (۱۶۹هـق) :

این قیـام، از نهضت های مهم دیگری است که در پی انقلاب کربلا رخ داد. حسـین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب، نوه حسن مثنی و نواده امام مجتبی (ع) ، در سال ۱۶۹ق. بر ضدّ هادی عباسی (خلافت از ۱۶۹۱۷۰ق.) قیام کرد و در منطقه فخ با سپاه هادی مواجه شد و در جنگی نابرابر، او و یارانش به شهادت رسیدند(۱)

قیام یحیی بن عبدالله، برادر نفس زکیه (۱۸۰ق.) :

یحیی بن عبدالله محض، نواده امام حسن (ع) ، یکی از بزرگان خاندان هاشـمی و چهره ممتاز و برجسـته ای به شمار می رفت و از یـاران خاص امام صادق (ع) و مورد توجه آن حضـرت بود. یحیی در جریان قیام «حسـین، شـهید فـخ»، بر ضـدّ حکومت ستمگر عباسـی، در سـپاه شهیدِ فخ شرکت داشت و از سرداران بزرگ سپاه او محسوب می شد. یحیی پس از شهادت حسین (شهیـد فخ) ، با گروهی به «دیلم» رفت و در آنجا با عوامل هارون عباسـی به مبارزه پرداخت؛ اما بر اثر توطئه هارون، در حدود سال ۱۸۰ق. به شهادت رسید(۲) البته قتـل او، نه تنهـا از نفوذ علویـان در دیلم و طبرسـتان نکـاست، بلکه زمینه مناسبی را برای تشکیل اوّلین دولت مستقل شیعی در قلمرو خلافت عباسی، یعنی علویان طبرستان، فراهم آورد.

ص:۴۰

۱- گردآوری از کتاب: مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۴۲۶.

۲- همان، ص ۳۰۸.

قیام علویان طبرستان (۲۵۰ق.) :

از انقلاب های موفقی که منجر به تشکیل دولتی مستقل شد، قیام عالم بزرگ و فقیه دین دار، حسن بن زید است که ساکن ری می باشد. وی به دعوت مردم طبرستان، به آن دیار رفت و در ۲۵۰ق. پس از پیروزی های درخشان، بر عاملان عباسی غلبه کرد و دولت علویان طبرستان را ایجاد نمود و به «داعی کبیر» ملقب گردید. حکومت علویان طبرستان، حدود ۶۰ سال به طور مستقل از حکومت مرکزی عباسی، با قدرت تمام به حیات خود ادامه داد.

مجلس چهارم

جلوه های بندگی خدا در کربلا

اشاره

حجت الاسلام والمسلمین علی اصغر ثنایی(۱)

درآمد

صدها سال پیش در سرزمینی تفتیده و خشک، حادثه ای رخ داد که بعدها نام «عاشورا» گرفت و با پیام هایی متعالی، قدم به عرصه تاریخ نهاد و سرانجام با دل های آزادگان و حق جویان عالم، پیوندی جاودانه یافت. این حادثه اگرچه در زمانی محدود و در مکانی خاص پدید آمد، اما جلوه های الهی آن، جهان را فراگرفت و بر بلندای جان و اندیشه بشری ماندگار شد.

حال، این پرسش پیش روست که علت جاودانگی و جهانی شدن قیام امام حسین (ع) چیست؟ و عاشورای حسینی چگونه مرزهای جغرافیایی را پشت سر نهاده، حتی صاحبان نظران غیرمسلمان را نیز شیفته خود نموده است؟ بی تردید، عوامل متعددی در این زمینه تأثیر داشته اند که یکی از مهم ترین آنها، تجلی بندگی و تسلیم خالصانه در برابر خداوند است که به تمامه در این قیامِ هدایت آفرین تجلی یافته است. در این نوشتار، شماری از جلوه های بندگی الهی را در قیام حسینی بررسی می کنیم.

۱. شناخت معبود

بندگی حقیقی، همواره با معرفت عجین است؛ معرفتی عمیق نسبت به جلال و جمال حق که به دل راه یافته و موجب کرنش آدمی در برابر باری تعالی می گردد؛ زیرا بدون معرفت، انجام اعمال عبادی چیزی بیشتر از حرکت های جسمانی نخواهد بود. بنابراین، معرفت، لازمه بندگی واقعی است.

انسان برای اینکه به بندگی راستین نایل شود، به شناخت معبود خویش محتاج است و باید بداند که هرلحظه نیازمند پروردگار است و اوست که سرچشمه همه نعمت هاست: «یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمید(۲) ای مردم! شما نیازمند به خدایید و تنها خداست که بی نیاز و شایستهٔ ستایش است.»

نیاز انسان به شناخت خدا، حقیقتی فطری است که در واقع، در سرشت آفرینش هر موجودی نهفته است. سخنان و رفتارهای

حکیمـانه امـام حسـین (ع) در تمـامی مراحـل قیام عاشورا نیز گواه روشـنی بر اهمیت شـناخت و نیاز به معبود در مسـیر کمال است.

إِلَهِی تَرَی حَالِی وَفَقْرِی وَفَاقَتِی *** وَأَنْتَ مُنَاجَاتِی الْخَفِیَّهَ تَسْمَع(۳)

«ای خدای من! تو حال زار مرا می بینی و از فقر و پریشانی ام آگاهی و رازونیاز و نجوای پنهانم را می شنوی.(۴)

در حقیقت، آن که شناختش به خدا بیشتر است، نیازش نیز به مبدأ آفرینش افزون تر است. امام حسین (ع) در دعای عرفه فقر و نیازمندی خود به معبود را

۱- پژوهشگر حوزه علمیه قم

۲- فاطر، آیه ۱۵.

۳- حسین میبدی، دیوان امیر المؤمنین (ع) ، ص ۲۶۵.

۴- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، مناجات امام علی (ع) .

چنین بیان می نماید: «اِلهی أَنَا الْفَقِیرُ فِی غِنَایَ فَکَیْفَ لَمَا أَکُونُ فَقِیراً فِی فَقْرِیا(۱) خدایا! من چنانم که در حال توانگری هم فقیرم، پس چگونه در حال تهیدستی ام فقیر نباشم.»

معرفتی که برخاسته از دل و آمیخته با سرشت آدمی باشد، سبب می شود انسان به تدریج وجود همیشه حاضرِ خدا را حس کند و خویش را در محضر او ببیند. امام حسین (ع) در دعای عرفه می فرماید: «مَتَی غِبْتَ حَتَّی تَحْتَاجَ إِلَی دَلِیلٍ یَدُلُّ عَلَیْکَ... (۲) [خدایا!] چه وقت از نظر غایب بوده ای که نیازمند دلیلی باشی تا به سوی تو راهنما باشد.»

کی رفته ای ز دل که تمنّا کنم تو را **** کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را

غایب نبوده ای که شوم طالب حضور **** پنهان نبوده ای که هویدا کنم تو را

با صدهزار جلوه برون آمدی که من **** با صدهزار دیده تماشا کنم تو را

۲. عشق به معبود

عشق و معرفت، لازم و ملزوم یکدیگرند و هرچه قلمرو معرفت گسترده تر باشد، میزان علاقه به محبوب نیز بیشتر خواهد بود. امام حسین (ع) عاشق خداست و همین عشقِ خالصانه است که او را نزد حق تعالی آبرومند ساخته است. به همین

۱- سیدبن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۴۸.
۲- همان، ص ۵۱۰.

سبب، ارادتمندان آستانش چنین از خدا به واسطه او درخواست آبرو می کنند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی عِنْدَکَ وَجِیهاً بِالْحُسَیْنِ عَلَیهِ السَّلامِ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَه(۱) خدایا! به واسطه حسین که سلام بر او باد مرا در دنیا و آخرت نزد خودت آبرومند ساز.» اهل بیتِ امام نیز همین عشق را داشتند. از رهگذر عشق به خداست که زینب کبری (س) همه آنچه را بر او گذشت، زیبا دید و در برابر سؤال کینه توزانه ابن زیاد فرمود: «مَا رَأَیْتُ إِلَّا جَمِیلاً(۲) به جز زیبایی، چیزی ندیدم.»

۳. عبادت و نیایش

شناخت خداوند، زمینه عشق به معبود را فراهم می کند و عشق نیز زمینه ساز ستایش و عبادت صادقانه حق است. خلوت با معبود و رازونیاز در قالب عبادت، عالی ترین جلوه بندگی است؛ چنان که حسین (ع) در این خلوتگاه، سر تعظیم بر آستان قدس فرود می آورد و هم آوا با فرشتگان الهی، معبود را تسبیح می نماید و راز خلقت را نیز در گرو پرسش حق می داند: «أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِکْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِیَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ وَ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَهِ مَنْ سِوَاهُا(۳) خداوند، موجودات را جز برای شناخت خودش خلق نکرد و چون او را شناختند، باید او را عبادت کنند و با عبادت او، از عبادت غیر او بی نیازی جویند.»

دعا و مناجات، بسان آب حیات در زندگی اباعبدالله (ع) جریان داشت؛ اما اوج آن، در شب و روز عاشورا بازگو شده است که به بیان فرازهایی از آن بسنده می شود:

۱- شیخ طوسی، مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۷۷۴.

۲- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶.

۳- حسین حلوانی، نزههالناظر و تنبیه الخاطر، ص ۸۰.

۱. در عصر تاسوعا، امام به برادرش ابوالفضل (ع) فرمود: نزد دشمن برو و امشب را مهلت بخواه تا به عبادت پروردگارم بپردازم. آن گاه فرمود: «لَعَلَّنا نُصَلِّی لِرَبِّنا اللَّیْلَهَ وَنَدْعُوهُ وَهُوَ یَعْلَمُ إِنّی کُنْتُ أُحِبُّ الصَّلَاهَ(۱) امید است که امشب را نماز گزارده، با خدای خویش نیایش کنیم؛ چون او می داند که من نماز را دوست دارم.»

۲. در شب عاشورا، خیمه گاه حسین (ع) جلوه گاه زیباترین صحنه نیایش و عبادت بود. ازاین رو، گفته شده: «وَبَاتَ الْحُسَیْنُ وَأَصْحَابُهُ تِلْکَ اللَّیْلَهَ وَلَهُمْ دَوِیٌّ کَدَوِیِ النَّحْلِ مَا بَیْنَ رَاکِعٍ وَسَاجِدا(۲) یاران امام، به تبع او، شب تا به صبح مانند زنبور عسل در زمزمه بودند و در حال رکوع و سجود و قیام و قعود به سرمی بردند.»

۳. از زینب (س) نقل شده: «در شب عاشورا، از خیمهٔ خود بیرون شدم تا به خیمه برادرم حسین بروم و او را دلجویی نمایم. وقتی نزدیک خیمه او رسیدم، دیدم برادرم در اوج مناجات و نیایش است. با خود گفتم: در چنین لحظه ای، سزاوار نیست مزاحم او بشوم؛ برگشتم.(۳)

۴. اینها، نمونه هایی از جلوه های بندگی است؛ اما پُرفروغ تر از اینها، نیایش هایی است که امام در واپسین لحظات زندگی خود، درحالی که بر روی خاک افتاده بود بیان کرد: «... یا رَبِّ لَا اِلَهَ سِوَاکَ یَا غِیَاثَ الْمُسْتَغِیثِینَ، مَالِی رَبٌّ سِوَاکَ و لامَعْبُودَ غَیْرُکَ،

یَا غِیَاثَ مَنْ لاغِیَاثَ لَهُا(۴) .. ای که هیچ معبودی به حق جز تو نیست! ای فریادرسِ فریادخواهان! هیچ صاحب اختیار و معبودی جز تو ندارم، ای دادرسِ بی پناهان!»

ص:۴۴

۱- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۳.

۲- شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۴۱.

۳- مهدی حائری، معالی السبطین، ص ۲۱۰.

۴- عبدالرزاق مقرّم، مقتل الحسین (ع) ، ص ۳۵۷.

۴. خشنودی

از دیگر جلوه های بندگی، رضایت مندی و خشنودی از افعال و اختیار الهی است. این خشنودی، زمانی حاصل می شود که انسان باور نماید: کار های خدا مبتنی بر عدل و حکمت می باشد. ازاین رو، امام در دعای عرفه، اراده الهی را جلوه عدالت بیان نموده، خود را در برابر آن تسلیم می داند: «عَدْلٌ فِينَا قَضَاؤُكَا(۱) دعای امام حسین (ع) .قضای تو در حقّ ما، عدل است.»

بر این اساس، حرکت در جهت انجام امر الهی و جلب رضای پروردگار، سرلوحه تمام حالات و حرکات امام حسین (ع) ، اهل بیت و یاران ایشان بوده و تا آخرین لحظه نیز به این عهد وفادار ماندند؛ چنان که امام در کنار قبر رسول خدا (ص) گفت: «اللّهُمَّ إنّی أُحِبُّ المَعرُوفَ وَأنكِرُ المُنكَرَ وَإنّی أسئَلُكَ یا ذَا الجَلالِ وَالإكرامِ بِحَقَّ هذاَ القَبرِ وَمَن فیهِ إلّا اختَرتَ مِن أمری ما هُوَ لَكَ رِضَیً وَلِرَسُولِكَ رِضَیً وَلِلمُؤمِنینَ رِضَیًا(۲) خدایا! من خوبی را دوست دارم و از بدی بیزارم و از تو می خواهم ای صاحب شکوه و عظمت، به حقّ این قبر و آن که در آن آرمیده، آنچه مورد رضای تو و رضای رسولت و رضای مؤمنان است، برایم مقرر نمایی.»

اوج رضایت مندی، آن زمان به نمایش گذاشته شد که امام خود را در میان لشکر دشمن مشاهده کرد و فریاد زد: «الهی رِضَیً بِرِضائِكَ تَسلیماً لِأمرِكَ...(۳) خدایا! به رضای تو خشنودم، تسلیم فرمان تو هستم... .»

یکی درد و یکی درمان پسندد **** یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل هجران **** پسندم آنچه را جانان پسندد

۱- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۵۰۶،

۲- قاضی نورالله شوشتری، إحقاق الحق وإزهاق الباطل، ج ۱۱، ص ۶۰۰.

۳- همان، ص ۶۰۹.

۵. صبر

از جلوه های عبودیت، صبر در برابر رنج ها و سختی هایی است که انسان در راه خدا متحمل می شود. آنچه حماسه کربلا را به اوج ماندگاری رساند، روحیه مقاومت و صبر امام حسین (ع) و یاران ایشان بود. امام از همان آغاز حرکت خویش، نیروهایی را به همراهی طلبید که در راه تحقق اهداف خدای متعال، استوار و مقاوم باشند. امام فرمود: «اَیُّهَا النّاسُ فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ یَصْبِرُ عَلی حَدِّ السَّیْفِ وَطَعْنِ الاَسِنَّهِ فَلْیَقُمْ مَعَنا وَاِلاّ فَلْیَنْصَرِفْ عَنّا(۱) ای مردم! هرکدام از شما که تحمّل تیزی شمشیر و زخم و ضربت نیزه ها را دارد، همراه ما بماند؛ وگرنه بازگردد.»

امام هنگام خروج از مکه فرمود: «نَصْبِرُ عَلَی بَلَائِهِ وَیُوَفِّیَنَا أُجُورَ الصَّابِرِین؛(۲) ما بر بلای الهی صبر می کنیم و او نیز پاداش صابران را به ما می دهد.» یاران امام نیز در رجزهای خویش، شعار مقاومت سرمی دادند. خالد بن عمر می گفت: «ای بنی قحطان! برای کسب رضای رحمان و رسیدن به مجد و عزّت صبر کنید.(۳) سعد بن حنظله نیز چنین رجز می خواند: «برای رسیدن به بهشت، بر شمشیرها و نیزه ها صبر می کنم.(۴)

از سفارش های امام به هم رزمان و خواهرنش و دیگر زن ها، صبر و شکیبایی بود. در توصیه ای که حضرت به خانواده خود داشت، فرمود: «خواهرم! ام کلثوم! فاطمه! رباب! پس از مرگ من، گریبان چاک نکنید، صورت خود را

۱- قندوزی، ینابیع الموده، ص ۴۰۶.

۲- ابن نما، مثیر الأحزان، ص ۴۱.

۳- جواد محدثی، پیام های عاشورا، ص ۷۸.

۴- ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ، ج ۴، ص ۱۰۱.

نخراشید و سخنی که از شما شایسته نیست، بر زبان نیاورید.(۱) امام در روز عاشورا در وداع با اهل حرم از آنان می خواهد که برای روزهای سخت و غم بار آینده آماده باشند. از زمزمه های آن حضرت، درحالی که بر زمین افتاده بود، صبر بر قضای الهی بود: «صَبْراً عَلی قَضائِکَ یا رَبِّ، لا اِلهَ سِواکَ... .(۲)

۶. عزتمندی

در آموزه های قرآنی، همه عزت ازآنِ خداوند است: «فَإِنَ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِیعا.۱۵۹. نساء، آیه ۱۳۹.بنابراین، عزت رسول و مؤمنان، برگرفته از عزت خداست: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِین.۱۶۰. منافقین، آیه ۸.

یکی از راه های دستیابی به عزت، اطاعت و بندگی خداوند است. انسان خداباور، بندگی را عزت می داند و بدان افتخار می نماید: «إِلَهِی کَفَی بِی عِزّاً أَنْ أَکُونَ لَکَ عَبْداً وَکَفَی بِی فَخْراً أَنْ تَکُونَ لِی رَبّاً۱۶۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۹۱.خدایا! این عزت مرا بس که بنده تو هستم و این افتخار مرا بس که تو خدای من هستی.»

یکی از فضایل امام حسین (ع) ، «عزت» است؛ به گونه ای که اگر بخواهیم برای آن حضرت لقبی مناسب برگزینیم، «عزیز» است. مهم ترین مطلب درباره عزّت از دیدگاه امام حسین (ع) ، تأکید ایشان بر این اصل قرآنی است که عزت، ازآنِ خداوند است: «یَا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالسُّمُوِّ وَالرِّفْعَهِ وَأَوْلِیَاؤُهُ بِعِزِّهِ

۱- محمد موسوی، تسلیه المُجالس وزینه المَجالس، ج ۲، ص ۲۵۴.

۲- عبدالرزاق مقرّم، مقتل الحسین (ع) ، ص ۲۸۳.

يَعْتَزُّون؛۱۶۲. سیدبن طاووس، الإقبال، ج ۱، ص ۳۴۳.ای کسی که خود را به جایگاه بلند اختصاص داده ای؛ به گونه ای که دوستانت با تمسّک به عزت تو، کسب عزت می کنند.»

عزت گرایی امام، سبب شد که حضرت در مقابل ستم ظالم تسلیم نشود و فرهنگ عزتمندی وآزادی را نهادینه نماید و مرگ در راه خدا را سعادت، و زندگی ذلت بار را ننگ بدانند: «إِنِّی لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَماً.۱۶۳. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲.هنگامی که امام (ع) در مجلس خصوصی ولید، از بیعت با یزید سر باز زد۱۶۴. همان، ص ۳۲۵.خطاب به ولید فرمود: «ای امیر! ما اهل بیت نبوّتیم. ما کانون مرکز رسالت الهی هستیم... یزید که مردی شارب الخمر و قاتل نفس محترمه است و آشکارا مرتکب فسق و فجور می گردد، شخصیتی مثل من، هرگز با او بیعت نخواهد کرد.۱۶۵. سیدبن طاووس، اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۲۳.

از دیگر سخنان حماسی و عزت آفرین امام حسین (ع) ، شعار «هَيهاتَ مِنَّا الذِّلَّه» است؛ آن گاه که امام در برابر بیعت خواستن یزید فرمود: «ناپاک ناپاک زاده، مرا بین دو چیز، شمشیر و ذلت، مخیر قرار داده؛ اما ذلت، از ما بسیار دور است.۱۶۶. شیخ طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۲۵.

۷. تکلیف گرایی

درباره علت نهضت امام حسین (ع) دیدگاه های متفاوتی ارائه شده است؛ برخی، دعوت مردم کوفه را علت قیام می دانند و بعضی دیگر باور دارند که عدم بیعت

امام حسین (ع) با یزید، سبب نهضت عاشورا می باشد. همچنین، برخی معتقدند که امربه معروف و نهی ازمنکر، علت اصلی قیام می باشد؛ اما حقیقت این است که بین این عوامل، هیچ تنافی نیست؛ بلکه اینها مکمل یکدیگرند؛ زیرا دعوت مردم کوفه، عدم بیعت و امربه معروف و نهی ازمنکر، بستر و زمینه های انجام تکلیف الهی هستند که علت اصلی قیام می باشد.

تکلیف، به معنای توجه به عمل و حرکت به سوی آن به انگیزه انجام اوامر خداوند و کسب رضایت اوست؛ البته تکلیف، در شرایط مختلف فرق می کند و گاهی اوقات مطابق خواسته انسان است و گاهی نیز مخالف. مسلمان چون در برابر خدای خویش تعهّد کرده، عملکرد او نیز باید طبق خواست الهی باشد. در این صورت، اگرچه به ظاهر هم شکست بخورد، ولی در واقع، پیروز است؛ چون در انجام وظیفه خود کوتاهی نکرده است. به تعبیر قرآن کریم، به «إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ۱۶۷. توبه، آیه ۳۷.دست می یابد. امامان شیعه، در شرایط مختلف طبق تکلیف عمل می کردند و حادثه عاشورا، یکی از جلوه های عمل به وظیفه بود. امام حسین (ع) وقتی می خواست از مکه به سوی کوفه حرکت کند، بعضی اصحاب، از جمله ابن عباس، او را نصیحت می کرد که رفتن به سوی عراق، صلاح نیست؛ ولی امام به او فرمود: با آنکه می دانم تو از روی خیرخواهی چنین می گویی، اما من تصمیم خود را گرفته ام۱۶۸. طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۱.

اینها همگی نشان دهنده آن است که امام و یاران ایشان، برای انجام تکلیف مهیّا شده بودند و نتیجه هرچه باشد، برایشان راضی کننده بود؛ چنان که در شب عاشورا یاران امام خطاب به حضرت گفتند: به خدا سوگند! هرگز از تو

جدا نخواهیم شد و جانمان را فدای تو می کنیم و اگر کشته هم شویم، تکلیف خویش را انجام داده ایم؛ «فَاِذا نَحْنُ قُتِلْنا وَفَیْنا وقَضَیْنا ما عَلَینا.۱۶۹. محسن عاملی، أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۷.

گفتنی است، بر اساس مبنای تکلیف گرایی، انسانِ تکلیف گرا تابع نتیجه نیست؛ بلکه او در صدد انجام تکلیف الهی است. انجام تکلیف، آثار مهمی نیز دربردارد؛ مثلاً ـ از آثار مطلوب آن، احساس پیروزی دائمی است؛ چراکه نفس انجام تکلیف، خود، نتیجه است و از سوی دیگر، همیشه پیروزی، به معنای پیروزی نظامی نیست. گاهی سلاح مظلومیّت، برنده تر از سلاح آهنین است و خون شهدا در مبارزه حق بر ضدّ باطل، پایه های سلطه جور را سست می کند و جباران پس از رسوایی، شکست خورده، نابود می شوند. این، مفهوم پیروزی خون بر شمشیر است. نهضت عاشورا، چون بر پایه حق خواهی و تکلیف بود و شهدا برای یاری حجّت الهی، جان خود را فدا کردند، خداوند نیز به حرکتشان آثار فراوان داد و در واقع، آنان پیروز شدند و امویان نابود گشتند۱۷۰. جواد محدثی، پیام های عاشورا، ص ۲۴۰.

در زیارت امام حسین (ع) می خوانیم: شهادت می دهم که تو کشته شدی، ولی نمردی؛ بلکه به امید حیات تو، دل های پیروانت زنده می شود و با فروغ نور تو، رهجویانت هدایت می شوند. گواهی می دهم که تو آن نور خدایی که هرگز خاموش نشده و خاموش نمی شود. تو آن چهره پاینده الهی هستی که از بین نخواهی رفت... به خدا سوگند! آن که تو را یاری و حمایت کرد، خوار نیست و مغلوب و شکست خورده نیست۱۷۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۳۴۲.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق **** ثبت است بر جریدهٔ عالم، دوام ما

ص:۵۰

یکی از آثار دیگر تکلیف مداری، حفظ اسلام است. پس از شهادت امام حسین (ع) وقتی ابراهیم بن طلحه خطاب به امام سجاد (ع) عرض کرد: «یا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ مَنْ غَلَبَ؟؛ ای علی بن حسین! چه کسی [در این مبارزه] پیروز شد؟»، امام (ع) فرمود: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ، وَدَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاهِ، فَأَذِّنْ ثُمَ أَقِمْ ۱۷۲۱. شیخ طوسی، الأمالی، ص ۶۷۷.اگر می خواهی بدانی چه کسی پیروز شده است، هنگامی که وقت نماز فرارسید، اذان و اقامه بگو.» امام (ع) با این پاسخ، به او فهماند که هدف یزید محو اسلام و نام رسول خدا (ص) بود؛ ولی همچنان طنین «لَا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» بر مأذنه ها می پیچد و مسلمانان همواره به یگانگی خدا و رسالت محمد (ص) گواهی می دهند۱۷۳. مهدی رستم نژاد و سعید داودی، عاشورا؛ ریشه ها و انگیزه ها، ص ۶۵۹.

۸. خدمت به بندگان خدا

یکی از عرصه های عبودیت، خدمت به بندگان خداوند است. این امر، به گونه ای اهمیت دارد که امام حسین (ع) ، رفع نیازمندی مردم در شمار نعمت الهی خوانده است: «إِعْلَمُوا أَنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَیْکُمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَیْکُمْ فَلَا تَمَلُّوا النِّعَمَ فَتَتَحَوَّلَ إِلَی غَیْرِکُما۱۷۴. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۲۷.بدانید که نیازمندی های مردم، از نعمت های الهی است. پس، نعمت ها را پژمرده نسازید؛ یعنی: مبادا با رنجاندن مردم نیازمند، کفران نعمت کنید. در این صورت، نعمت ها از شما روی گردان می شوند.» از سوی دیگر، اسلام بندگان خدا را عیال خدا دانسته، محبوب ترین انسان را کسی می داند که خدمتگزار عیال خدا باشد. پیامبر (ص) فرمود: «الْخَلْقُ عِیَالُ اللَّهِ فَأَحَبُ

الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ مَنْ أَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ مُؤْمِنٍ سُرُوراً۱۷۵. همان، ج ۷۲، ص ۶۶.مردم، عائله و جیره خواران خداوند هستند. پس، محبوب ترین مخلوقات نزد خدا، کسی است که سودش به عائله خدا برسد و خانواده مؤمنی را خوشحال نماید.»

ابان بن تغلب نقل می کند که در خدمت امام صادق (ع) در حال طواف خانهٔ خدا بودم. کسی مرا صدا کرد و من جواب او را ندادم. در دور دوم طواف، مجدداً مرا صدا کرد و پاسخ او را ندادم. امام صادق (ع) فرمودند: مگر تو را صدا نمی زند؟ گفتم: آری، ای پسر رسول خدا! فرمودند: شیعه است؟ گفتم: آری، شیعه است و از من درخواستی دارد. فرمودند: چرا درخواست او را اجابت نمی کنی؟ عرض کردم: ای پسر رسول خدا! مشغول طواف هستم. فرمودند: طواف را رها کن و به سوی او برو۱۷۶. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۷۱.

بر این اساس، امام حسین (ع) به فقیران کمک می نمود. حضرت (ع) سعی می کرد علاوه بر آنکه حاجت کسی را برآورده می نماید، آبروی او را نیز حفظ کند. مردی از انصار، خدمت امام آمد تا درخواستی کند. حضرت فرمود: آبروی خود را نگهدار و حاجت خویش را در نامه ای بنویس و بیاور که خواسته ات را به خواست خدا برآورده سازم. آن مرد نوشت: فردی پانصد دینار از من طلب دارد و با اصرار آن را می خواهد. به او بفرما به من مهلت دهد. چون امام نامه را خواند، وارد منزل شد و کیسه ای را که هزار دینار داشت، بیرون آورد و به او فرمود: با پانصد دینار آن، بدهی خود را بپرداز و با پانصد دینار دیگر، زندگی خود را بچرخان۱۷۷. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۷.

همچنین، روزی امام حسین (ع) به ملاقات بیماری بدهکار به نام اسامه بن زید رفت. او در بستر بیماری آه و زاری می کرد و مکرر می گفت: ای وای از دست غم و انـدوه! حضـرت از او پرسـید: چه انـدوهی داری؟ اسامه گفت: بدهکارم و غم و غصـه شصت هزار درهم قرض، تمـام وجودم را فرا گرفته است. امـام فرمود: نـاراحت نبـاش! من بـدهی های تو را پرداخت می کنم. اسـامه گفت: می ترسم قبـل از پرداخت بـدهی هـایم، بمیرم. حضـرت فرمـود: من تمـام بـدهی هـایت را پیش از مرگ تـو می پردازم. امـام همچنـان که وعـده داده بود، قبـل از مرگ اسـامه، تمام قرض های وی را پرداخت۱۷۸. حسین بروجردی، ترجمه جامع أحادیث الشیعه، ج ۲۳، ص ۷۶۹.

سحر دیدم درخت ارغوانی ***** کشیده سر به بام خسته جانی

به گوش ارغوان، آهسته گفتم ***** بهارت خوش که فکر دیگرانی

. از مبلغان نخبه دفتر تبلیغات اسلامی.۹۳. از مبلغان نخبه دفتر تبلیغات اسلامی.*. از مبلغان نخبه دفتر تبلیغات اسلامی.

مجلس پنجم

مفهوم ولایت

ولایت، به کسر واو و فتح آن، در لغت از مادّه «وَلْی» بر وزن «فَلْس» به معنای نزدیکی، تسلّط، محبت، زمامداری و سرپرستی آمده است؛ اما معنای اصلی آن، نزدیکی دو چیز به ه۷۱۷۹. سعید الخوری الشرتونی، أقرب الموارد، ج ۵، ص ۸۳۲ ۸۳۳؛ فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵۵۴.است. این نزدیکی، شامل نزدیکی مادی و معنوی می شود۱۸۰ راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، ماده «ولی».در اصطلاح دینی، مراد از قُرب، نزدیکی معنوی است و ولایت، به معنای پیروی، تسلیم و اطاعت از پیشوای الهی و اعتقاد به این مطلب است که امامان معصوم، پس از پیامبر اسلام، از سوی خداوند بر مردم ولایت دارند۱۸۱. جواد محدثی، پیام های عاشورا، ص ۲۱۲.ولایت به این معنا، در غدیر خم به حضرت علی (ع) اعطا شد۱۸۲. مائده، آیه ۶۷.متأسفانه، این ولایت بعد از رحلت رسول اکرم (ص) غصب گردید و کسانی بر مسند قدرت قرار گرفتند که شایستگی آن را نداشتند. قیام امام حسین (ع) نیز به منظور پاسداری از دین و برگشت امامت به صاحبان اصلی آن شکل گرفت. ازاین رو، وقتی فرماندار مدینه از امام بیعت خواست، حضرت ولایت را حقّ خاندان پیامبر دانسا۱۸۳. ابی مخنف کوفی، وقعه الطّف، ص ۱۷۰.و رهبری یزید را به معنای برچیده شدن اسلام خواند۱۸۴. ابن نما، مثیر الأحزان، ص ۲۵.

ولایت مداری، یعنی اعتقاد به ولایت ائمه (ع) و پیرو و فرمان بردار آنان بودن. در جریان کربلا، این ولایت مداری به اوج خود رسید و یاران امام، به شایستگی از دین و امامت دفاع نمودند.

ص:۵۵

ویژگی های ولایت مداری

اشاره

ولایت مداری، ویژگی هایی دارد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. معرفت شناسی

اشاره

این ویژگی را در سه محور مهم مورد بررسی قرار می دهیم:

خداشناسی:

یاران امام حسین (ع) ، بینشی ژرف نسبت به خداوند داشتند. این معرفت، آن چنان عمیق بود که نه شبهات در آن خللی ایجاد می کرد و نه شک ها در حریمش راه می یافت. این ویژگی بنیادین، در رفتار و گفتار اصحاب امام تجلی کاملی یافته است؛ مثلاً حبیب بن مظاهر روز عاشورا به هنگام وداع با امام عرض کرد: «ای مولای من! به خدا سوگند که دوست دارم نمازم را در بهشت بخوانم و سلام شما را به جدتان برسانم.» بعد از شهادتش نیز امام به بالین او آمد و فرمود: «لِلّهِ دَرُّکَ یَا حَبِیبُ! لَقَد کُنتَ فاضِلاً تَخْتِمَ القُرآنَ فی لَیلَهٍ واحِدَها۱۸۵. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۳، ص ۳۲۷.آفرین بر تو ای حبیب! تو مرد بافضیلتی بودی که در یک شب قرآن را ختم می کردی.»

خطبه های پرشور اهل بیتِ امام حسین (ع) نیز در کوفه و شام، بیانگر بینش عمیق ایشان نسبت به خداوند است. ایشان با تحمل مصیبت و شکنجه ها، با ایراد خطابه هایی اثربخش به افشاگری طاغوتیان پرداخته اند که نمونه چنین خطابه هایی کمتر شنیده شده است. این مهم به دست نمی آید، مگر با بینش عمیق ایشان نسبت به خدا؛ به عنوان مثال، در مجلس ابن زیاد وقتی از زینب (س)

سؤال می شود: چگونه دیـدی آنچه را خداونـد بـا برادر و خانـدانت کرد؟، فرمود: «مَـا رَأَیْتُ إِلَّا جَمِیلًـا۱۸۶. سیدبن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۶۰.جز زیبایی، ندیدم.»

امام شناسی:

هریک از یاران سیدالشـهداء، از معرفت ژرفی نسبت به امام برخوردار بودند. این نوع شناخت، با معرفت خداوند ارتباط دارد و نتیجه آن، یاران امام را به وفاداری و اطاعت محض نسبت به حجت الهی وادار کرد. از سوی دیگر، بینش عمیق نسبت به امام، سبب رهانمودن تمام ارزش های مادی و محوشدن ایشان در امام شد؛ برای مثال، حرّ بن یزید ریاحی بعد از پیوسـتن به امام، به تمام مقامات دنیوی پشت پا زد و در رکاب امام به شهادت رسیا۱۸۷. http://www.mahdi۳۱۳.irو یا زهیر بن قین بعد از ملاقـات بـا امـام، با تمام وجود از حضـرت دفاع نمود تا آنکه به درجه رفیع شـهادت نایل آمد۱۸۸. ر.ک: طبری، تاریـخ الأمم والملوک، ج ۳.

عشق به امام حسین (ع) :

لازمه شـناخت عمیق، عشق به امام حسـین (ع) است؛ زیرا این امر سبب گردید که یاران امام بیشتر به مقام حضرت آشنا شوند و ارادت اصـحاب اباعبـدالله (ع) به او، از مرز محبت هـای معمولی فراتر رود؛ به گونه ای که در مقابـل امـام، خود را فراموش کرده، برای یاری ایشان از جان، مال و آبروی خویش بگذرند. جلب رضایت معشوق، برای ایشان از همه چیز لذیذتر می نمود و این گونه بود که برای خشنودی امام و پیشوای خویش بزرگ ترین ایثارها را به آسانی انجام می دادند.

این امر، در گفتار و رفتارشان نمایان بود. در شب عاشورا سعید بن عبدالله حنفی خطاب به امام عرض کرد: «قسم به خدا! اگر بدانم کشته می شوم، سپس زنده گردیده، [زنده]زنده سوزانده می شوم و سپس تکه تکه می گردم و این عمل هفتاد بار با من انجام شود، از شما جدا نمی شوم تا در کنار شما با مرگم خدا را ملاقات کنم.۱۸۹. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۹۲ ۹۳.

آری، امام حسین (ع) محبوب دل هاست و در قلوب همه بشریت، به خصوص اهل ایمان، جای گرفته است؛ چنان که پیامبر (ص) فرمود: «إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَیْنِ حَرَارَةً فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لَـا تَبْرُد أَبَداًا۱۹۰. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.همانا شهادت حسین، حرارتی در دل های مؤمنان ایجاد کرده که هرگز سرد نمی شود.»

در راه دوست کشته شدن آرزوی ماست **** دشمن اگرچه تشنه به خون گلوی ماست

گردیم دور یار، چو پروانه دورِ شمع **** چون سوختن در آتش عشق آرزوی ماست

از جان گذشته ایم و به جانان رسیده ایم **** در راه وصل، این تن خاکی عدوی ماست

خاموش گشته ایم و فراموش کی شویم **** بس این قدر که در همه جا گفت وگوی ماست

ما را طواف کعبه به جز دور یار نیست **** کز هر طرف رویم، خدا روبه روی ماست

۲. رازونیاز با معبود

یکی از عرصه های ولایت مداری، معنویت گرایی است و این امر، بیشتر در عبادت حق و رازونیاز با خداوند نمود پیدا می کند. کربلا، تجلی نیایش و عبادت بود؛ چنان که عبادت یاران امام در شب عاشورا، جلوهٔ خاصی به خود گرفت و صدای عبادت و نماز شب در خیمه ها پیچیده بود: «یاران امام، به تبع او، شب تا به صبح مانند زنبور عسل در زمزمه بودند و در حال رکوع و سجود و قیام و قعود به سر بردند.۱۹۱. شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۴۱.در عصر تاسوعا، امام به برادرش ابوالفضل (ع) فرمود: «نزد دشمن برو و امشب را مهلت بخواه تا عبادت نماییم.» آن گاه فرمود: «لَعَلَّنَا نُصَلِّی لِرَبِّنا اللَّیْلَهَ ونَدْعُوهُ وَهُوَ یَعْلَمُ إِنّی کُنْتُ أُحِبُّ الصَّلَاهَا۱۹۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۳.امید است که امشب را نماز گزاریم و با خدای خویش نیایش کنیم؛ چون او می داند که من نماز را دوست دارم.»

آری، پیام عاشورا اهمیت دادن به نماز و رازونیاز با معبود است. در وصف سلوک معنوی شیخ جعفر کاشف الغطاء آمده است:

«شبی برای خواندن نماز شب از خواب برمی خیزد. فرزند جوانش را هم از خواب بیدار می کند و از او می خواهد با هم برای خواندن نماز به حرم مطهر امام علی (ع) بروند. پسرش که در آن وقت شب، برخاستن از خواب برایش سخت بود، بهانه می آورد؛ اما شیخ پافشاری می کند که حتماً باید با هم به حرم بروند. فرزندش با اکراه برمی خیزد و وضو می گیرد و با پدر به حرم مطهر امام علی (ع) می روند. هنگامی که به درب صحن مطهر می رسند، مرد فقیری را می بینند که نشسته و دست به طرف مردم دراز می کند. شیخ جعفر از فرزندش می پرسد: این

شخص در این وقت شب اینجا چه می کند؟ پسرش می گوید: برای گدایی از مردم به اینجا آمده. شیخ می گوید: این آدم برای مبلغی اندک، این وقت شب، از خواب و آسایش خود دست شسته و دست به سوی مردم دراز می کند. آیا تو به اندازه او به وعده های خدا درباره شب زنده داران اعتماد نداری که می فرماید: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِي لَهُمْ مِنْ قُرَّهِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.۱۹۳. سجده، آیه ۱۷.فرزند جوانش از شنیدن این جمله، به شدت منقلب می شود؛ به طوری که تا آخر عمر نماز شب او ترک نشد۱۹۴. محمد ضیاآبادی، شب مردان خدا، ص ۴۷ ۴۸.

۳. اطاعت پذیری

اطاعت پذیری، دارای درجات گوناگون است و برای رسیدن به مرتبه عالی آن، باید تسلیم محض امام و مقتدای خویش بود؛ آن گونه که قرآن درباره اطاعت از رسول اکرم (ص) می فرماید: «به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.۱۹۵. نساء، آیه ۶۵.

امیرمؤمنان (ع) نیز ولایت مداری را این گونه بیان می کند:

«به اهل بیت پیامبرتان نگاه کنید و بدان سو که می روند، بروید و پی آنان را بگیرید که هرگز شما را از هدایت بیرون نبرده، به پستی و گمراهی باز نخواهند آورد. اگر ایستادند، بایستید و اگر برخاستند [و قیام کردند]، شما نیز برخیزید. بر آنان پیشی نگیرید که گمراه می شوید و از آنان بازپس نمانید که هلاک می گردید.۱۹۶. صبحی صالح، نهج البلاغه، خطبه ۹۷، ص ۱۴۳.

ص:۶۰

نمونه این گونه ولایت مداری را باید در وجود مؤمنانی همانند «عبدالله بن ابی یعفور» یافت که به امام صادق (ع) می گوید: «سوگند به خدا! اگر اناری را دو نیم بکنید و نیمی را حرام و نیمی را حلال اعلام نمایید، من گواهی می دهم آنچه را حلال دانسته ای، حلال و آنچه را حرام اعلام کردی، حرام است.۱۹۷. آیت الله خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۹۸.

یاران امام حسین (ع) نیز اطاعت مداری خویش را به روشنی به نمایش گذاشتند؛ زیرا با آنکه امام، بیعت خویش را از آنان برداشته بود، اما عاشقانه از مقتدای خود اطاعت کردند. عمرو بن قرظه، در هنگام اقامهٔ نماز ظهر، خود را در برابر شمشیرها و تیرهای دشمنان قرار داد تا به امام آسیبی نرسد و آن گاه که از شدت جراحات به زمین افتاد، رو به امام کرد و پرسید: «ای پسر پیامبر! آیا وفا کردم؟» امام فرمود: «آری! تو در بهشت، پیش روی منی و زودتر به بهشت می رسی. سلام مرا به پیامبر برسان..۱۹۸ محسن عاملی، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۵.

امروز جامعه اسلامی ما، از هر روز بهتر درک می کند که اطاعت از ولیّ امر، عزت امت را به دنبال دارد و هرکسی دنبال سربلندی است، باید مطیع اولیای الهی و پیشوایان معصوم و جانشینان آن بزرگواران باشد؛ چنان که امام سجاد (ع) فرمود: «وَطَاعَةُ وُلَاةِ الْأَمْرِ تَمَامُ الْعِزِّ۱۹۹. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۸۳.پیروی از اولیای امر، تمام عزت است.»

تبعیت از ولیّ خدا، نه تنها شوکت شکوه و عزت فردی به همراه دارد، بلکه سبب عزت نظام اسلامی نیز می شود. دشمنان فهمیده اند که برای شکستن عظمت مسلمانان، باید رهبران صالح را از آنان دور کنند؛ زیرا ستون خیمهٔ نظام اسلامی، ولیّ امر است. ازاین رو، تلاش می کنند او را تضعیف کرده، بین مردم و رهبری فاصله ایجاد کنند و بدیهی است، رهبری که در میان مردم خریدار ندارد،

نمی تواند تأثیری هم بر آنان داشته باشد. علی (ع) فرمود: «لا رَأْیَ لِمَنْ لایُطَاعا۲۰۰. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۶.کسی که از او اطاعت نمی شود، رأیی ندارد.»

۴. ایثار

ایثار، مقدم داشتن دیگری بر خود و یکی از ارزش های والای اخلاقی است که در قرآن و روایات ستایش شده است. قرآن از مؤمنانی یاد می کند که با وجود نیازمندی خودشان، دیگران را بر خویش مقدم می دارند؛ «وَیُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَها۲۰۱. حشر، آیه ۹.آنها را بر خود مقدّم می دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند.»

در عاشورا، نخستین ایثارگر، سیدالشهداء (ع) بود که جان خود را فدای دین خدا کرد و از مردم نیز خواست کسانی که حاضرند خون خود را در این راه نثار کنند، با او هم سفر شوند۲۰۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.اصحاب حضرت نیز هرکدام ایثارگرانه جان خویش را فدای امام خود کردند. ازاین رو، در طول حوادث عاشورا، صحنه های زیبایی از ایثارگری دیده می شود. وقتی نیروهای ابن زیاد آگاه شدند که مسلم بن عقیل در خانه هانی است، هانی را احضار و از او خواستند که مسلم را تسلیم کند. او می توانست با سپردن مسلم به دست آنان، جان خویش را نجات بخشد؛ اما هانی حاضر شد کشته شود، ولی او را تسلیم نکند؛ چنان که در مقابل درخواست تهدیدآمیز آنان گفت: «به خدا سوگند! اگر تنها و بی یاور هم بمانم، هرگز او را تسلیم شما نخواهم کرد؛ مگر آنکه در راه حمایت از او بمیرم.۲۰۳. خوارزمی، مقتل الحسین (ع) ، ج ۱، ص ۲۰۵.

وقتی مسلم بن عقیل را به دارالاماره بردند، تصمیم به کشتن او گرفتند. مسلم گریست و یکی از حاضران گفت: کسی که در پی چنین خواسته هایی باشد، نباید گریه کند. مسلم گفت: بر خودم گریه نمی کنم؛ بلکه بر حسین (ع) و خانواده او می گریم۲۰۴. همان، ص ۲۱۱.این نیز ایثارگری او را نشان می دهد که در آستانه شهادت، نه بر حال خویش که بر حسین (ع) می گرید.

اظهارات ایثارگرانه یاران امام در شب عاشورا، مشهور است؛ چنان که مسلم بن عوسجه به امام عرض کرد: «هرگز از تو جدا نخواهم شد. اگر سلاحی برای جنگ با آنان هم نداشته باشم، با سنگ با آنان خواهم جنگید تا همراه تو به شهادت برسم.۲۰۵. ابی مخنف کوفی، وقعه الطّف، ص ۱۹۷.

جلوه دیگری از ایثار، کار زیبای ابوالفضل (ع) بود. روز عاشوا وقتی با لب تشنه وارد شریعه فرات شد تا آب آورد، پس از پُرکردن مشک، دست زیر آب برد تا بنوشد؛ اما یادآوری کام تشنه کودکان و امام حسین (ع) ، به او اجازه نداد که آب بنوشد و امام حسین (ع) و کودکان تشنه باشند۲۰۶. جواد محدثی، پیام های عاشورا، از ص ۵۹ به بعد.

آب، شرمنده ز ایثار عَلَم دار تو شد **** که چرا تشنه از او این همه بی تاب گذشت

۵. بصیرت

نهضت ها و انقلاب ها را می توان به دو قسم: انقلاب های ناآگاهانه و انقلاب های آگاهانه تقسیم نمود. انقلاب های ناآگاهانه با بهره گیری از غفلت

ص:۶۳

یاران و مردم شکل می گیرد. رهبران این قیام ها سعی دارند که از غفلت مردم استفاده نمایند و اجازه رشد سیاسی و بصیرت را به یاران نمی دهند. این قیام ها، به دلیل عدم بصیرت یاران، نمی توانند الگویی برای نهضت های دیگر باشند.

دسته دیگر از انقلاب ها، با انتخاب و بصیرت یاران و مردم به وجود می آیند. نهضت های انبیا (ع) ، از این دسته هستند؛ زیرا آنان برای پیروزی در برابر دشمن، هرگز از غفلت یاران و مردم بهره نمی گیرند. قیام کربلا نیز مبتنی بر بصیرت افزایی شکل گرفت؛ با این تفاوت که بصیرت در قیام امام، دوسویه است: یک سوی آن، بصیرت رهبری است و سوی دیگر، بصیرت یاران امام. امام حسین (ع) اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر خود و خباثت دشمن را می شناخت و می دانست که در یک جنگ نابرابر شرکت نموده و آینده جنگ به نفع او نیست. امام با وصیت نامها۲۰۷. ابن شهرآشوب، مناقب آل أبی طالب (ع) ، ج ۴، ص ۸۹: «إنّی لَم أخرُج بَطراً... .»خطبه خوانیا۲۰۸. ابن أعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۷: «مَنْ رَأَی سُلْطَاناً جَائِراً... .»نامه نگار۲۰۹. ابی مخنف کوفی، وقعه الطّف، ص ۱۰۷؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۷، ص۲۴۰: «أنَا أدعُوکُم إلی کِتابِ الله... .»و گفتمان به بصیرت افزایی و رشد فرهنگی پرداخت تا مردم با اهداف قیام حسینی آشنا شوند و آگاهانه تصمیم بگیرند.

از سوی دیگر، یاران امام نیز با بصیرت بودند. اینان با شناخت عمیق از امام و دشمن یا حق و باطل، به امام حسین (ع) پیوستند و در واقع، قیام آنان به دور از تحریک دشمنان و فریب کاری جناح باطل صورت گرفت؛ چنان که علی (ع) از بصیرت اصحاب خود یاد نمود و فرمود: «حَمَلُوا بَصَائِرَهُمْ عَلَی أَسْیَافِهِمْ ۲۱۰۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۶۱۶.بصیرت های خویش را بر شمشیر هایشان سوار کردند.» یعنی اگر در میدان نبرد

تیغ می زدند، از روی بصیرت بود. ازاین رو، امام سجاد (ع) یکی از ویژگی های عباس (ع) را بصیرت بیان کرد: «کانَ عَمُّنا العَبّاس بن عَلیّ نافِذَ البَصیرَهِ صلب الایمان.۲۱۱. ابن نما، مثیر الأحزان، ص ۲۵۴.نافع بن هلال، شب عاشوار پس از سخنان امام حسین (ع) برخاست و ضمن اعلام وفاداری گفت: «إِنَّا عَلَی نِیَّاتِنَا وَبَصَائِرِنَا۲۱۲. سیدبن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۸۰.ما بر همان انگیزه ها و بصیرت ها هستیم [و آن ها از دست نداده ایم].»

شایان توجه است که یاران امام، نه تنها تحت تأثیر فریب کاری های دشمن قرار نگرفتند، بلکه دشمن شناسی را از افتخارات خود دانستند. بُرَیْرُ بْنُ خُضَیْر هنگام گفت وگو با سپاه دشمن، گفت: «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی زَادَنِی فِیکُمْ بَصِیرَها۲۱۳. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵.سپاس خدایی را که بصیرت و شناخت مرا درباره شما افزون ساخت.»

شهید مطهری می نویسد: «... [در خصوص] انقلاب امام حسین (ع) ، در درجه اوّل باید بدانیم که انقلاب آگاهانه است؛ هم از ناحیه خودش و هم از ناحیه اهل بیت و یارانش.۲۱۴. مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۶۵.

۶. تولّا وتبرّا

یکی از ویژگی های یاران امام حسین (ع) ، تولّا و تبرّاست؛ یعنی با دوستان خدا، دوست هستند و با دشمنان او، دشمن. زندگی یک مسلمان ایجاب می کند که خطّ فکری و سیاسی خود را نسبت به حق و باطل مشخص کند و بی طرف نماند؛ بلکه مطیع ولی خدا باشد و با دشمنان دین و مخالفان رهبر صالح، دشمنی داشته باشد؛ چراکه اکمال دین، در همین امر است. امام

رضا (ع) فرمود: «كَمَالُ الـدِّينِ وَلَايَتُنَا وَالْبَرَاءَةُ مِنْ عَـدُوِّنَا۲۱۵. ابن ادریس، الحاوی لتحریر الفتاوی [والمستطرفات]، ج ۳، ص ۶۴۰.کمال دین، ولایت ما و بیزاری جستن از دشمنان ماست.»

در عصـر امام حسین (ع) ، حق در وجود حضرت متجلّی بود و باطل در چهره یزید. یاران امام، از فرزند پیامبر حمایت کردند و مخالف جبهه یزید بودند. سخنان و رجزهایشان نیز نشان دهنده این حقیقت بود. ابوالشعثاء کندی در رجز خویش می گوید:

يَا رَبِّ إِنِّی لِلْحُسَيْنِ نَاصِرٌ **** وَلِابْنِ سَعْدٍ تَارِكٌ وَهَاجِا۲۱۶. ابی مخنف کوفی، وقعه الطّف، ص ۲۳۸.

ای پروردگار من! من حتماً حسین را نصرت می دهم و از ابن سعد دوری و بیزاری می جویم.»

در شب عاشورا بریر بن خضیر اظهار می کند: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ فِعَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْم ۲۱۷. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵.خدایا! من از کار این گروه به پیشگاه تو تبرّی می جویم.» نافع نیز می گوید: «با هرکه دوستدار تو باشد، دوستی می کنیم و با هرکه دشمنت باشد، دشمنی می نماییم.۲۱۸. همان، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

۲۱۹. ابن مشهدی، المزار الکبیر، ص ۱۶۳.در زیـارت امـام حسـین (ع) می خوانیم: «إِنِّی أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِزِيَارَتِكُمْ وَبِمَحَبَّتِكُمْ وَأَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِكُم؛۲۱۹ من با زیارت و محبت شما به

خداونـد نزدیک می شوم و از دشـمنانتان به خـدا بیزاری می جویم.۲۲۰. ر.ک: جواد محـدثی، پیـام های عاشورا، ص ۲۱۶ به بعد.

حَکَم بن عُتَیبه می گوید: «روزی در محضـر امام باقر (ع) نشسـته بودیم، ناگهان پیرمردی که بر عصای بلندی تکیه کرده بود، وارد شد. جلوی در ایستاد و

گفت: سلام و رحمت خدا و برکاتش بر تو باد ای فرزند رسول خدا! و سپس ساکت شد. امام باقر (ع) پاسخ او را داد. پیرمرد رو به حاضران کرد و به آنان نیز سلام داد و همگی جواب سلامش را دادند. آن گاه روی خود را به سمت امام باقر (ع) کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! مرا نزدیک خود بنشان که به خدا سوگند! من به شما و دوستدارانتان علاقه مندم. به خدا سوگند! این دوستی ها برای دنیا نیست و به خدا قسم! من دشمن دارم دشمنانتان را و از آنان بیزارم. به خدا سوگند! این دشمنی و بیزاری به این دلیل نیست که آنان فردی از اطرافیانم را کشته باشند. به خدا سوگند! من حلال شما را حلال می دانم و حرامتان را حرام می شمارم و چشم به فرمانتان دارم. قربانت گردم! آیا [به این ترتیب] درباره من امید [سعادت و نجات] داری؟

امام باقر (ع) فرمود: «پیش بیا.» سپس، او را نزد خود نشاند و فرمود: «ای پیرمرد! همانا مردی نزد پدرم علی بن حسین (ع) شرفیاب شد و همین پرسش را مطرح کرد. پدرم به او فرمود: اگر [با این حال] بمیری، بر رسول خدا (ص) ، علی، حسن، حسین و علی بن حسین (ع) وارد شوی و دلت خنک شود، قلبت آرام گیرد، دیده ات روشن گردد و به همراه نویسندگان اعمالت با رَوح و ریحان از تو استقبال شود و این، در وقتی است که جان به اینجای تو رسد و با دست به گلوی خود اشاره نمود و اگر زنده بمانی، آنچه را موجب چشم روشنی ات هست، ببینی و در بالاترین درجات بهشت با ما خواهی بود.»

پیرمرد گفت: چه فرمودی ای ابا جعفر؟ [پیرمرد با تعجب از امام خواست تا کلامش را تکرار کند.] امام (ع) همان سخنان را برای او تکرار کرد. پیرمرد گفت: الله اکبر! ای ابا جعفر! اگر بمیرم، بر رسول خدا، علی، حسن، حسین و علی بن حسین (ع) وارد شوم و دیده ام روشن گردد، دلم خنک شود، قلبم آرام

گیرد و به همراه نویسندگان اعمالم با رَوح و ریحان مورد استقبال قرار گیرم؛ هنگامی که جانم به اینجا رسد و اگر زنده بمانم، ببینم آنچه را دیـده ام بدان روشن گردد و با شـما باشم در بالاترین درجات بهشت؟ این جملات را گفت و آن قدر گریه کرد تا نقش بر زمین شد. حاضران نیز که حال پیرمرد را دیدند، به گریه و زاری پرداختند.

امام باقر (ع) [که چنان دید،] با انگشت خود قطرات اشک را از گوشه های چشم آن پیرمرد پاک کرد. پیرمرد سـربلند کرد و عرضه داشت: «دسـتت را به من بده قربانت گردم!» حضـرت دستش را به پیرمرد داد و او دستشان را می بوسید و بر دیده و رُخ خود می گـذارد و سـپس خداحافظی کرد و به راه افتاد. [وقتی پیرمرد در حال رفتن بود،] امام باقر (ع) نگاهی به او کرد و رو به حاضران فرمود: «هرکس می خواهد مردی از اهل بهشت را ببیند، به این مرد بنگرد.۲۲۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۷۶.

. از مبلغان نخبه دفتر تبلیغات اسـلامی حوزه علمیه قم.۱۰۹. از مبلغان نخبه دفتر تبلیغات اسـلامی حوزه علمیه قم.*. از مبلغان نخبه دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.۲۲۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.*. از مبلغان نخبه دفتر تبلیغات اسـلامی حوزه علمیه قم.*. از مبلغـان نخبه دفتر تبلیغـات اسـلامی حوزه علمیه قم.۲۲۳. همـان، ص ۳۲۹.*. از مبلغـان نخبه دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

ایشان برای اجابت دعوت مردم کوفه قیام نمود تا حکومت اسلامی تشکیل دهد؛ اما باید گفت: مجموع اینها بستر و زمینه های انجام تکلیف هستند و امام حسین (ع) ، انگیزه ای جز عمل به تکلیف الهی نداشته است.

نوشتار پیش رو، طی چند محور، به بررسی جایگاه تکلیف مداری در نهضت عاشورا می پردازد.

مجلس ششم

تکلیف مداری در عاشورا

مفهوم شناسی تکلیف

تکلیف در لغت، از ماده «کُلفَت»، به معنای امر به چیزی است که همراه با دشواری باشد و در اصطلاح اهل شرع، یعنی اوامر و نواهی خداوند به بندگانش که مستلزم ثواب و عقاب نیز باشد۲۲۴. فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ج ۵، ص ۱۱۵.

بنابراین، تکلیف شرعی، یعنی انجام اموری که شارع مقدس انسان را به آن امر نموده، یا ترک افعالی که شارع از آن نهی کرده است. می دانیم که اوج عظمت انسان، در عمل به تکلیف الهی است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُم؛...۲۲۵. مؤمنون، آیه ۱۰۱.همانا گرامی ترین شما نزد خدا، پرهیزکارترین شماست.» هنگامی که از امام صادق (ع) از تفسیر تقوا پرسیدند، در پاسخ فرمود: «أَنْ لَا يَفْقِدَكَ اللَّهُ حَيْثُ أَمَرَكَ وَلَا يَرَاكَ حَيْثُ نَهَاك ۲۲۶. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۸۵.تقوا، یعنی اینکه خداوند در جایی که تو را امر کرده، غایب نبیند و جایی که نهی کرده، حاضر نبیند.» ازاین رو، تکلیف گرایی، یعنی تنظیم تمام گفتار، اعمال و پندار بر محور دستورهای الهی، و مراقبت بر خارج نشدن از این محور.

بایستگی تکلیف شناسی

اوّلین گام و مهم ترین شرط عمل به وظایف، شناخت تکلیف است. اگر آدمی زمان و شرایط تکلیف خویش را نشناسد، نمی تواند اموری را که خدای متعال از او خواسته، به درستی انجام دهد و چه بسا ممکن است که بر خلاف آنچه وظیفه الهی اوست، عمل کند و مصداق این آیه گردد که: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً۲۲۷. کهف، آیه ۱۰۳ و ۱۰۴.بگو آیا به شما خبر دهم که زیان کارترین [مردم] در کارها چه کسانی هستند؟ آنها که تلاش هایشان در زندگی دنیا گم [و نابود] شده؛ بااین حال، می پندارند کار نیک انجام می دهند.» بر همین اساس، در اسلام موضوع تفقّه در دین مطرح شده که نتیجه آن، تکلیف مداری است. امام صادق (ع) فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْراً فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ۲۲۸. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲.هنگامی که خداوند خیر بنده ای را بخواهد، او را دین شناس می سازد.» بنابراین، شناخت تکلیف، امر بسیار مهمی است و در واقع، از جمله عوامل مهم گمراهی، عدم شناخت تکلیف است. گروه هایی مانند خوارج، بدان جهت گمراه شدند که تکلیف خود را که اطاعت از امام است، نمی دانستند یا برداشت نادرستی از دین داشتند.

در روایت است که امام صادق (ع) فرمود: من شنیدم برخی مردم از شخصی بسیار تعریف می کنند؛ علاقه پیدا کردم او را ببینم. روزی دیدم که در جایی ایستاده و مردم اطراف او را گرفته اند. خود را از وی مخفی کردم؛ اما رفتار او را زیر نظر گرفتم. هنگامی که مردم از او جدا شدند، به دنبالش راه افتادم. دیدم به یک نانوایی رسید و دو گرده نان به صورت دزدی از نانوایی برداشت و حرکت

ص:۷۰

کرد. بسیار تعجب کردم؛ ولی با خود گفتم شاید با نانوا حساب وکتابی داشته باشد! سپس، دیدم به یک انارفروش رسید. از غفلت او استفاده کرد و دو انار دزدید و حرکت کرد. تعجب من بیشتر شد. باز گفتم شاید حساب وکتابی با انارفروش دارد؛ ولی چرا به صورت دزدی برداشت؟ به دنبال او حرکت کردم تا اینکه آن شخص به فقیر و مریض رسید؛ نان را به فقیر، و انار را به مریض داد. وقتی کارش تمام شد، به نزدش رفتم و به او گفتم: ای بنده خدا! از مردم تعریف تو را شنیده بودم؛ ولی کار تو مرا به شگفتی واداشت. جریانت را برایم بیان کن تا فکر من راحت شود؟ گفت: چه جریانی؟

گفتم: نان و انار دزدیدی؛ ولی آنها را انفاق کردی! گفت: شما اوّل به من بگو کیستی؟ گفتم: مردی از اولاد آدم و از امت محمد (ص) . گفت: از کدام گروه؟ گفتم: از اهل بیت رسول خدا (ص) . گفت: از کدام شهر؟ گفتم: از مدینه. گفت: شاید شما جعفربن محمدبن علی هستی! گفتم: آری. گفت: چه فایده که شرافت تو و انتسابت به رسول خدا (ص) برای تو اثر نداشته و توصیف کسی را که کار نیک می کند، تحمّل نمی کنی! آیا به قرآن آشنایی داری؟ گفتم: چه جهلی دارم؟ گفت: این قرآن است که می فرماید: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها، وَمَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَلا یُجْزی إِلَّا مِثْلَها[229]. انعام، آیه ۱۶.کسی که کار نیکی انجام دهد، ده برابر پاداش دارد و کسی که گناهی مرتکب شود، همان یک گناه برایش منظور می شود. من دو نان دزدیدم، دو گناه کردم و دو انار نیز دزدیدم، دو گناه کردم؛ می شود چهار گناه؛ اما هنگامی که آنها را صدقه دادم، چهل حسنه و ثواب شاملم شد. چهار گناه را از چهل ثواب کم کنم، برایم سی وشش ثواب باقی می ماند!

گفتم: مادرت در عزایت بگرید که تو نسبت به قرآن جاهل هستی. آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید: «إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينا ۲۳۰. مائده، آیه ۲۷.همانا خداوند از پرهیزکاران می پذیرد.» تو دزدی کردی، گناه بود و مال مردم را به دیگری دادی، آن هم گناه بود؛ دیگر ثوابی در کار نبود۲۳۱. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۶۷.

تکلیف گرایی انبیا

انبیای الهی، تکلیف مدارترین انسان ها بودند. اینان هرآنچه را خداوند امر نموده، انجام می دادند؛ هرچند سخت و دشوار بوده باشد؛ نمونه بارز آن، حضرت ابراهیم (ع) است. اگر خداوند ابراهیم خلیل الله (ع) را به عنوان اسوه معرفی کرده و او قهرمان توحید است، به دلیل تکلیف مداری ایشان است. ابراهیم (ع) تا سنین بالا دارای فرزند نبود. سپس، خداوند فرزندی زیبا و دارای کمالات به نام «اسماعیل» به او عنایت کرد. هنگامی که اسماعیل به سیزده سالگی رسید، به ابراهیم (ع) دستور داده شد که فرزند دلبندش را با دست خود قربانی کند. ابراهیم (ع) بر سر دو راهی سختی قرار گرفت؛ یک طرف، علاقه به فرزند که از غرایز بسیار نیرومند و قوی است و از سوی دیگر، تکلیف و امر خداوند که باید بدان عمل کند؛ آن هم تکلیف بسیار دشوار که سر بریدنِ اسماعیل است!

تکلیف مداری، ابراهیم (ع) را وادار می سازد که از فرزندش چشم بپوشد و بر انجام فرمان الهی تصمیمی قاطع بگیرد. جالب اینجاست که فرزندش اسماعیل (ع) نیز که تربیت شده همین پدر است، هنگامی که پدر دستور الهی را

با او در میان گذاشت و گفت: «یا بُنَیَّ إِنِّی أَرَی فِی الْمَنَامِ أَنّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَیا۲۳۲. صافات، آیه ۱۰۲.فرزندم! من در خواب دیدم که باید تو را قربانی کنم. بنگر که نظر تو چیست؟»، او نیز تکلیف الهی را بر حبّ خویش مقدم داشت و پاسخ داد: «یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَیَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِین ۲۳۳۱. صافات، آیه ۱۰۲.پدرم! هرچه دستور داری، اجرا کن. به خواست خدا، مرا از صابران خواهی یافت.»

امام حسین (ع) و تکلیف مداری

برای روشن شدن بحث، خوب است به این پرسش پاسخ دهیم که آیا امام حسین (ع) برای رسیدن به هدف خویش، از هر وسیله ای بهره بُرد؟ یا اینکه تنها از وسایل مجاز و مورد رضای حق استفاده کرد؟

در مکاتب مادی، هدف، وسیله را توجیه می کند و پیروان چنین مکاتبی، برای رسیدن به اهدافشان، به هر وسیله ای دست می یازند. بدیهی است که در سایه این گونه مکتب ها، بنیادهای اخلاقی جامعه فرو می ریزد، ارزش های انسانی کم رنگ می شود و آمار بزهکاری فزونی می یابد؛ اما در مکتب الهی که بر اخلاق و ارزش های الهی و انسانی بنا نهاده شده، وضع به شکلی دیگر است. در این مکتب، اخلاق، اصل است و هدف، دستیابی به کمال است؛ اما برای رسیدن به این هدف متعالی، نمی توان به هر وسیله یا روشی متوسل شد؛ بلکه اسلام برای نیل به مقصد، صراط مستقیمی قرار داده که انحراف از آن، در واقع، به معنای روی گردانی از هدف است.

زمامدار اسلامی، با سعادت جامعه سروکار دارد و می خواهد جامعه را

اصلاح کند؛ اما نه به هر وسیله ای. در اسلام، سیاست، به مفهوم قدرت نیست؛ به معنای سامان دادن امور مردم و هدایت آنها به سوی خیر و صلاح است. امام حسین (ع) هنگام خروج از مدینه و امتناع از بیعت با یزید، فرمود: «انَّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاصْلاحِ فی أمَّهِ جَدّی رَسُولُ اللّهِا۲۳۴. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.من، برای اصلاح اوضاع امت جدّم، رسول خدا، قیام کردم.» در آیین اسلام، مسلمان حق ندارد از وسیله نامشروع برای رسیدن به سعادت استفاده کند؛ اما در سیاست ماکیاولی، می توان برای نیل به هدف، از تمام ابزارها استفاده کرد؛ چون سعادت، مورد نظر او نیست؛ بلکه هدف چنین سیاستی، فقط تحصیل قدرت و حفظ آن است.

امام حسین (ع) نهضت خود را بر اساس تکلیف الهی طرح ریزی نمود؛ زیرا او وارث همه انبیاست و پیامبران الهی نهضت خویش را بر اساس تکلیف بنا نهادند. اگر ابراهیم (ع) تصمیم بر ذبح فرزند سیزده ساله اش می گیرد، امام حسین (ع) نیز به منظور انجام تکلیف خود، فرزند شش ماه را قربانی می نماید و به جای یک قربانی، ده ها قربانی می دهد و خود نیز قربانی تکلیف الهی می شود. آن حضرت به اسارت اهل بیت خویش رضایت داد و هیچ گاه منتظر نتیجه نماند؛ زیرا اولیای خدا، تابع و مأمور به تکلیف اند؛ نه نتیجه.

نکته مهم اینکه برخی در تشخیص هدف و وسیله، به خطا رفته، وسیله را هدف می انگارند؛ متأسفانه این امر، حتی در عزاداری امام حسین (ع) نیز نمود پیدا کرده است. استاد شهید مطهری (ره) داستانی را در این باره گزارش می کند که ذکر آن مناسب است:

«حاجی نوری، در کتابش نوشته است: یکی از علمای نجف که اهل یزد بود، برای من نقل کرد [و] گفت: من در جوانی، یک سفری پیاده و از راه کویر،

به خراسان می رفتم. در یکی از دهاتِ حدود نیشابور و تربت، مسجدی بود. من چون جایی نداشتم، به مسجد رفتم. مردی آمد آنجا پیش نمازی کرد. مردم هم نماز خواندند. بعد رفت منبر برای مردم صحبت کند. یک وقت من با کمال تعجب دیدم که فرّاش مسجد، یک دامن سنگ آورد بالای منبر، تحویل این آقا داد. حیرت کردم که برای چیست؟ تا رسید به روضه،... دستور داد چراغ ها را خاموش کردند. چراغ ها را که خاموش کردند، دیدم شروع کرد به سنگ پراندن به مستمعین. فریادِ آخ سرم، آخ دستم، آخ سینه ام بلند شد، غوغا شد. بعد چراغ ها را روشن کردند. دیدم سرها مجروح شده و باد کرده و مردم درحالی که اشکشان می ریزد، بیرون می روند. رفتم سراغ او و گفتم: آقا این چه کاری بود کردی!

گفت: من امتحان کرده ام، اینها با هیچ روضه ای گریه نمی کنند. چون گریه بر امام حسین (ع) اجر و ثواب زیادی دارد و من دیدم راهش منحصر به این است که با سنگ به سر اینها بزنم. از این راه، اینها را می گریانم؛ چون هدف، وسیله را مباح می کند. هدف، گریه بر امام حسین (ع) است؛ ولو اینکه آدم، یک دامن سنگ به سر مردم بزنند!۲۳۵. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۹۴.

جلوه ها و عرصه های تکلیف گرایی در نهضت عاشورا

اشاره

امام حسین (ع) با وجود آنکه به واسطه اخبار غیبی از سرنوشت پیش روی خود اطلاع داشت، ولی چون در برابر پاسداری از اسلام ناب و مقابله با حاکمان فاسد و ستمگر، احساس تکلیف می کرد، خالصانه قیام نمود و همه سختی های این مسیر را به جان خرید. بنابراین، صحنه کربلا را باید عرصه تکلیف گرایی دانست که به شکل های مختلف نمود پیدا کرد.

ص:۷۵

اینک به شماری از نمونه ها، جلوه ها و عرصه های تکلیف گرایی در نهضت عاشورا اشاره می کنیم.

۱. جلب رضایت خدا و رسول (ص) :

امام حسین (ع) در تمام مراحل قیام، از رضایت خداوند سخن گفت و بر اراده الهی و امتثال تکلیف در جریان نهضت خود تأکید فراوان داشت و در واقع، به چیزی جز رضایت حق نمی اندیشید. ازاین رو، پس از تصمیم گیری برای حرکت به سوی مکه، به زیارت قبر پیامبر (ص) آمد و عرض کرد: «... وَأَنا أسأَلُکَ یا ذا الجَلالِ وَالإکرام بِحَقِّ هذا القَبرِ وَمَن فیهِ إلّا اختَرتَ لِی مِن أمری ما هوَ لَکَ رِضیً، ولِرَسولِکَ رِضیً، ولِلمُؤمِنینَ رِضَیًا۲۳۶. علی احمدی میانجی، مکاتیب الأئمه (ع) ، ج ۳، ص ۱۱۱.ای پروردگار صاحب جلال و کرامت! تو را به حقّ این قبر و آن که در آن آرمیده، سوگند که از تو می خواهم آنچه مورد رضا و خشنودی تو و مورد رضایت پیامبر توست، برای من اختیار کنی.»

۲. پیروی از خواست الهی:

امام حسین (ع) در مسیر حرکت به کوفه، در بین راه با فرزدق شاعر مواجه شد و پرسید: از مردم کوفه چه خبر؟ فرزدق گفت: «سَأَلْتَ الْخَبِیرَ قُلُوبُ النَّاسِ مَعَک وَأَسْیَافُهُمْ عَلَیْک وَالْقَضَاءُ یَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَاللَّهُ یَفْعَلُ ما یَشاءُ؛ از شخص آگاهی پرسیدی. من خوب آنان را می شناسم. دل های مردم، با شماست؛ اما شمشیرهایشان بر ضدّ شماست و قضا و قدر الهی، از آسمان نازل می شود و خداوند آن گونه که بخواهد، خواهد شد.»

امام حسین (ع) در پاسخ به او فرمود: «صَدَقْتَ لِلَّه الْأَمْرُ وَکلَّ یَوْمٍ رَبُّنا هُوَ فِی شَأْنٍ إنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَی نَعْمَائِهِ وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَی أَدَاءِ الشُّکرِ وَإِنْ حالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ فَلَمْ یَبْعُدْ مَنْ کانَ الْحَقُّ نِیَّتَهُ وَالتَّقْوَی

سَرِيرَتَه؛...۲۳۷. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۶۷.درست گفتی! کار در دست خداست و او هر آنچه بخواهد و مصلحت بداند، انجام می دهد و هر روز تدبیر و فرمان تازه ای دارد. بنابراین، اگر قضا و قدر، آن گونه که ما دوست داریم و در اندیشه آن هستیم، فرود آمد، خدای فرزانه را بر نعمت های گرانش سپاس می گزاریم و او یاری دهنده و یاری رسان بر ادای سپاس و حق شناسی است؛ اما اگر قضا و قدر هماهنگ با خواسته ما نبود و مصلحت چیز دیگری بود، باز هم آن کسی که نیّت و هدفش حق و عدالت و کران تاکران درون و برون زندگی اش به پروای خدا و ارزش های انسانی آراسته است، از شاهراه حق و فضیلت به بیراهه نرفته است.»

۳. عدم همکاری با حاکم ظالم:

از جمله تکالیفی که اباعبدالله الحسین (ع) بدان تصریح نموده، عدم سازش و همکاری با حاکم ظالم است. امام در پاسخ ولید، فرماندار مدینه که پیشنهاد بیعت با یزید را داد، فرمود: «أيّها الأمير يزيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَهِ مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ وَمِثْلِي لَا يبَايعُ مِثْلَها۲۳۸. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.ای امیر! یزید فردی فاسق، شراب خوار و قاتل مردم بی گناه است و آشکارا فسق و فجور می کند. شخصیتی مثل من، با یزید بیعت نخواهد کرد.»

حضرت نفرمود: من بیعت نمی کنم؛ بلکه فرمود: هرکسی در شرایط من باشد، با کسی که مثل یزید باشد، بیعت نمی کند. این، یک تکلیف الهی است.

۴. امربه معروف و نهی ازمنکر:

تکلیف دیگری که امام حسین (ع) برای آن قیام نمود، امربه معروف و نهی ازمنکر بود. گرچه این تکلیف، وظیفه همه افراد جامعه است، اما امام که

عالم و حافظ دین و شریعت است، خود را در برابر این تکلیف الهی بیشتر از دیگران مسئول می داند و برای این امر مهم، خود را به مخاطره می اندازد. نکته جالب توجه این است که امام این وظیفه را منوط به شروطی مانند تأثیرگذاری نمی کند؛ بلکه در همه حال، از امربه معروف و نهی ازمنکر به عنوان یک وظیفه یاد می کند؛ چنان که حضرت سیدالشهداء (ع) در وصیت نامه خود، به این دو فریضه الهی تصریح می نماید: «أَنِّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَلَا بَطِراً وَلَا مُفْسِداً وَلَا ظَالِماً وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِی أُمَّهِ جَدِّی.۲۳۹. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۵. مبارزه با حاکم ستمگر:

امام حسین (ع) ، نه تنها با ظالمان همکاری نکرد، بلکه خود را ملزم به مبارزه با حاکم ستمگر می دانست. این در حالی بود که برخی سیاست مداران عصر امام، باور داشتند که عدم همکاری با حاکم ظالم، کافی است؛ ولی آن حضرت، نه تنها خود به این امر اقدام نمود که در فراخوانی عمومی، همگان را به این مبارزه دعوت کرد. امام این مطلب را در نامه ای که به سران کوفه نوشت، اظهار داشت: «مَنْ رَأَی سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلًّا لِحُرَمِ اللَّهِ نَاکِثاً لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفاً لِسُنَّهِ رَسُولِ اللَّهِ، وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَهَ الشَّیْطَانِ وَتَوَلَّوْا عَنْ طَاعَهِ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفَیْ ءِ وَأَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَّمُوا حَلَالَهُا ۲۴۰. ابی مخنف کوفی، وقعه الطّف، ص ۱۷۲.هرکس حاکم ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می کند، عهد خود را می شکند، مخالفت سنّت پیامبر (ص) عمل می کند و بین بندگان خدا با گناه و دشمنی عمل می کند، اما با گفتار و رفتار خویش با او مخالفت نکند و او را تغییر ندهد، بر خداوند حق است که او را در همان جایگاهی قرار دهد که آن ستمگر قرار می دهد. شما خوب می دانید که این گروه (یزید و پیروان او)

ص:۷۸

پیروی از شیطان را ملتزم شده اند و از اطاعت خدا روی برتافته اند و فساد را علنی کرده، حدود خدا را به تعطیلی کشانده اند، اموال عمومی را به غارت برده اند و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام شمرده اند.»

۶. موضع گیری در برابر جابه جایی حق و باطل:

گاهی شرایط جامعه اسلامی به گونه ای تغییر می یابد که باطل، جای حق را می گیرد و حق، باطل انگاشته می شود و انسان ها نه تنها به حق عمل نمی کنند، بلکه جلوی باطل هم نمی ایستند. در این شرایط است که انسان تکلیف مدار باید از خود واکنش نشان دهد و به مخالفت و مبارزه بر ضدّ باطل و اهل آن برخیزد.

امام حسین (ع) در یکی از سخنان خویش در مسیر کربلا، به این امر اشاره می کند و می فرماید: «... أَ لَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقّاً فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَماً۲۴۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۷.آیا نمی بینید که به حق عمل نمی کنند، و از باطل باز نمی ایستند؟ باید انسان معتقد طرفدار حق، دل به لقاء اللّه ببندد (و براستی آماده شهادت شود) ، زیرا که من مرگ را چیزی جز خوشبختی، و زندگی با ستمگران را چیزی جز مایه دلتنگی نمی بینم.»

نهضت امام حسین (ع) ، بر پیروان و رهروان ایشان در طول تاریخ نیز اثر گذاشت؛ چنان که امام خمینی (ره) بارها می فرمود: همه ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه ایم نه مأمور به نتیجه ۲۴۲. امام خمینی (ره) ، صحیفه امام، ج ۲۱، ص۲۸۵.امام امّت، حتی پذیرش تلخ قطعنامه ۵۹۸ را تکلیف الهی خود خواند و فرمود: و شما را می شناسم؛ شما هم مرا می شناسید. در شرایط کنونی آنچه موجب امر شد تکلیف الهی ام بود۲۴۳. همان، ص ۹۶.

. پژوهشگر حوزه علمیه قم.۱۲۱. پژوهشگر حوزه علمیه قم.

مجلس هفتم

معناشناسی حقّ الناس

حقّ، اسم مصدر است و جمع آن، حقوق می باشد. در لغت، معانی مختلفی دارد که مهم ترین آنها عبارت اند از: عدل، ضد باطل۲۴۴. احمدبن فارس، معجم مقاییس اللُّغه، ماده «حق». راستی، ثابت، مال، ملک، نصیب و بهره معیّن از چیزی برای کسی۲۴۵. احمد سیاح، فرهنگ جامع نوین، ج ۱، ص ۳۲۱.بنابراین، واژه «حق» معنا و مفهوم گسترده ای دارد؛ ولی در اصطلاح فقهی، حق، یعنی تسلّط انسان بر مال و عین خارجی و یا امتیاز انتفاع و بهره برداری از منافع یک شیء.

حقّ الناس، اصطلاحی فقهی است که در ابواب گوناگون فقهی مطرح است. این تعبیر، از نظر ترکیبی، اضافه حق به ذی حق است و در لغت به معنای «حق مردم» می باشد و در برابر حقّ الله قرار دارد. حقّ الناس، در واقع، حقوقی است که آحاد جامعه در برابر یکدیگر دارند و از نظر شرعی و عرفی، ملزم به رعایت آنها هستند.

اهمیت حقّ الناس

قرآن کریم، رعایت حقّ الناس را در ضمن آیات فراوانی توصیه نموده است؛ مانند: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا أَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ إِلاَّ أَنْ تَکُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْکُم ۲۴۶. نساء، آیه ۲۹.ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال یکدیگر را به باطل [و از طرق نامشروع] نخورید؛ مگر اینکه تجارتی با رضایت شما انجام گیرد.»

این آیه در واقع، زیربنای قوانین اسلامی را در مسائل مربوط به «معاملات و مبادلات مالی» بیان می کند و به همین دلیل، فقها در تمام ابواب معاملات، به این آیه استدلال می کنند. آیه مذکور خطاب به افراد باایمان می گوید: «اموال

یکدیگر را از راه باطل نخورید»؛ یعنی هرگونه تصرف در مال دیگری که بدون مجوز منطقی و عقلانی بوده باشد، ممنوع شناخته شده و همه را تحت عنوان «باطل» که مفهوم وسیعی دارد، قرار داده است. می دانیم «باطل»، در مقابل «حق» است و هرچیزی را که ناحق و بی پایه باشد، دربرمی گیرد۲۴۷. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۵۶.در آیه دیگر می خوانیم: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ۲۴۸. بقره، آیه ۲۸۲. ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که بدهی مدّت داری [به دلیل وام یا دادوستد] به یکدیگر پیدا کنید، آن را بنویسید.»

این آیه، طولانی ترین آیه قرآن کریم است که درباره حقّ الناس می باشد و در آن برخی نکات مهم، مانند: کتابت، اقامه شهود و وجود گواهان برای قرض الحسنه آمده است. برخی سوره های قرآن همچون: مطففین، حجرات و همزه نیز به موضوع و مباحث مربوط به حقّ الناس اشاره کرده اند.

تأکید اسلام بر رعایت حقّ الناس، به گونه ای است که اگر حقوق مردم را ضایع کرده باشد، توبه اش پذیرفته نخواهد شد؛ یعنی ممکن است خداوند حقّ خود را در صورت پشیمانی فرد مسلمان ببخشد؛ اما حق مردم را در هیچ شرایطی نمی بخشد؛ زیرا حقّ الناس، مربوط به بنده است. ازاین رو، در حدیث آمده است که با اولین قطره خون شهید، همه گناهانش بخشیده می شود؛ غیر از حقوق مردم و این، نشان دهنده اهمیت رعایت حقّ دیگران است و حتی شهادت که بالاترین فضیلت است نیز نمی تواند پاک کننده این گناه باشد.

امام صادق (ع) فرمود: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَیْءٍ أَفْضَلَ مِنْ أَدَاءِ حَقِّ الْمُؤْمِنِ۲۴۹. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۴۲.خداوند به چیزی بافضیلت تر از ادای حق مؤمن، پرستیده نشده است.»

ص:۸۱

امـام باقر (ع) نیز فرمود: «کُلَّ ذَنْبٍ یُکَفِّرُهُ الْقَتْلُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا الـدَّیْنَ لَا کَفَّارَهَ لَهُ إِلَّا أَدَاؤُهُ أَوْ یَقْضِیَ صَاحِبُهُ أَوْ یَعْفُوَ الَّذِی لَهُ الْحَقُّ۲۵۰. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۹۴.شـهادت در راه خـدا، کفاره هر گناهی است؛ مگر بدهکاری مالی که کفاره آن، ادای آن یا پرداختش به وسیله آشنا و همراه او یا بخشش طلبکار است.» همچنین، حضرت فرمود: «أَوَّلُ قَطْرَهٍ مِنْ دَمِ الشَّهِیدِ کَفَّارَهٌ لِذُنُوبِهِ إِلَّا الـدَّیْنَ فَإِنَّ کَفَّارَتَهُ قَضَاؤُها۲۵۱. شیخ صـدوق، کتـاب من لا یحضـره الفقیه، ج ۳، ص ۱۸۳.اوّلین قطره خون شهید، کفاره گناهان اوست؛ مگر مسئله بدهکاری که کفاره اش، ادای آن است.»

مردی از انصـار فوت کرد؛ درحـالی که دو دینـار بـدهکار بود. نبی اکرم (ص) بر او نماز نخوانـد؛ تا اینکه بعضـی از اقوامش ضامن ادای دین او شدند. آن گاه حضرت بر او نماز خواند۲۵۲. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۹۳.

ابوثمـامه، یکی از شـیعیان حضـرت جـواد (ع) است. به آن جنـاب عرضه داشت: می خواهم معتکف مکه و مـدینه شوم؛ ولی بـدهکارم. حضـرت فرمود: به منطقه خود بر گرد تا بـدهی خود را بپردازی. سـعی کن خدا را با قرض داشـتن ملاقات نکنی که مؤمن، خیانت نمی کند۲۵۳. همان، ص ۹۴.

امـام حسـین (ع) در نکوهش لشـکر کوفیـان فرمود: «مُلِئَت بُطونُهُم مِن الحَرامِ۲۵۴. همـان، ج ۶۵، ص ۱۵۴.شکم هایشان، از حرام پُر شده است.» بدیهی است که یکی از مصادیق حرام، ضایع کردن حقوق مردم است.

اقسام حقّ الناس

اشاره

حقّ الناس را می توان به دو نوع «معنوی» و «مادی» تقسیم نمود.

۱. حقّ معنوی

معمولاً مردم تصور می کننـد که حقّ الناس، صرفاً به اموال و حقوق مادی اختصاص دارد؛ اما باید توجه داشت که حقّ الناس، اعم از حق مادی بوده، شامل حقوق اخلاقی و معنوی نیز می شود؛ مانند محترم شمردن جان و مال و ناموس مردم و یا پرهیز از بی عـدالتی در گفتـار و کردار. بنـابراین، احترام به آبروی مردم نیز از جمله حقوق معنوی انسان هاست؛ یعنی به گونه ای رفتار کنیم که دیگران از دست و زبان ما در امان باشند؛ به بیان دیگر، باید از هر کاری مانند: غیبت، تهمت و دروغ بستن به دیگران که باعث هتک حرمت دیگران می شود، پرهیز نمود.

۲. حقّ مادی

اشاره

حقّ الناس مادی را می توان به ابعاد مختلف تقسیـم کرد؛ ولی از یک نگاه، حقّ الناس یا شخصی است و یا عمومی. حقّ الناس عمومی، به آحاد جامعه تعلق دارد که از آن به «بیت المال» تعبیر می شود. اگرچه رعایت حقوق شخصی نیز از اهمیت ویژه ای برخوردار است، اما اهمیت بیت المال دوچندان است؛ چون صاحبان بیت المال ممکن است میلیون ها و یا میلیارها انسان باشد. به همین جهت، کسـی که بیت المال را ضایع نمایـد، در واقع، بایـد پاسـخگوی بسـیاری از مردم باشـد که جبران آن نیز امکان ندارد. علی (ع) در نهج البلاغه بار ها بر اهمیت و رعایت بیت المال تأکید نموده است؛ چنان که می فرماید: «وَاللَّهِ لَوْ

وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النِّسَاءُ وَمُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهَا۲۵۵. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۱۶؛ صبحی صالح، نهج البلاغه، خطبه ۱۵، ص ۲۳.به خدا سوگند! بیت المالِ تاراج شده را هر کجا که بیابم، به صاحبان اصلی آن بازمی گردانم؛ هرچند با آن ازدواج کرده یا کنیزانی خریده باشند.»

باوجود اهمیت حقّ الناس، اما بسیاری از موارد و مصادیق حقّ الناس وجود دارد که برخی دانسته و یا ندانسته آن را رعایت نمی کنند؛ برخی از آن موارد، به شرح ذیل است:

ایجاد ترافیک، بدون هیچ گونه دلیل قانع کننده؛

بوق زدن های مکرر ماشین ها، به خصوص ماشین های حامل عروس و داماد و یا صدای بلندگوهای بارفروش ها، به ویژه هنگام استراحت مردم و یا سروصدای بیش از حد و آزاردهنده افراد و اعضای خانواده و یا صدای بلند و گوش خراش تلویزیون و یا ضبط صوت منازل، حتی صدای بلندگوی مساجد، حسینیه ها و هیئت های مذهبی در موارد غیرضروری؛ به طوری که موجب اذیّت و آزار همسایگان گردد؛

پارک نمودن ماشین جلوی درب منازل مردم که مانع رفت وآمد آنان گردد؛

عرضه مواد غذایی به مصرف کننده که تاریخ مصرف آن گذشته باشد. متأسفانه امروزه، کم وبیش افراد سودجو، حتی به قیمت جان مردم، در پی مال اندوزی و کسب ثروت بیشترند و مواد غذایی ناسالم را میان مردم توزیع می کنند.

تقدم حقّ الناس بر حقّ الله

شاید در ابتدا تصورشود که حقّ الله بر حقّ الناس مقدم باشد؛ زیرا حقّ

خداونـد که خالق انسان و هستی است، اهمیتی دوچنـدان دارد؛ ولی در روایات، حقّ الناس بر حقّ الله مقدم شـمرده شده است. علی (ع) فرمود: «جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ حُقُوقَ عِبَادِهِ مُقَدِّمَةً لِحُقُوقِهِ فَمَنْ قَامَ بِحُقُوقِ عِبادِ اللَّهِ كَانَ ذَلِكَ مُؤَدِّياً إِلَى الْقِيَامِ بِحُقُوقِ اللَّها۲۵۶. عبدالواحـد تمیمی آمـدی، تصـنیف غرر الحکم ودرر الکلم، ص ۴۸۰. خداونـد حقوق بنـدگانش را مقدم بر حقوق خود قرار داده و کسی که حقوق بندگانش را رعایت کند، حقوق الهی را نیز رعایت خواهد کرد.»

امـام جعفر صادق (ع) فرمود: «لَهُمْ وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ أَدَّوْا حُقُوقَهُمْ لَكَانُوا عَائِشِينَ بِخَيْرا۲۵۷. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۴۹۷. مردم اگر حقوق و واجبات مالی خود را ادا می کردند، مسلّماً همگی از زندگی مطلوب و رضایت بخشی برخوردار می شدند.»

قطع نماز برای پرداخت قرض:

اسـلام نسـبت به رعایت حقوق مردم توصـیه فراوانی دارد؛ به گونه ای که اگر در اثنای نماز، کسی حقّ خویش را از نمازگزار مطـالبه نمایـد و برای پرداخت آن، راهی جز قطع نمـاز نباشـد، بایـد نمـاز خود را رها سازا۲۵۸. البته مشـروط بر آنکه نمـاز در آخرین وقت خود انجام نشود.و حقّ صاحب حق را پر داخت کند.

بر این اسـاس، از نگـاه انـدیشه دینی، حقّ النـاس بسـیار مهم است؛ به طوری که در صورت تعارض بین حقّ الناس و حقّ الهی، حقّ الناس مقدم می باشد.

بایستگی پرداخت حقّ الناس

تنهـا چیزی که آدمی را از حقّ الناس رها می سازد، پرداخت آن به صاحب حق است و هیـچ راه دیگری، حتی شـهادت در راه خدا نیز نمی تواند آن را جبران

ص:۸۵

کند. شخصی به نام «عمیر انصاری» می گوید در کربلا امام حسین (ع) به من فرمود: «نادِ فِی النّاسِ ألّا یُقاتِلنّ مَعی رَجُلٌ عَلَیهِ دَینٌ، فَإنَّهُ لَیسَ مِن رَجُلٍ یَمُوتُ وَعَلَیهِ دَینٌ لایَدَعُ لَهُ وَفاءً اِلّا دَخَلَ النّارا۲۵۹. گروه حدیث پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع) ، ص ۴۶۸. به مردمی که برای یاری من آماده شده اند، بگو: کسی که به مردم بدهکار است و حقّ الناس به ذمه دارد و برای پرداخت آن چاره ای نیندیشیده، اگر کشته شود، اهل دوزخ خواهد بود.»

همچنین، در روایتی دیگر، موسی بن عمیر از پدرش نقل می کند: «أَمَرَ الحُسَینُ مُنادِیاً فَنادی: لایُقبِلُ مَعَنا رَجُلٌ عَلَیهِ دَینٌ. فَقالَ رَجُلٌ: اِنَّ اِمرَأتی ضَمِنَت دَینی، فَقالَ: الحُسَیْنُ (ع) : وَما ضِمانُ اِمرأهٍا ۲۶۰. همان، ص ۷۹۵.امام حسین (ع) به منادی فرمان داد تا ندا دهد: «کسی که بدهکار است، پذیرفته نیست که در این سفر با ما باشد.» شخصی از میان یاران امام اظهار داشت: «همسر من پرداخت بدهی مرا برعهده گرفته است.» امام فرمود: «ضمانت زن، [از نظر فقهی] مورد پذیرش نیست.»

دفن بدن شهدا در زمین مباح:

از نگاه آموزه های دینی، رعایت حقّ الناس اختصاص به زمان حیات و زندگی دنیوی ندارد؛ بلکه بعد از مردن انسان نیز باید رعایت گردد؛ از جمله اینکه نباید بدن شخص مُرده در زمین غیرغصبی دفن شود. به همین دلیل، امام حسین (ع) در روز سوم محرم، بخشی از زمین کربلا را که قبر شریف آن حضرت و شهدا در آن واقع شده، از اهل نینوا و غاضریه به ازای شصت هزار درهم خریداری نمود۲۶۱. محمدجواد طبسی، با کاروان حسینی، ج ۴، ص ۳۱.هدف امام از این کار، دو چیز بوده است: اوّل اینکه بدن

مطهرشان در زمین غصبی دفن نگردد. دوم آنکه سرزمین خریده شده را به خود آنان بخشید و با آنها شرط کرد که بعد از شهادت آن حضرت و یارانش، مردم را برای زیارت قبرش راهنمایی نموده و زوّار حضرت را تا سه روز مهمانی و پذیرایی نمایند و در قبال این شرط، زمین را دو مرتبه پس از پرداخت پولش، به آنها واگذار کرد.

شاید مهم ترین دلیل این کار، آن بوده که امام حسین (ع) می خواست بدن مطهّر او و بقیه شهیدان، در زمین غصبی دفن نگردد و این، به روشنی حکایت از اهمیت حقّ الناس دارد.

روش های جبران حقّ الناس

اشاره

حال این پرسش اساسی مطرح است که چگونه و با چه روشی حقّ الناس را جبران نماییم؟ در پاسخ به این سؤال، به طور کلی می توان روش های ذیل را مطرح کرد:

۱. حلالیت طلبیدن

در گناهان مربوط به حقّ الناس، مانند: دزدی، رباخواری، غیبت، تهمت، زخم زبان و آبروریزی، علاوه بر استغفار و توبه، باید از مردم نیز حلالیت طلبید و حقوق آنها را جبران کرد و توجه داشت که حتی شهادت در راه خدا نیز این گونه گناهان را پاک نمی کند۲۶۲. شیخ طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۷، ص ۲۴۸ ۲۴۹.

حلالیت به جهت خراش کتاب:

یکی از شخصیت ها می گوید: شبی در مجلس فرزند بزرگوار محدث قمی بودم. ایشان می فرمود: روزی که پدرم از دنیا رفت و او را در کنار مرقد مطهر امیر

مؤمنان (ع) دفن کردیم، شب آن روز برادرم پـدر را در خواب دیـد که فرمود: یک جلد از کتاب بحار الأنوار علامه مجلسی متعلق به فلاـن عـالم پیش من امانت بود؛ آن را به صاحبش نـداده ام؛ هرچه سـریع تر آن را به مالکش بدهیـد. صـبح آن شب، درحـالی کـه کتـاب را برای تحویـل بـه صـاحبش می بردیـم، کنـار درب خـانه از دست مـا روی زمین افتـاد، آن را برداشـته و گردوغبار از روی جلدش زدودیم و سپس به صاحبش برگرداندیم. شب آن روز، پدر بزرگوارمان در عالم خواب به ما فرمود: امروز بحـار الأنوار از دست شـما افتاد و بر جلـد آن خراش وارد شـد. روزی که من آن را به امانت گرفتم، جلـد آن سالم بود. مسئله خراش روی جلد را حتماً از صاحب آن حلالیت بطلبید۲۶۳. پایگاه اینترنتی عرفان، نشانی: www.Erfan.ir

۲. عجله در جبران حقّ الناس

از دیگر روش هـای جـبران حقـوق مردم، عجله کردن و تـأخیر نینـداختن در ادای آن است. رسـول خـدا (ص) فرمـود: «مَطْلُ الْمُسْلِمِ الْمُوسِرِ ظُلْمٌ لِلْمُسْلِما۲۶۴. کلینی، الکـافی، ج ۷، ص ۴۱۲.سـامحه و امروز و فرداکردنِ کسـی کـه توانـایی بر پرداخت بـدهی دارد، ستم به مسـلمانان است.» ازاین رو، اگر در جبران حقّ الناس تأخیر نمایـد، دچار عذاب می شود. امام صادق (ع) می فرماید: کسـی که حق مؤمنی را حبس کند، خداوند وی را در قیامت پانصد سال سـر پا نگاه می دارد؛ درحدّی که از رگ هـایش خون بریزد. سـپس، یـک منـادی از جـانب حق نـدا کنـد: این، سـتمگری است که حق مؤمن را حبس کرده. آن گاه به مدت چهل روز او را توبیخ کنند و سپس به سوی آتش ببرند۲۶۵. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۴۷.

مؤاخذه برای یک قلم:

شخصیت بزرگوار، مرحوم حاج شیخ محمود یاسری، می فرمود: در محله ما

مردی زندگی می کرد که به حسنات اخلاقی آراسته بود و دارای زندگی سالم و بانشاطی بود؛ تنها چیزی که او را رنج می داد، نداشتن اولاد بود. سال ها به پیشگاه مقدس حضرت حق ناله کرد تا خداوند مهربان پسری به او عنایت کرد. از این نعمت، بسیار دلشاد شد. این پسر برای خانواده همچون چراغ روشنی بود که پدر و مادر در کنارش فوق العاده در خوشحالی بودند؛ ولی تقدیر آن طفل را به آستانه مریضی کشید و اطبای زمان از علاجش عاجز شدند. کودک در سن بین یازده و دوازده [سالگی] از دنیا رفت و او را در ابن بابویه نزدیک مرقد شیخ صدوق دفن کردند.

پدر بر اثر شدت علاقه به فرزند، یکی از قاریان قرآن را برای قرآن خواندن جهت شادی روح طفل اجیر کرد. پدر هر روز کنار مرقد فرزند می رفت و ساعتی را بر سر خاک طفل می گریست و سپس برمی گشت. یک روز وقتی به سر قبر فرزند رفت، قاری قرآن به او گفت: شب گذشته فرزندت را به خواب دیدم. گفت: «به پدرم بگو: در مدرسه یک خودنویس از یکی از بچه ها گرفتم؛ نه آن را به او دادم و نه پولش را. اکنون به جهت آن قلم مورد مؤاخذه ام. مرا نجات بده.»

پدر از شنیدن این خواب فوق العاده ناراحت شد و به سرعت به تهران آمد و به مدرسه کودک رفت و از مدیر مدرسه تقاضا کرد طفلی را که با فرزندش دوست بوده و خودنویس به کودکش داده، معرفی کند. پدر صاحب قلم را خواست و از حقّ آن قلم، کودک خویش را پاک کرد تا در آخرت از مؤاخذه راحت شود۲۶۶. پایگاه اینترنتی عرفان، نشانی: www.Erfan.ir

۳. برگرداندن اموال

اگر کسی حقوق مالی بر ذمّه خویش دارد، باید آن را به طور کامل پرداخت

نماید. علی بن ابی حمزه، از اصحاب امام صادق (ع) می گوید: دوستی داشتم که کاتب دیوان بنی امیه بود. به من گفت: از امام صادق (ع) برای من وقت بگیر. [برای او از امام] وقت گرفتم. وقتی رفتیم، سلام کرد و خدمت امام نشست. سپس گفت: فدایتان شوم! من در دیوان این قوم، کاتب هستم و مال فراوانی از دنیایشان نصیبم شده و نپرسیده ام که آن اموال از کجا آمده است. امام فرمودند: اگر بنی امیه کسانی را که برایشان بنویسند و خراج جمع کنند یا بجنگند و در جماعتشان حاضر باشند، نداشتند، حقّ ما را غصب نمی کردند و اگر مردم آنان را با آنچه در دستشان است، رها کنند، چیزی جز آنچه را در دستشان است، نمی یابند.

جوان عرض کرد: فدایتان شوم! آیا راه خروجی [از این مهلکه] برای من هست؟ امام فرمودند: اگر بگویم، عمل می کنی؟ گفت: آری. امام فرمودند: از همه آنچه در دیوان آنان به دست آوردی، خارج شو. اگر صاحب مالی را می شناسی، به او بازگردان و اگر نمی شناسی، صدقه بد۷۲۶۷. در این باره، شایسته است به موضوع «ردّ مظالم عباد» که در احکام شرعی آمده، اشاره شود.و من برای تو نزد خدا بهشت را ضمانت می کنم. راوی می گوید: جوان، مدتی سرش را پایین انداخت و بعد سرش را بلند کرد و گفت: انجام می دهم.

علی بن ابی حمزه می گوید: جوان با ما به کوفه برگشت و از هر چه داشت، خارج شد و حتی در مورد لباسی که در بدن داشت، طبق دستور امام رفتار کرد. ما دوستان چیزی روی هم گذاشتیم و لباسی برایش خریدیم و پولی برای مخارج زندگی به او دادیم. چند ماهی بیشتر طول نکشید که مریض شد. به عیادتش رفتیم که در حال جان دادن بود. چشمش را باز کرد و به من گفت: علی! به خدا قسم! دوست شما (امام) ، به وعده شان وفا کردند. پس از مدتی، مُرد و ما او را به خاک سپردیم.

وقتی در مدینه خدمت امام صادق (ع) رسیدم، تا نظر حضرت به من افتاد، فرمودند: ای علی! به خدا قسم! به وعده مان نسبت به دوستت عمل کردیم. گفتم: راست گفتید ای پسر رسول خدا! خود او نیز هنگام مرگ به من چنین گفت۲۶۸. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۰۶.

۴. وصیت

از دیگر راه های جبران حقّ الناس، وصیت کردن است. اهمیت حقّ الناس، نه تنها در سیره و سخن امام حسین (ع) در کربلا کاملاً مشهود است، بلکه در وصیت و سخن یاران آن حضرت نیز وجود دارد. حضرت مسلم، پس از نبرد شجاعانه دستگیر شد و زمانی که شهادت خود را قطعی دانست، از عبیدالله بن زیاد خواست تا عمر بن سعد را به جهت خویشاوندی، وصیّ خود قرار دهد؛ اما عمر بن سعد، نپذیرفت. ابن زیاد، عمر بن سعد را خطاب کرد و گفت: «وصیّت عموزاده ات را بپذیر.» عمر بن سعد برخاست و نزد مسلم رفت. مسلم گفت: اوّل آنکه هفتصد درهم به شخصی در کوفه بدهکار هستم، زره مرا بفروش و آن را ادا کن. دوم اینکه جنازه ام را از ابن زیاد تحویل بگیر و به خاک بسپار و سوم نیز پیکی را به سوی حسین (ع) بفرست و او را از پیمان شکنی مردم کوفه باخبر ساز تا به کوفه نیاید۲۶۹. www.Erfan.ir

پرداخت هفده ریال:

حجت الاسلام والمسلمین آقای انصاریان می گوید: دوستی داشتم دارای کمالات ایمانی و فوق العاده عاشق حضرت سیدالشهداء (ع) که نزدیک عید

غدیر از دنیا رفت. خودم متکفل کفن و دفن و غسل او بودم. با وصیت جالبی که داشت، تصور می کردم در عالم برزخ از هر جهت آزاد است؛ ولی چند روز پس از مرگش، به خواب یکی از عاشقان حق که وصیّ او نیز بود، آمد و به او گفت: گوشه یکی از دفاتر مغازه ام، هفده ریال مربوط به حساب فلان شخص است که از قلم افتاده، آن را بپردازید. دفاتر را بررسی کردند، همان طور بود که گفته بود؛ هفده ریال را به صاحبش برگرداندند و او را از رنج آن راحت کردند۲۷۰. پایگاه اینترنتی عرفان، نشانی: www.Erfan.ir

. پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.۱۳۵. پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

ص:۹۲

مجلس هشتم

اهمیت وفای به عهد

واژگانی چون: «عهد»، «میثاق» و «وعده»، از نظر مفهوم به یکدیگر نزدیک اند و در موارد فراوانی به جای یکدیگر به کار رفته انـد. برخی معتقدنـد این واژه هـا در عین حالی که به یکـدیگر شباهت دارنـد، معانی متفاوتی دارنـد؛ به طوری که «عهـد»، به معنای نگهـداری و مراعات پی درپی چیزی است و پیمان را از آن جهت عهـد گوینـد که تعهـد آور است و مراعات آن، لازم است:۲۷۱ «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُلًا۲۷۲. اسراء، آیه ۳۴.به عهد [خود] وفا کنید که از عهد سؤال می شود.» اما میثاق، پیمان محکمی است که با سوگند و عهد تأکید شده باشـد۲۷۳. راغب اصفهانی، المفردات، ص ۸۵۳. برخی معتقدند که عهد، به معنای پیمان بسـتن و تعهدکردن است؛ اما میثاق، تأکید همان عهد است و یک طرفه است؛ درحالی که عهد، دوطرفه و میان دو نفر [و بیشتر] است. (سـید جعفر سـجادی، فرهنگ معارف اسـلامی، ج ۳، ص ۱۳۵۶) برخی از مفسـران نیز حکم عمـل به وفای به عهـد را متفاوت از وفای به وعده دانسـته اند و گفته اند: وفای به عهد، واجب است؛ ولی وفای به وعده، واجب نیست؛ بلکه بهتر است. (شیخ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۵۸۹)

امیرمؤمنان، علی (ع) می فرمایـد: «هیچ یک از فرایض الهی، همانند وفای به عهد، در میان مردم، با تمام اختلافاتی که دارند، مـورد اتفـاق نیست؛ حـتی مشـرکان نیز پیمـان هـا را در میـان خـود محـترم می شـمردند؛ زیرا عواقب پیمـان شـکنی را دریـافته بودند.۲۷۴. شریف رضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳.

در آموزه هـای اسـلامی، وفـای به عهـد، جزیی از ایمـان دانسـته شـده و یکی از راه هـای شـناخت ایمان و صـداقت اشـخاص، سربلندی در آزمون وفای به عهد

است؛ چنان که رسول اکرم (ص) می فرماید: «مَن کانَ یُؤمِنُ بِاللّه وَالیَومِ الآخِرِ فَلیَفِ إذا وَعَدَا۲۷۵. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۶۴، ح ۲.هرکس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، هرگاه وعده می دهد، باید وفا کند.» به عکس، پیمان شکنی و وفانانمودن به وعده، از ویژگی های منافق است؛ پیامبر اکرم (ص) در این باره می فرماید: «لِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ خلف [أَخْلَفَ] وَإِذَا اؤْتُمِنَ خَانَا۲۷۶. حسن بن فضل طبرسی، مکارم الأخلاق، ص ۴۳۸.نشانه منافق، سه چیز است: هرگاه سخن گوید، دروغ گوید و هرگاه وعده دهد، وفا نکند و هرگاه به او اعتماد شود، خیانت کند.»

انسان می بایست نه تنها به عقد و عهدی که می بندد، وفادار باشد، بلکه حتی به قول وقرارهایی که به طور شفاهی می گوید و دیگران با اعتماد به او، کارهای خویش را بر اساس آن قول وقرار سامان می دهند، وفادار باشد و هرگز بدقولی نکند و پایبند قرارومدارهایش باشد. بنابراین، لازم است انسان از توانایی خویش برای انجام وعده اطمینان داشته باشد؛ در غیر این صورت، نباید زیر بار آن برود؛ چنان که امام علی (ع) می فرماید: «لَا تَعِدَنَّ عِدَةً لَا تَثِقُ مِنْ نَفْسِكَ بِإِنْجازِها۲۷۷. عبدالواحد تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم ودرر الکلم، ص ۲۵۳.وعده ای نده که از وفای به آن اطمینان نداری.»

امروزه، جامعه ما بیش از هر زمان دیگری نیازمند توجه و عمل به این گونه روایات است؛ زیرا کم نیستند کسانی که با علم به ناتوانی خود در وفای به وعده، وعده های فراوان می دهند یا تعهدات غیرعملی را می پذیرند. روشن است که هر فردی باید تنها به مقدار توان و استطاعت خود تعهد بدهد و از قول هایی که بیرون از توانایی اوست، پرهیز نماید. متأسفانه، برخی کاندیداها در ایام انتخابات

وعده هایی می دهند که استطاعت انجام آن را ندارد و نیز کم نیستند کسانی که وام هایی دریافت می نمایند که درآمد کافی برای بازپرداخت آن را ندارند. همچنین، افرادی که اموری را تعهد و ضمانت می نمایند که توان کافی برای انجام آن ندارند. چنانچه در تعاملات مالی و اقتصادی به روایت فوق جامه عمل بپوشیم، بسیاری از افراد، بدهکار نخواهند شد و پرونده های مالی و قضایی گوناگون تشکیل نخواهد شد.

وعده دادن و پیمان بستن، نوعی پذیرش مسئولیت است و هنگامی که انسان بار این مسئولیت را به عهده گرفت، عمل به آن لازم است؛ امام حسن مجتبی (ع) می فرماید: «الْمَسْئُولُ حُرٌّ حَتَّى يَعِدَ وَمُسْتَرَقٌّ الْمَسْئُولُ حَتَّى يُنْجِز۲۷۸۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۳.انسان تا وعده نداده، آزاد است؛ اما وقتی وعده می دهد، زیر بار مسئولیت می رود و تا به وعده اش عمل نکند، رها نخواهد شد.»

مراتب عهد و پیمان

اشاره

عهد و پیمان را می توان به انواع مختلفی تقسیم بندی نمود که مهم ترین آنها عبارت اند از:

۱. عهد و پیمان با خدا

وفای به عهد، یک اصل عقلایی است و انسان ها به حکم عقل عملی، وفای به عهد و عقد را جزء بایدها و نیکی ها دانسته، بدان تشویق و ترغیب می کنند و شریعت اسلام نیز مطابق با عقل و فطرت، بر این احکام عقلانی مهر تأیید زده، آن را امضا کرده است.

مهم ترین و عالی ترین شکلِ تعهد، عهد و پیمانی است که میان خدا با انسان

ص:۹۵

بسته شود. این نوع از عهد، در میان ادیان مختلف از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده و منشأ پیدایش بسیاری از احکام، آداب و رسوم و فرهنگ هاست. در میان ادیان ابراهیمی، آیین یهود بیش از سایر ادیان، از آموزه عهد متأثر بوده و مفهوم عهد، آینه تمام نمای آیین یهود است. ازاین رو، شکل گیری بسیاری از آموزه ها و نیز افتخارات پیروان دین یهود، ارتباط تنگاتنگی با این آموزه دارد. همچنین، مسیحیت نیز با تأثیر پذیری از آیین یهود، برای آموزه عهد، نقشِ برجسته ای قائل شده و تورات را به عنوان جزئی از کتاب مقدس پذیرفته و آن را «عهد عتیق» و انجیل را «عهد جدید» نام نهاد.

در آیات متعددی از آیات قرآن کریم، از وفای به عهد سخن گفته شده است۲۷۹. مؤمنون، آیه ۸؛ معارج، آیه ۳۲: «وَالَّذِینَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ راعُونَ.»از جمله مراتب عهد و پیمان که در قرآن نیز به آن اشاره شده، پیمان بستن با خدا و وفای به آن است: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَلا تَنْقُضُوا الْأَیْمانَ بَعْدَ تَوْکِیدِها وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَیْکُمْ کَفِیلًا إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَا ۲۸۰. نحل، آیه ۹۱.و هنگامی که با خدا عهد بستید، به عهد او وفا کنید و سوگندها را بعد از محکم ساختن نشکنید؛ درحالی که خدا را کفیل و ضامن بر [سوگند] خود قرار داده اید. به یقین، خداوند از آنچه انجام می دهید، آگاه است.»

«عهدالله»، هرگونه عهد الهی و بیعت در طریق ایمان و جهاد و غیر آن را شامل می شود و پیمان با پیامبر خدا نیز در حقیقت، پیمان با خداست. گفتنی است تکالیف تشریعی، که وسیله پیامبر (ص) اعلام می شود همواره با یک نوع عهد الهی ضمنی همراه است، و تکالیف عقلی که به خاطر اعطای عقل و هوش و خرد و استعداد نیز با چنین معاهده ضمنی توام می باشد، همه در این پیمان

ص:۹۶

وسیع و عهد اللّه داخل خواهند بود۲۸۱. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۷۷.

۲. عهد و پیمان با دشمن

از نگاه قرآن، وفای به عهـد، به طور مطلق واجب است؛ خواه عهـد و پیمان های الهی باشـد یا مردمی، در برابر دوست باشـد یا دشـمن. از آیه شریفه «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُود» استفاده می شود که وفای به عهد، بدون هیچ قیدی،لازمه ایمان است و عهدشـکن، از ایمان واقعی برخوردار نیست. قرآن کریم پیمان بستن با مشرکان و کافران به شرط رعایت حرمت و عزت اسلام و مسلمانان جایز دانسته است۲۸۲. توبه، آیه ۴ و ۷؛ نساء، آیه ۹۰ ۹۲.بنابراین، هرگونه عهد و پیمانی که زمینه سلطه دشمنان را فراهم نماید، نامشروع است۲۸۳. نساء، آیه ۱۴۱.پس از انعقـاد پیمـان نیز در صورت وفـاداری دشـمن به مفاد پیمان، پایبنـدی مسـلمانان نیز واجب اسـتا۲۸۴. تـوبه، آیـه ۴.امـا در صـورت ظهور نشـانه هـای پیمـان شـکنی، خیـانت و یـا توهین به مقـدسات مسلمانان، پیمان باید نقض شود۲۸۵. انفال، آیه ۵۸.

پس از آنکه امـام حسن (ع) معاهـده صـلح را امضـا کرد، برخی افراد نزد امام حسـین (ع) آمدنـد و از حضـرت خواسـتند با پشتیبـانی آنـان، به جنـگ بـا معـاویه مبـادرت ورزد. حضـرت به آنان فرمود: «إنّا قَـد بایَعنا وعاهَـدنا ولا سَبیلَ لِنَقضِ بَیعَتِناا۲۸۶. دینوری، الأخبار الطوال، ص ۲۲۰.همانا ما بیعت کردیم و عهد نمودیم و هیچ راهی برای شکستن پیمان ما وجود ندارد.»

ص:۹۷

نمونه عهد و پیمان با دشمن، در عصر حاضر، پیمانی است که به «برجام» شهرت دارد و روشن است تا زمانی که دشمن آن را نقض ننماید، جمهوری اسلامی به مفاد آن پایبند خواهد بود. رهبر معظم انقلاب با اشاره به اهمیت وفای به عهد در قرآن کریم، در این باره فرمودند: «جمهوری اسلامی، ابتدائاً برجام را نقض نخواهد کرد؛ زیرا وفای به عهد، دستور قرآنی است؛ اما اگر تهدید نامزدهای ریاست جمهوری آمریکا مبنی بر پاره کردن برجام عملی شود، جمهوری اسلامی برجام را آتش خواهد زد که این کار هم دستوری قرآنی در باره نقض عهد متقابل است.۲۸۷ . -http://farsi.khamenei.ir/news-content?id=۳۳۳۵۲

۳. عهد و پیمان با مسلمانان

وفای به عهد، به عنوان سرمایه اجتماعی در یک جامعه اجتناب ناپذیر است. در جامعه اسلامی نیز مسلمانان باید به عهد و پیمان های خویش وفادار باشند؛ چنان که در احادیث اسلامی آمده است: «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ۲۸۸. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۴۰۴.مسلمانان، به عهد خود پایبند هستند.» و یا فرموده اند: «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ۲۸۹. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۸، ص ۵۲۷.ؤمنان، به عهد خود پایبند هستند.» عمل به عهد و پیمان و نیز و قول وقرار با برادران دینی، شرط ایمان است. ماجرای ذیل، نمونه و الگویی روشن از عمل به وفای عهد است.

حضرت آیت الله سید اسدالله مدنی، از بزرگان نجف و مورد اعتماد مراجع عظام بود. مدتی امام جمعه همدان و مورد توجه خاص و عام بود. سپس، به تبریز منتقل شد و در آنجا شربت شهادت نوشید و در زمره شهدای محراب نام خود را ثبت کرد.

ص:۹۸

معظم له در آن منطقه، محبوبیت بسیاری داشت و موقعیتی خاص پیدا کرده بود. آوازه او به شهر های اطراف هم رسیده بود و از خارج همدان زیاد خدمت ایشان می رسیدند و کسب فیض می کردند؛ چنان که یکی از تجار کرمانشاه و از علاقه مندان آقای مدنی به همدان می آید و از ایشان دعوت می کند که شب جمعه آینده، شام در خدمتتان باشیم که عده ای از طرف داران شما مشتاق زیارتتان هستند. قبول می کنند و در دفتر یادداشت خود ثبت می نمایند.

این پیشنهاد میهمانی، اوایل هفته و اواخر تابستان بوده است. ایشان گذرنامه خود را به اداره گذرنامه داده بودند تا آماده شود و به نجف برگردند. اواسط هفته، گذرنامه آماده را می آورند و ایشان هم بدون توجه به دعوت کرمانشاه، اثاث را جمع می کنند و به عراق می رود. به نجف که وارد می شود، مؤمنان و بزرگان اهل علم به دیدن ایشان می آیند. اواخر شب دفترش را باز می کند تا چیزی یادداشت نماید که دعوت شب جمعه به کرمانشاه را می بیند. به شدت ناراحت می شود و برمی خیزد و سراسیمه به بیت مرحوم آیت الله حکیم می رود. در می زنند و خادم بیرون می آید. می فرماید: «من باید آقا را ملاقات کنم.» خادم می گوید: «آقا در حال استراحت اند.» می فرماید: «او را بیدار کنید که من کار واجب دارم.»

ناچار آقا را از خواب بیدار می کنند. آقا ایشان را می پذیرد. وارد می شود، دست او را می بوسد، از مزاحمت [پیش آمده] عذرخواهی می کند و می گوید: «چاره ای نداشتم. من امروز از ایران آمدم و پس فردا به مجلس مهمی در کرمانشاه دعوت دارم که اگر نباشم، به موقعیت من و درنتیجه روحانیت لطمه می خورد و ثمره تمام تبلیغات من در آن نواحی، از بین می رود. خروج از کشور برای من قانوناً به این زودی امکان ندارد. تقاضای من این است که دستور

فرمایید، سریع ترتیب برگشتن مرا به ایران بدهند.» ایشان با هماهنگی آقای حکیم صبح روز بعد، از عراق به ایران وارد می شود و به کرمانشاه می رود.

از آن طرف، در همدان و کرمانشاه منتشر می شود که آقای مدنی به عراق رفته اند. خبر به گوش آن حاجی می رسد و ناراحت می شود؛ ولی می گوید بیش از صد نفر از رجال محترم منطقه را دعوت کرده ام و پس گرفتن دعوت، صحیح نیست. آقایان تشریف می آورند؛ آقای مدنی نباشد، چه مانعی دارد؟

جلسه تشکیل می شود و همه میهمان ها تشریف می آورند و همه اعتراض داشتند که آقای مدنی اگر می خواست برود، چرا قول داد؟ این آقا چقدر زحمت کشیده و همه آنها را ایشان نادیده گرفته و رفته؛ عجیب است! دیگر انسان چگونه از دیگران انتظار داشته باشد؟ همه نشسته بودند و علیه آقای مدنی صحبت می کردند که آیت الله مدنی از در وارد می شوند. همه صلوات می فرستند و ابراز احساسات می کنند.

ایشان پس از صرف چای، به منبر تشریف می برند و درباره وفای به عهد و عمل به وعده از نظر اسلام سخن می گویند. بعد، داستان مسافرت به عراق را برای آقایان شرح می دهند و می گویند: «اگر قدرت حضرت آیت الله حکیم نبود، من هرگز نمی توانستم به قول خود عمل کنم؛ لذا مزاحم شدم و به برکت ایشان به زیارت برادران و دوستان محترم نایل آمدم.»

به قدری این عمل آقای مدنی در آن ناحیه اثر مثبت گذاشت که شاید از ده سال تبلیغ ایشان در آنجا مؤثرتر بود! همه از دل و جان آفرین گفتند و چهره روحانیت، نورانی تر شد و علاقه توده مردم به آنها قوت گرفت۲۹۰. شیخ عباس محقق کاشانی، بر منبر خاطره، ص ۲۱۶ ۲۱۸.

وفای به عهد و عمل به وعده هایی که افراد به اعضای خانواده خود می دهند

ص:۱۰۰

نیز یکی دیگر از مواردی است که عمل به آن در اسلام بسیار سفارش شده است؛ رسول اکرم (ص) می فرماید: «أَحِبُّوا الصِّبْيَانَ وَارْحَمُوهُمْ، وَإِذَا وَعَدْتُمُوهُمْ شَيْئاً، فَفُوا لَهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ لَايَرَوْنَ إِلَّا أَنَّكُمْ تَرْزُقُونَهُمْا۲۹۱. کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۴۹.کودکان را دوست بدارید و با آنان مهربان باشید و هرگاه به آنان وعده دادید، به آن وفا کنید؛ زیرا آنان، روزی دهنده خود را کسی غیر از شما نمی دانند.»

عهد یاران امام (ع) در شب عاشورا

از مهم ترین مصادیق وفای به عهد، وفاداری به عهد و پیمان با ولایت و امامت است که نمونه بارز آن، در نهضت امام حسین (ع) تجلی یافت. امام حسین (ع) نزدیک غروب تاسوعا، یاران خود را فراخواند و پس از حمد و سپاس خداوند، فرمود: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَلَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِی وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبَرَّ وَأَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِی فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّی خَيْراً...۲۹۲. ابی مخنف کوفی، وقعه الطّف، ص ۱۹۷؛ شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱.اما بعد، همانا من یارانی باوفاتر [به عهد خود] از یاران خویش سراغ ندارم و بهتر از ایشان نمی شناسم و خاندانی نیکوکارتر و مهربان تر از خاندان خود ندیده ام. خدایتان از جانب من پاداش نیکو دهد.

فردا کار ما با این مردم به جنگ خواهد انجامید. اینها تنها با من کار دارند. اگر به من دست یابند، کاری به شما ندارند. من بیعت خود را از شما برداشتم. از سیاهی شب استفاده کنید و هریک از شما دست یک نفر از اهل بیت مرا بگیرد و از اینجا برود تا خداوند فرجی برساند. سخنان امام که تمام شد، ابتدا حضرت ابوالفضل (ع) ، سپس سایر برادران و برادرزادگان و اقوام برخاستند و وفاداری خود

را اعلام کردند و گفتند: خدا نیاورد لحظه ای را که ما بعد از شما زنده باشیم. پس از خاندان اهل بیت، اصحاب حضرت وفاداری خود را اعلام نمودند. مسلم بن عوسجه گفت: «به خدا سوگند! من در هر شرایطی به عهد خود وفادارم و از تو جدا نمی گردم تا با نیزه خویش، سینه دشمنان تو را بشکافم و تا شمشیر در دست من است، با آنان می جنگم و اگر هیچ سلاحی نداشتم، با سنگ و کلوخ بجنگشان می روم تا جان به جان آفرین تسلیم کنم.»

بی شک، باوفاترین یار امام حسین (ع) ، حضرت ابوالفضل (ع) است که نام پرآوازه او در خصوص وفای به عهد، برای همیشه در تاریخ ماندگار شده است؛ او که تا لحظه شهادت بر سر عهد و پیمانی که با امام خود بسته بود، وفادار ماند و جاودانه شد.

عالم همه مات از وفایت عباس **** مروه متحیّر از صفایت عباس

با آنکه به حق جان جهان است حسین **** فرمود که جان من فدایت عباس*. پژوهشگر حوزه علمیه قم.۱۴۷*. پژوهشگر حوزه علمیه قم.*. پژوهشگر حوزه علمیه قم.۲۹۳. شیخ صدوق، کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۴.*. پژوهشگر حوزه علمیه قم.

ص:۱۰۲

کربلای حسینی و قیام عاشوراست؛ زیرا امام حسین (ع) و اهل بیت ایشان، همه زندگی خود را، صادقانه برای پاسداری از دین و ارزش های معنوی فدا کرد ند و غیورانه در این راه ایستادگی نمودند.

مجلس نهم

چیستی غیرت

واژهٔ «غیرت» به فتح «غین و راء»، در لغت به معنای حمیّت و غضبا۲۹۴. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۵۶ و ۳۴۸؛ مرتضی حسینی زبیدی واسطی، تاج العروس، ج ۷، ص ۳۳۳. ناموس پرستی و رشک بردن است و به انسان بسیار غیرتمند و ناموس پرست، «غیور» می گوینا۲۹۵. حسن عمید، فرهنگ عمید، ص ۸۹۶.و در اصطلاح، صفتی است که انسان را به دفاع شدید از دین و آیین، عِرض و ناموس، مال و کشور خود وادار کند؛ به ویژه، این واژه در مواردی به کار می رود که چیزی حقّ اختصاصی شخص یا گروهی است و دیگران می خواهند حریم آن را بشکنند و به همین جهت، صاحب آن حق، به دفاع شدید برمی خیزد۲۹۶. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۴۳۱.

بایستگی غیرت

غیرت، از صفاتی است که ریشه در فطرت آدمی دارد؛ چنان که علامه طباطبایی می گوید: «این صفت، صفتی است که هیچ انسانی از آن بی بهره نیست.۲۹۷. سید محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۱۷۵.

بنابراین، غیرت، یک واکنش طبیعی و فطری انسان است. به همین جهت، امام علی (ع) بی غیرتان را افرادی بیمار و غیرطبیعی خوانده: «إِذَا لَمْ یَغَرِ الرَّجُلُ

ص:۱۰۳

فَهُوَ مَنْکَوسُ الْقَلْب؛...۲۹۸. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۵۳۶.اگر انسانی غیرت نداشته باشد، قلب و فکرش وارونه است»؛ زیرا چنین فردی، در واقع، از حالت طبیعی خود خارج شده است. غیرت تا آنجا اهمیت دارد که شارع در تشریع احکام نیز به آن عنایت داشته است. رسول اکرم (ص) فرمود: «اَلا ـ وَاِنَّ اللهَ حَرَّمَ الْحَرامَ وَحَدَّ الْحُدودَ وَ ما اَحَدٌ اَغْیَرَ مِنَ اللهِ وَمِنْ غَیْرَتِهِ حَرَّمَ الْفواحِشَا۲۹۹. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۳۲. آگاه باشید که خداوند، محرمات را حرام و حدود را وضع کرد و هیچ کس غیورتر از خدا نیست که از روی غیرت، زشتی ها را حرام کرده است و خدا غیرتمندان را دوست دارد.» علی (ع) فرمود: «اِنَّ اللهَ غَیوُرٌ یُحِبُّ کُلَّ غَیوراً۳۰۰. کلینی، فروع الکافی، ج ۵، ص ۵۳۵.خداوند، غیور است و غیرتمند را دوست دارد.» به جهت اهمیت غیرت بود که رسول خدا (ص) با بی غیرتان به شدت برخورد می نمود. روزی پیامبر (ص) در یکی از حجره هایش با علی (ع) نشسته بود. حَکَم بن ابی العاص (پدر مروان و عموی عثمان) ، از شکاف در به داخل آن حجره نگاه می نمود و دزدانه به سخنان پیامبر (ص) و دیگر افراد داخل حجره گوش می کرد. پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: برو او را بیاور. حضرت بیرون آمد و گوش حَکَم را گرفت و او را به داخل برد. پیامبر (ص) نیز او را به طائف تبعید کرد۳۰۱. عبدالحسین امینی، الغدیر، ج ۸، ص ۲۴۳.

عرصه های غیرت ورزی

۱. غیرت ناموسی

غیرت، ابعاد مختلفی دارد. یکی از ابعاد بسیار مهم آن، غیرت ناموسی است و آن، دفاع از ناموس در برابر هر چیزی است که قصد تعرض یا لطمه زدن

جسمی و روحی به همسر انسان را داشته و حریم او را مورد سوء قصد قرار دهد. از نگاه دین، زن و خانواده، امانتی است گران قدر و ارزشمند که خداوند آن را به مرد سپرده و او نیز باید با تمام وجود، از این امانت پاسداری کند. از سوی دیگر، «غیرت مداری» در برابر ناموس، ضامن حفظ بنیان خانواده و عاملی جهت حفظ امنیت روانی جامعه خواهد بود. این پاسداری و غیرت در عرصه حفظ جان و عفت ناموس و خانواده، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. از همین روست که امام حسین (ع) در طول سفر و در کربلا ـ به نگهبانی از حریم اهل بیت (ع) پرداخت و حتی برای این امر، تاکتیک نظامی در نظر گرفت؛ چنان که حضرت پس از رسیدن به کربلا، دستور داد تمام خیمه ها را متصل به هم نصب کنند و خیمه های بانوان را در وسط قرار دهند و اطراف آن را خندق بکنند و از آتش پُر کنند تا مبادا دشمن از پشت سر به خیام اهل بیت (ع) حمله کند۳۰۲. خوارزمی، مقتل الحسین (ع) ، ج ۱، ص ۲۴۸.

حضرت تا آنجا که توان داشت، از حریم خانواده خویش دفاع کرد و در آخرین لحظات عمر نیز در این خصوص از دیگران کمک خواست؛ تا ندای او در تاریخ بماند که برای پاسداری و صیانت از حریم خانواده خویش، از هیچ تلاشی فروگذار نکرد۳۰۳. ابن أعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۷.حضرت فرمود: «هَل مِن راحِمٍ یَرحَمُ آلِ الرَّسُولِ المُخْتارِ هَل مِن نَاصِرٍ یَنصُرُ الذّریه الاَطهارِ هَل مِن بِحیرٍ لِاَبناءِ البَتُول، هَل مِن ذابٍّ یَذُبُّ عَن حَرَمِ الرَّسُولِا۳۰۴. باقر شریف القرشی، حیاه الامام حسین (ع) ، ج ۳، ص ۲۷۴.آیا رحم کننده ای هست که به خاندان پیامبر برگزیده ترحم کند؟ آیا یاری کننده ای هست که فرزندان پیامبر را یاری دهد؟ آیا کسی هست که به فریاد فرزندان [زهرای] بتول برسد؟ آیا دفاع کننده ای هست که از خانواده رسول خدا دفاع کند؟»

ص:۱۰۵

در لحظه هـای سـرخ غروب عـاشورا که پیکر خونین امـام حسـین (ع) در گودال قتلگاه در خون نشسـته بود، آل ابوسـفیان به سوی خیمه های امام یورش آوردند. ناگاه صدای گریه کودکان و ناله زنان به گوش امام (ع) رسـید. حضرت بر زانوی خود برخـاست و خطـاب به دشـمنان فرمود: «وای بر شـما ای پیروان آل ابی سـفیان! اگر دین ندارید و از قیامت نمی ترسـید، لااقل آزادمرد باشید.»۳۰۵

البته غیرت ورزی اهـل بیت (ع) اختصـاص به کربلاـ نـداشت؛ بلکه ایشـان همیشه و در همه زمان و شـرایطی، این خصـلت را رعایت می نمودند.

یحیی مازنی، یکی از اهالی مـدینه، می گویـد: من در شـهر مـدینه و در همسایگی امیر مؤمنان، علی (ع) بودم و منزلم پهلوی منزلی بود که زینب، دختر علی (ع) در آنجا زندگی می کرد. به خدا سوگند! هیچ گاه کسـی قد و قامت او را ندید و صدای او را هم نشـنید. او هرگـاه می خواست به زیارت جـدّ بزرگوارش پیامبر خـدا (ص) برود، در دل شب و به همراه پـدرش امیر مؤمنـان (ع) و برادرانش حسن و حسـین (می رفت. علی (ع) در مورد این گونه تشـرّف زینب (، خطاب به امام حسن (ع) می فرمود: «اَخْشَـی اَنْ یَنْظُرَ اَحَدٌ اِلَی شَخْصِ اُخْتِکَ زَیْنَبُ ا۳۰۶. عبدالله بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم و المعارف والأحوال، ج ۱۱، قسم ۲، ص۹۵۵.بیم دارم که کسی به اندام خواهرت زینب نگاه کند.»

گفتنی است که امام (ع) ، نه تنها نسـبت به ناموس و خانواده خود غیرتمند بود، درس غیرتمندی و شـرافت به ناموس دیگران را نیز به انسـان هـا آمـوخته است. یزیـد در زمـان ولاـیت عهـدی خود، بـا اینکه همه نوع وسایـل شـهوت رانی و کـام جویی و کـامروایی برایش فراهم بود، چشم ناپاک و هرزه اش را به بانوی شوهردار عفیفی دوخته بود. پـدرش معاویه، به جای اینکه در برابر این رفتار، واکنش نشان دهد، با

حیله گری و دروغ و فریبکاری، مقدماتی فراهم ساخت تا زن پاکدامن آن مسلمان را از شوهرش جدا کند و به بستر گناه آلود پسرش یزید بکشاند. حسین بن علی (ع) از قضیه با خبر شد و در برابر این تصمیم زشت، ایستاد و نقشهٔ شوم معاویه را نقش برآب ساخت. امام (ع) زن را نزد شوهرش عبدالله بن سلام بازگرداند و دست تعدی و تجاوز یزید را از خانوادهٔ آن مسلمان و پاکیزه، قطع نمود. ایشان با این کار، همت و غیرت الهی اش را نمایان کرد و علاقه مندی خود را به حفظ نوامیس جامعهٔ اسلامی ابراز داشت. این رفتار که در زمره مفاخر آل علی (ع) و گویای ستمگری بنی امیه بود، برای همیشه در تاریخ به یادگار ماند۳۰۷. دینوری، الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۵۳ به بعد.

۲. غیرت دینی

منظور از غیرت دینی، این است که انسان مسلمان نسبت به کیان اسلام و آنچه به دین او مربوط می شود، حسّاس باشد و با تمام توان در حفظ و اجرای آن بکوشد و از کوچک ترین خدشه و تعرّضی نسبت به آن جلوگیری کند. بر این اساس، جهاد، امربه معروف و نهی ازمنکر، سفارش به حق و صبر، تعلیم و تعلم، همگی می توانند در راستای غیرت دینی قرار گیرد؛ چراکه هریک از موارد یادشده، از یک سو در تحکیم احکام اسلام مؤثر است و از سوی دیگر، با ضدّ آن سرِ ستیز دارد. با توجه به این نکته، علی (ع) می فرماید: «وَإِذَا نَزَلَتْ نَازِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُم ۳۰۸. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۱۶.هنگامی که حادثه ای پیش آمد [که دین یا جان شما را تهدید می کند]، جان خویش را فدا کنید؛ نه دینتان را.» عظمت و ارزش دین، تا حدّی است که برای بقای آن، حتی عزیزترین انسان ها و حجّت های الهی باید فدا شوند.

در حادثه عاشورا نیز امام حسین (ع) جهت پاسداری از دین و سنّت رسول خدا (ص) به شهادت رسید و اهل بیتِ حضرت هم به اسارت رفت؛ یعنی پس از درگذشت رسول اکرم (ص) ، اوضاع جهان اسلام دگرگون شد، دین و ارزش ها تحریف گردید و بدعت ها ظهور نمود. اوج این کج روی، در عصر یزید به ظهور رسید؛ چنان که منکر وحی و دیانت گشت. مصیبتِ بدتر آن بود که یزید تمامی این کردار را در موقعیت خلافت از رسول خدا انجام می داد! ازاین رو، امام حسین (ع) هنگامی که یزید از او بیعت خواست، فرمود: «... یزید مردی بدکردار، شراب خوار، قاتل افراد بی گناه است و آشکارا گناه و تباهی می کند.۳۰۹. ابی مخنف کوفی، وقعه الطّف، ص ۸۱.

در چنین فضایی، امام با تمام توان از دین وارزش ها پاسداری می نماید و با شعار امربه معروف و نهی ازمنکر درصدد از بین بردن حکومت یزید برمی آید؛ چنان که فرمود: «إِنِّی لَمْ أَخْرُجْ بَطِراً وَلَا أَشِراً وَلَا مُفْسِداً وَلَا ظَالِماً وَإِنَّمَا خَرَجْتُ أَطْلُبُ الصَّلَاحَ فِی أُمَّةِ جَدِّی مُحَمَّدٍ أُرِیدُ آمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَی عَنِ الْمُنْكَرِ... .»...۳۱۰. ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ، ج ۴، ص ۸۹. از سوی دیگر، امام به مسائلی مانند: حاکمیت رهبری ظالم، منکرات و دین زدایی امویان اشاره می نماید که حکایتگر از بین رفتن دین و ارزش های انسانی است؛ «مَنْ رَأَی سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلًّا لِحُرُمِ اللَّهِ نَاكِثاً لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ... .۳۱۱. ابی مخنف کوفی، وقعه الطّف، ص ۱۷۲.

امام حسین (ع) باوجود اینکه می دانست در جنگی نابرابر شرکت می نماید، اما اهل بیت را با خود می برد تا ثابت کند که حفظ دین، از اهل بیت هم مهم تر است. اهل بیت امام (ع) که به این امر شناختی عمیق داشتند، به شایستگی وظیفه خود را محقق ساختند و تهدید ها را به فرصت تبدیل کردند و هیچ گاه زانوی غم

در بغل نگرفتنـد؛ بلکهماننـد امام حسـین (ع) غیرت دینی را به نمایش گذاشـتند و شـهادت امام را قربانی و زیبایی خواندنـد: «اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنّا هذَا الْقُرْبانَ.۳۱۲. عبدالله بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم والمعارف والأحوال، ج ۱۱، ص ۹۵۸.

غیرت دینی سیدالشـهداء (ع) ، در غیرت پیروان آن حضرت نیز در طـول تاریـخ نقش داشـت؛ چنـان کـه امـام راحـل (ره) غیـورانه و شـجاعانه، حکم ارتـداد سـلمان رشـدی را صـادر نمـود و این در حـالی بـود که این فتـوا ممکن بود در ارتباطـات و معاملات ایران با کشورهای دیگر تأثیر داشته باشد و امام را به ضدّ آزادی بیان متهم کنند.

بی غیرتی در پوشش و آرایش

اشاره

متأسفانه، امروزه بی غیرتی، بیشتر در عرصه پوشش و آرایش نمود پیدا کرده است که در ادامه به توضیح هریک می پردازیم.

۱. پوشش

به نظر می رسـد در حجـاب زنـان مـا، غیرت حلقه گمشـده ای است که کمـتر مورد توجه قرار گرفته و این روزهـا در جـامعه، غیرت خیلی کم رنگ شده است. این بی غیرتی و بی توجهی به ارزش های اسـلامی، عواقب شومی دارد که شاهد آن هستیم؛ ماننـد: افزایش وحشـتناک آمـار طلاـق، بالاـ رفتـن سـنّ ازدواج، افزایش روابـط نامشـروع در بین مردم، از هم پاشـیدگی بنیـان خانواده ها.

آیا دشـمن فقط حیا و حجاب را نشانه گرفته است که بتوان با دفاع در برابر آن، شـیوع بی حجابی را درمان کرد؟ آیا وقت آن نرسیده است که بفهمیم غیرت، هدف اوّلی است که دشمنان نشانه گرفتند تا در گام بعدی، حجاب را هدف قرار دهند؟

ص:۱۰۹

بـدحجابی و بی حجابی، با فقدان یا ضـعف غیرت رابطه دارد و ریشه های عمده آن، ضـعف غیرت پدران یا شوهران است که در پیشـگاه خداوند مسئول خواهند بود و در گناهانی که دختران و همسرانِ آنها مرتکب می شوند، شریک خواهند بود. پیامبر (ص) فرمودنـد: «کَانَ إِبْرَاهِیمُ أَبِی غَیُوراً وَأَنَا أَغْیَرُ مِنْهُ وَأَرْغَمَ اللَّهُ أَنْفَ مَنْ لَا یَغَارُ مِنَ الْمُؤْمِنِینا۳۱۳. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۴۸.پـدرم ابراهیم، باغیرت بود و من باغیرت تر از اویم. خداوند بینی مؤمنی را که غیرت ندارد، به خاک می مالد.»

در برخی خـانواده ها، غیرت به همان انـدازه حجاب و حتی بیش از آن، مغفول مانـده است. علی (ع) ضـمن نکوهش بعضـی مردم عراق که زنانشان در بیرون منزل به صورت زننـده ای با مردان اختلاط داشـتند، فرمود:«لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَا یَغَارُا۳۱۴. همان، ج ۷۶، ص ۱۱۵.خـدا لعنت کند کسـی را که غیرت ندارد!» همچنین، فرمودند: «یَا أَهْلَ الْعِرَاقِ نُبِّئْتُ أَنَّ نِسَاءَکُمْ یُوَافِینَ الرِّجَالَ فِی الطَّرِیقِ أَ مَا تَسْتَحْیُونَا۳۱۵. احمد برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۱۱۵.به من خبر رسـیده که زنانتان در بازار تنه شان به تنه مردان بی ایمان و لاابالی می خورد؛ آیا حیا نمی کنید؟»

کسـی که غیرت نـدارد، در واقع، خیری در او نیست و از ایمـان بویی نبرده است. ازاین رو، یـک انسان مؤمن غیور هرگز نمی پـذیرد که همسر یـا دخترش بـدون حجاب مناسب و با لباس های زننـده، تنگ، نازک، محرک و نیمه عریان به خیابان بیایـد؟ درحـالی که رسول اکرم (ص) می فرمایـد: «غیرت، از ایمـان است و بی بنـدوباری، از نفاق.»۳۱۶. شـیخ صدوق، کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۴.

بر این اساس، علمای ما در برابر همسر و دختران خود، غیرتمند بودند.

ص:۱۱۰

آیت الله شـهید مصـطفی بهشتی، پدر شهید حجت الاسلام والمسلمین حسن بهشتی که از علمای اصفهان بود، تصمیم گرفت با همسـرش به زیارت کربلا برود. در مرز ایران و عراق، مسـئول گذرنامه ها اصـرار کرد که باید به چهره همسرتان نگاه کنم و با عکس گذرنامه، تطبیق نمایم. ایشان گفت: یک زن این کار را انجام دهد؛ ولی مسئول گذرنامه نپذیرفت و تأکید کرد که: نه، من خودم می خواهم تطبیق دهم! آن بزرگ مرد امتنـاع کرد. ایشـان سه روز آنجـا مانـد و تمـام زوّار کنترل شدنـد و به زیارت امام حسـین (ع) رفتنـد؛ ولی ایشان موفق نشد. سـرانجام به کرمانشاه برگشت و چند روزی در منزل آیت الله اشـرفی اصـفهانی اقامت نموده و به اصـفهان بازگشت. مردم از ایشان پرسیدند: چرا به زیارت مشرّف نشدید؟ آقای بهشتی پاسخ داد: امام حسین (ع) ما را نطلبید! این قضـیه گذشت. بعد از چند روزی، زائران از سفر آمدند و به خدمت ایشان رفتند و گفتند: آقا! ما آمدیم معامله کنیم و آن اینکه تمام ثواب زیارات خود را به شـما بدهیم و در عوض، شما ثواب کربلای نرفته را به ما بدهید! حالا چه سرّی بـوده و اینکه امـام حسـین (ع) چه صـحنه ای را برای این زائران به وجـود آورده و آن زائران را منقلب کرده که حاضـر شده اند این گونه بگویند، خدا می داند۳۱۷. ر.ک: علیرضا حاتمی، داستان هایی از علما.

۲. آرایش

زیبـاگرایی، امری فطری است. ازاین رو، در روایـات متعـددی خوشـبوکردن زنا۳۱۸. محمـدباقر مجلسـی، بحار الأنوار، ج ۱۰، ص۱۰۰.آراستن ناخنا۳۱۹. شـیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۳۴.توجه به زیبایی چهر۷۳۲۰. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۲۰.و رنگ موی ز۷۳۲۱. همان، ج ۷۶، ص ۱۰۲.از یک سو، و لزوم

ص:۱۱۱

آراستگی شوهر برای زن از سوی دیگر، مورد توجه قرار گرفته است؛ اما درباره آرایش زنان باید دو مطلب از هم تفکیک شود: اوّل، آرایش زن در محیط خانه و برای همسر، و دوم، آرایش خود برای نشان دادن به دیگران. در خصوص مطلب نخست، اسلام با خودآرایی و زینت زنان مخالفتی ندارد و آنان را به این مسئله سفارش کرده است؛ ولی درباره مطلب دوم، اسلام با خودآرایی در مکان های عمومی مخالف است. مجله فرانسوی «اِکو مُد» درباره آرایش زنان ایرانی می نویسد:

«صورت ها، دیگر واقعی و دلنشین نیستند. زنان ایرانی، چهره خود را پشت نقاب سنگینی از آرایش و عمل زیبایی مخفی می کنند. جای تعجب دارد که زنان این کشور، باوجود آموزه های دینی خود، شبیه ستاره های فیلم های پورنو آمریکایی آرایش می کنند. ما در خیابان های اروپا بسیار کم با چنین مواردی روبه رو می شویم. در ایران، صورت زنان بیشتر از آنکه حسّ خوبی القا کند، حسّ شهوت را برمی انگیزاند... .۳۲۲. برگرفته از پایگاه شبکه خبری تحلیلی تیتر ۱، نشانی: http://titre۱.ir/fa/news

روش نهادینه سازی غیرت

غیرت، حکم سیستم دفاعی بدن را دارد که هرگاه به عللی از بین برود، ساختار دین و ارزش های انسانی آسیب می بیند؛ زیرا بی غیرتی و بی تفاوتی در برابر بدعت گزاران و کسانی که درصدد مخدوش ساختن فرهنگ دینی وسنّت های الهی هستند، زمینه جرئت و جسارت به گناه را بیشتر می کند و موجب زدودن ارزش ها در سطوح مختلف جامعه می شود.

بر این اساس، باید فرهنگ غیرت ورزی را نهادینه نمود. یکی از راه های این امر، غیرت افزایی است که می تواند هم با احساس افزایی صورت گیرد و هم با

تنبیه. جوانی خدمت رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا به من اجازه می دهید، زنا کنم؟ با گفتن این سخن، مردم به او اعتراض کردند؛ ولی پیامبر، با خون سردی و ملایمت فرمود: «نزدیک بیا!» جوان نزدیک تر آمد و در برابر پیامبر نشست. حضرت با محبت از او پرسید: «آیا دوست داری با مادر تو چنین کنند؟» گفت: نه، فدایت شوم! پیامبر ادامه داد: «همین طور، مردم نیز راضی نیستند با مادرشان چنین شود.» آن گاه حضرت فرمود: «آیا دوست داری با دختر تو چنین کنند؟» جوان گفت: نه، فدایت شوم! حضرت فرمود: «همین گونه، مردم درباره دخترانشان راضی نیستند.» سپس حضرت از جوان پرسید: «آیا این کار را برای خواهرت می پسندی؟» جوان مجدداً انکار کرد. جوان درحالی که شدیداً از سؤال خود پشیمان شده بود، از پیامبر خواست تا در حقش دعا کند. حضرت دست بر سینهٔ او گذاشت و چنین دعا کرد: «اَللَّهُمَّ إِغْفِر ذَنْبَهُ وَطَهِّر قَلْبَه وَحَصِّن فَرْجَها۳۲۳. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۲. خدایا! گناه او را ببخش و قلب او را پاک گردان و دامان او را از آلودگی به بی عفتی نگاه دار!» بدین ترتیب، پیامبر اکرم (ص) با تحریک و شکوفاسازی غیرت آن جوان، او را از این عمل زشت پشیمان ساخت؛ به طوری که از آن پس، منفورترین کار نزد آن جوان، فحشا بود.

همچنین، گاهی لازم است با شخص بی غیرت، به شدت برخورد نمود. علی (ع) درباره غیرت در مقابل گناهان فرمود: «أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ نَلْقَی أَهْلَ الْمَعَاصِی بِوُجُوهٍ مُکْفَهِرَّهٍا۳۲۴. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۵۹.رسول خدا (ص) ما را امر نمود که با اهل معاصی و گناهکاران با روی گرفته و خشمگین برخورد کنیم.»

یک روز، بانوی مسلمانی در بازار بنی قینقاع نشسته بود. یک یهودی پایین پیراهن وی را بدون اینکه متوجه شود، به بالا سنجاق کرد. وقتی آن زن برخاست،

قسمتی از بدنش آشکار شد. یهودیان حاضر با خنده های خود به مسخره کردن زن مسلمان پرداختند. فریاد آن زن مسلمان بلند شد. از آنجا که این کار، نوعی تحقیر و دهن کجی به عفت مسلمانان محسوب می شد، یکی از مسلمانان غیرتمند، به آن یهودی حمله کرد و او را کشت. یهودیان حاضر نیز به آن مرد مسلمان هجوم بردند و او را به شهادت رساندند۳۲۵. سید عبدالحجت بلاغی، حجه التفاسیر وبلاغ الإکسیر، ج ۶، ص ۳۳۲.

اهل بیت (ع) ، الگوی عفت و غیرت

کرامت انسانی زن، در سایه عفاف او تأمین می شود. حجاب نیز یکی از احکام دینی است که برای عفیف ساختن و پاکدامنی زن و حفظ جامعه از آلودگی های اخلاقی تشریع شده است؛ چنان که نهضت عاشورا نیز برای احیای ارزش های دینی بود. در سایه آن، حجاب و عفاف زن مسلمان نیز جایگاه خود را یافت و امام حسین (ع) و زینب کبری (و دودمان رسالت، چه با سخنانشان، چه با شیوه عمل خویش، یادآور این گوهر ناب گشتند. زینب کبری (و خاندان امام حسین (ع) ، برای زنان الگوی حجاب و عفاف اند. اینان در عین مشارکت در حماسه عظیم و ادای رسالت حسّاس و خطیر اجتماعی خود، متانت و عفاف را هم مراعات کردند و اسوه همگان شدند؛ هرچند دشمن سعی کرد با غارت خیمه ها، به اسارت گرفتن زنان و دختران و گرداندن آنان در شهرهای مختلف به صورتِ توهین آمیز، شخصیت آنان را تحقیر نماید.

اعتراض حضرت زینب (به یزید برای هتک حرمت خاندان رسالت و به معرض تماشا گذاشتن اهل بیت و شهربه شهر گرداندن آنان در برابر نگاه نامحرمان، شاهدی روشنی بر این مقاومت بر سر اصول و ارزش هاست۳۲۶. عبدالله بحرانی اصفهانی، العوالم (امام حسین (ع)) ، ص ۴۰۳.زنان

اهـل بیت، بـا آنکه اسـیر بودنـد و لبـاس هایشـان به غـارت رفته بود و با وضع نامطلوب در معرض دیـد مردم بودنـد، بر هتّاکی دشـمنان اعتراض کردنـد؛ چنان که امّ کلثوم در کوفه بر سـر مردم فریاد کشـید که: «آیا شـرم نمی کنید برای تماشای اهل بیت پیامبر (ص) جمع شـده ایـد؟۳۲۷. عبـدالرزاق مقرم، مقتـل الحسـین (ع) ، ص ۴۰۰.در دوران اقـامت چنـدروزه در کوفه هم، زینب کبری (اجـازه نـداد کسـی جز کنیزان، وارد آن خانه شود۳۲۸. همان، ص ۴۲۴.هنگـام ورود به شام، ام کلثوم (شـمر را طلبیـد و از او خواست تا آنان را از دروازه ای وارد کنند که اجتماع کمتری باشد و سـرهای مطهّر شـهدا را دورتر نگه دارند تا مردم به تماشای آنها پرداخته، کمتر به چهره اهل بیت پیامبر (ص) نگاه کنند۳۲۹. سید محسن الامین، اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۸۵.اما شـمر برعکس عمل کرد و اسیران را از دروازه ساعات وارد دمشق کرد۳۳۰. باقر شریف القرشی، حیاه الامام الحسین (ع) ، ج ۳، ص ۳۷۰.

عفت مـداری و حجـاب اهـل بیت (ع) ، برای همگـان اسوه کـاملی است تـا به شایسـتگی نسـبت به نگهبانی از حریم خانواده خویش قیـام کننـد؛ البته همـان گونه حفـظ جـان و نـاموس بر انسـان واجب است، حفـظ عفت نیز لازم است؛ اما برخی مردان محـدوده ابراز غیرت خود را صـرفاً در برخی از روابـط خـاص و فسادهـای آن چنانی می بیننـد و گمان می کننـد که شوخی و مزاح زن بـا نامحرم، ربطی به غیرت نـدارد! به همین دلیل، حسّاسـیتی نسـبت به رفتارهای همسـر خود ندارنـد و به او اجازه می دهنـد جلوه هـای زنانه خود را در معرض دیـد نامحرم قرار دهـد و با نامحرم به مزاح و شوخی بپردازد! غافل از اینکه هیـچ مرد غیوری، نمی تواند بپذیرد ناموسش در معرض نگاه های نفسانی نامحرم قرار گیرد.

. عضور هیئت علمی پژوهشـگاه علوم و فرهنگ اسلامی.۱۶۱. عضور هیئت علمی پژوهشـگاه علوم و فرهنگ اسلامی.۳۳۱. علیرضا مختارپور قهرودی، ۷۲ سخن عاشورایی، ص ۶۰ ۶۱.*. عضور هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

مجلس دهم

معنای شقاوت و اقسام آن

«شقاوت» در لغت، از ماده «شَقِیَ» به معنای حالتی سخت و دشوار است که انسان را از پیمودن راه خیر، شایسته و کمال مادی و معنوی بازمی دارد۳۳۲. لویس معروف، المنجد فی اللغه والاعلام، ذیل واژه «شَقِیَ».در مقابل، «سعادت»، از ماده «سَعِدَ» است که بر سُرور و شادی قلبی دلالت دارد۳۳۳. احمد بن فارس، معجم اللغه، ج ۳، ص ۵۷، ذیل واژه «سعد».شقاوت، به دو نوع دنیوی و اخروی تقسیم می شود. آنچه در اینجا مورد نظر است، شقاوت اخروی است که در اصطلاح قرآن، به معنای ورود به دوزخ و چشیدن عذاب الهی است؛ «یوْمَ یأْتِ لا تَکلَّمُ نَفْسٌ إِلاّ بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِی وَسَعِیدٌ * فَأَمَّا الَّذینَ شَقُوا فَفِی النّارِ لَهُمْ فیها زَفیرٌ وَشَهیقٌ۳۳۴. هود، آیه ۱۰۵ و ۱۰۶.آن روز که [قیامت] فرا رسد، هیچ کس جز به اجازهٔ او سخن نمی گوید. گروهی، بدبخت اند و گروهی، خوشبخت؛ اما آنها که بدبخت شدند، در آتش اند و برای آنان در آنجا، زفیر (فریاد های بلند) و شهیق (ناله های طولانی) است.»

در قرآن کریم، سعادت اخروی به معنای نیل به بهشت و بهره مندی از نعمات آن است؛ «وَأَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّهِ خالِدِینَ فِیها۳۳۵. هود، آیه ۱۰۸.اما آنها که خوشبخت و سعادتمند شدند، جاودانه در بهشت خواهند ماند.»

شقاوت و سعادت اخروی، پیامد باورها، کارها و سبک زندگی انسان در این دنیاست؛ «فَمَنْ یعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ خَیرًا یرَهُ * وَمَنْ یعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَّرَهُ ۳۳۶. زلزله، آیه ۷ و ۸.پس هرکس هم وزن ذرّه ای کار خیر انجام دهد، آن را می بیند و هرکس هم وزن ذرّه ای کار بد کند، آن را می بیند.»

عوامل و زمینه های شقاوت

اشاره

پرسشی که در اینجا مطرح می شود، این است که چرا برخی باوجود ایمان به خدا و پیامبر (ص) و روز قیامت، همانند دشمنان امام حسین (ع) ، گمراه و بدبخت می شوند؟

علل شقاوت انسان، بر دو نوع کلی است که عبارت اند: درونی و بیرونی.

علل درونی، اموری است که در درون انسان ریشه دارد و شامل جهان بینی و اخلاق، یعنی اوصاف و ملکات درونی او می شود. این علل، نقش مهمی در انتخاب سبک زندگی دارد و در واقع، افراد آن گونه که می اندیشند و اخلاقیات و ملکات درونی شان اقتضا می کند، عمل می کنند؛ «از کوزه برون همان تراود که در اوست.»

اما علل بیرونی، یعنی اموری که از بیرون بر انسان تحمیل می شود و او را به کاری وادار می کند؛ مانند فشار و اجبار دستگاه حکومتی عبیدالله بن زیاد که با تهدید به زندان، شکنجه، قتل و تطمیع به پول و مقام، کوفیان را روانهٔ نبرد با امام حسین (ع) کرد.

در این میان، آنچه نقش اساسی در شقاوت انسان دارد، عوامل درونی است؛ یعنی ضعف ایمان و اخلاق؛ زیرا فردی که ایمان قوی و مبانی اعتقادی محکمی داشته و از فضایل اخلاقی برخوردار باشد، هرگز دچار گمراهی و شقاوت نخواهد شد و می تواند با همهٔ عوامل شقاوت مقابله نماید: «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا یَضِلُّ وَلا یَشْقی ا۳۳۷. طه، آیه ۱۲۳.هرکس از هدایت من پیروی کند، نه گمراه می شود و نه در رنج خواهد بود.» چنان که امام حسین (ع) با شجاعت در برابر دستگاه فاسد یزید

ص:۱۱۷

ایستاد و خط عزتمندی را برای همه ترسیم نمود: «وَمِثْلِی لَا یُبَایِعُ مِثْلَهُ ۳۳۸۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.هرکسی مانند من باشد، با فردی مانند یزید بیعت نمی کند.» امام خمینی (ره) نیز با الگوپذیری از حسین بن علی (ع) در برابر حکومت شاهنشاهی و فاسد پهلوی قیام کرد و به پیروزی رسید. به دلیل اهمیت عوامل درونی، دشمنان اسلام امروز در تلاش اند تا از طریق جنگ نرم، ایمان، بینش و اخلاق پاک جوانان مؤمن را نابود سازند. آنها به خوبی می دانند اگر مردم و به ویژه جوانان یک مملکت، از درون سست و توخالی شوند، به راحتی می توانند به درون کشور نفوذ کرده، همه ثروت های معنوی و مادی آن را چپاول کنند۳۳۹. ر.ک: پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای، نشانی: www.Khamenei.ir

در ادامه، به بررسی مهم ترین عوامل شقاوت می پردازیم:

۱. ترس

ترس، یکی از رذایل اخلاقی است. این صفت نکوهیده، مایهٔ ذلت و زبونی و عقب افتادگی انسان می شود. نقطهٔ مقابل ترس، شجاعت و شهامت است که مهم ترین کلید پیروزی و اساسی ترین پایهٔ سربلندی و عظمت انسان هاست و نه تنها در میدان جنگ که در میدان های سیاسی و اجتماعی و حتی علمی، نقشی کلیدی دارد۳۴۰. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۲۲۹.قرآن دربارهٔ راز شجاعت و استقامت یاران پیامبر (ص) می فرماید: «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنا إِلَّا إِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ ۳۴۱۱. توبه، آیه ۵۱ ۵۲.بگو آیا دربارهٔ ما، جز یکی از دو نیکی (پیروزی یا شهادت) را انتظار دارند؟»

یـاران پیـامبر (ص) بر پایـهٔ معرفت و ایمـان به اینکه در عـالم هستی، تنهـا پناهگاه و مؤثر حقیقی، خـداست و دیگران در برابر قـدرت او نـاچیز و بی اثرنـد، به خوبی می دیدنـد که در میـدان نـبرد بر سـر دو راهی قرار دارنـد که سـرانجام هر دو، بهشت و خشـنودی حق تعالی است؛ راهی به سوی شـهادت که نهایت آن، سـعادت است و راهی به سوی زنده ماندن و پیروزی که آن هم بـاعث افتخار در دنیا و آخرت است. خداونـد در سـتایش ایمان و شـهامتِ اهل ایمان می فرمایـد: «الَّذینَ قالَ لَهُمُ النّاسُ إنَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ إیماناً وَقالُوا حَسْبُنَا اللّهُ وَنِعْمَ الْوَكیلُ ۳۴۲۱. آل عمران، آیه ۱۷۳.اینها کسانی بودند که [بعضی از] مردم، به آنان گفتند: «مردم (لشکر دشمن) برای [حمله به] شما اجتماع کرده اند؛ از آنها بترسید!» اما این سخن، بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ماست.»

امام حسـین (ع) نیز یارانی شجاع و باایمان داشت که مورد ستایش بودند. شب عاشورا، وقتی زینب کبری (س) از امام (ع) پرسـید: آیـا یـاران خود را آزموده ای و به نیت و اسـتقامت آنان پی برده ای؟ حضـرت در پاسـخ فرمود: «وَاللّهِ لَقَد بَلَوتُهُم فَما وَجَدتُ فیهِم إلّا الأشوَسَ الأقعَس یَستَأنِسُونَ بِالمَنِیَّةِ دُونی إستیناسَ الطِّفلَ إلی مَحالِبِ أمِّها۳۴۳. عبدالرزاق مقرم، مقتل الحسین (ع) ، ص ۲۱۹.به خـدا سوگنـد! آنها را از خود رانـدم و آزمودم؛ در آنها جز دلاوران و والاگهران باصـلابت و اسـتوار ندیدم. آنان به کشته شدن در رکاب من، همانند کودک به شیر مادر مأنوس و مشتاق اند.»

بنـابراین، همـان گونه که ایمـان قوی، عامـل شـجاعت و سـعادت است، ضـعف ایمان نیز عامل اصـلی ترس از دشـمنان خـدا و شکست و شقاوت است؛ چنان که ترس کوفیان از زندان، شکنجه، مرگ و بیوه شدن زنان و یتیمی فرزندان، زمینه

همکاری آنها با عبیدالله بن زیاد شد. کوفیان باوجود ارسال هزاران نامه به امام (ع) و دعوت از ایشان برای عزیمت به کوفه، وقتی با تهدیدهای عبیدالله مواجه شدند، با چرخشی عجیب، از مواضع قبلی خود عدول کرده، عازم جنگ با ولیّ خدا شدند.

آری، ترس، موجب خفت است و شجاعت و شهادت طلبی، سبب سربلندی، استقلال و افتخار یک ملت می شود؛ «یک ملت، اگر معنای شهادت را فهمید و دانست که برای آرمان ها چگونه می شود رفت و جان فدا کرد، آن وقت می تواند بی دغدغه و با استقلال زندگی کند؛ زیرا مرگ، دیگر مانعی برایش نیست. اگر جز این باشد، دشمن او را از مرگ خواهد ترساند و مثل بعضی از کشورها، بعضی از دولت ها و بعضی از ملت هایی خواهد شد که در مقابل دشمنان، ضعف نفس نشان می دهند.۳۴۴. علیرضا مختارپور قهرودی، ۷۲ سخن عاشورایی، ص ۱۵۱.

۲. دنیاطلبی

دنیاطلبی، از عوامل شقاوت است؛ «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا * وَالْآخِرَةُ خَیرٌ وَأَبْقیا۳۴۵. اعلی، آیه ۱۶ ۱۷.ولی شما زندگی دنیا را مقدم می دارید؛ درحالی که آخرت، بهتر و پایدارتر است.» امام علی (ع) می فرماید: «مَنِ اعتَمَدَ عَلَی الدُّنیا فَهُوَ الشَّقِیُّ المَحرومُا۳۴۶. عبدالواحد تمیمی آمدی، غرر الحکم ودرر الکلم، ص۶۰۶.هرکس به دنیا تکیه کند، بدبخت و بی بهره است.»

مطابق برخی روایات، دنیاطلبی ریشه همه گناهان است؛ چنان که امام صادق (ع) فرمود: «رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَةٍ حُبُّ الدُّنْیَاا۳۴۷. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۳۶.سرچشمه همه گناهان، دوستی دنیاست.»

دنیـاطلبی، مراتبی دارد و انسـان ها با توجه به شـرایط خود، در گرایش به دنیا و ترجیـح آن بر آخرت، سـطوح مختلفی دارنـد؛ برخی چنان شیفته دنیا شده اند که تنها همین زندگی دنیوی را زندگی حقیقی به شمار آورده، آخرت را انکار می کنند؛ مانند کفار و منافقان؛ اما برخی دیگر، ممکن است به جهان دیگر اعتقاد داشـته باشـند، ولی این اعتقاد، هیـچ تأثیری در عملکرد آنها نـدارد و چنان سر گرم دنیا شـده انـد که گویی هیچ باوری به قیامت ندارند؛ اما گروه سوم، کسانی هسـتند که ایمان به آخرت دارنـد، ولی گرایش آنان به آخرت، کمتر از گرایش به دنیا و یا در حـدّ آن است. از میان این مراتب، مرتبـهٔ سوم برای مؤمنان نیز ممکن است و آنهـا بایـد مراقب این مرتبه از دنیـاگرایی باشـند و نیز مواظبت کننـد تـا از این مرتبه به مراتب بالای دنیاطلبی نرسند۳۴۸. حسن صادقی، اخلاق اسلامی (بر گرفته از آثار آیت الله محمدتقی مصباح یزدی) ، ص ۱۳۹.

بر این اسـاس، یکی از عوامـل مهم بـدبختی دشـمنان امـام حسـین (ع) ، دنیاطلبی بود. عمر بن سـعد، نمونه بارزی از این افراد است. او سخت شیفته قدرت و مقام بود و برای از دست ندادن حکومت ری، به جنگ با امام حسین (ع) رضایت داد. عبیدالله بن زیـاد، به عمر بن سـعد دسـتور داد تـا به جنـگ امام برود و این در حالی بود که ولایت ری را به او واگـذار کرده بود؛ ولی عمر بن سـعد در ابتـدا عـذر آورد. ابن زیاد گفت: پس، فرمان حکومت ری را به ما بر گردان. عمر بن سـعد، درخواست مهلت کرد و روز بعـد، از ترس اینکه مبـادا ولایت ری را از دست بدهـد، پـذیرفت۳۴۹. محمدباقر مجلسـی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۴.

فرزدق در پاسخ امام حسین (ع) درباره مردم کوفه می گوید: «قُلُوبُ النَّاسِ مَعَکَ وَأَسْیَافُهُمْ عَلَیْک ۳۵۰۱. همان، ص ۳۶۵.قلب هایشان همراه تو، ولی شمشیرهایشان علیه تو است.»

استاد مطهری (ره) در توضیح پاسخ فرزدق می نویسد:

«فرزدق نظر عامه مردم را گفت؛ عامه ای که محکوم روش کبرا و رؤسا بودند و از خود اراده ای نداشتند... در حقیقت، معنای جملهٔ فرزدق این است که دل اینها با تو است، ولی دلشان هیچ کاره است، حاکم معزول است؛ ولی شکمشان با دشمنان تو است. اینها بندهٔ شکم اند و به امر شکم، با دل خودشان می جنگند، قبل از اینکه با تو بجنگک اند.۳۵۱. مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۲ (یادداشت ها) ، ص ۹۳.

امام (ع) روز عاشورا درباره آثار دنیاگرایی فرمود:

«ای مردم! خداوند دنیا را محل فنا و زوال قرار داد... که اهل خویش را تغییر داده و وضعشان را دگرگون می سازد. مغرور و گول خورده، کسی است که فریب دنیا را بخورد و بدبخت، کسی است که مفتون آن گردد. ای مردم! دنیا شما را نفریبد که هرکس بدو تکیه کند، ناامیدش سازد و هر آن که بر وی طمع کند، او را به یأس و ناامیدی کشاند و شما اینک به امری هم پیمان شده اید که خشم خدا را برانگیخته و به سبب آن، خدا از شما اعراض کرده و غضبش را بر شما فرو فرستاده است.۳۵۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵.

۳. پیمان شکنی و بی وفایی

یکی از بدیهی ترین ارزش های اجتماعی، پایبندی به تعهدات است. اعتماد متقابل افراد جامعه، از سرمایه های مهم زندگی جمعی به شمار می رود و پیمان شکنی، گناهی است که رشته اطمینان و اعتماد عمومی را پاره نموده، زیربنای روابط اجتماعی را سست می کند. قرآن کریم یکی از اوصاف ابرار و نیکان را وفای به عهد می داند؛ «وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا»۳۵۳. بقره، آیه ۱۷۷.کسانی که به

عهد خود، هنگامی که عهد بستند، وفا می نمایند.»

همچنین، از ویژگی های مؤمنان رستگار، رعایت امانت و عهد است: «وَالَّذینَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ راعُونَا۳۵۴. مؤمنون، آیه ۸.و آنان که امانت ها و عهد خویش را رعایت می کنند.»

پیامبر اعظم (ص) می فرماید: «لا دِینَ لِمَن لا عَهدَ لَهُا۳۵۵. علی بن حسن طبرسی، مشکاه الأنوار، ص ۴۶.کسی که به عهد و پیمان خود پایبند نیست، دین ندارد.» این تعبیر، نشان می دهد دست کم یکی از ارکان مهم دین، وفای به عهد است۳۵۶. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۲۵۴.علی (ع) نیز می فرماید: «أَصْلُ الدِّینِ أَدَاءُ الْأَمَانَهِ وَالْوَفَاءُ بِالْعُهُودا۳۵۷. عبدالواحد تمیمی آمدی، غرر الحکم ودرر الکلم، ص ۹۴.اساس دین، ادای امانت و وفای به پیمان است.» و نیز در فرازی دیگر می فرماید: «مَن کانَ یُومِنُ بِاللهِ وَالیَوم الآخِرِ فَلیَفِ إِذا وَعَدَا۳۵۸. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۵۳.کسی که به خدا و قیامت باور دارد، باید به عهد خود وفا نماید.» کسی که دارای منش و خصلت وفاداری باشد، هیچ گاه به خود اجازه پیمان شکنی نمی دهد و آن را نشانهٔ ضعف و زبونی می داند۳۵۹. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۲۵۹ ۲۶۰.

یکی از اوصاف مشهور کوفیان، پیمان شکنی بود. حدود هیجده هزار نفر از آنها با حضرت مسلم (ع) بیعت و اعلام وفاداری کردند؛ اما در نهایت، حضرت را تنها گذاشتند۳۶۰. گروه مؤلفان، پیشوایان هدایت، ج ۵، ص ۲۲۵؛ سید جعفر شهیدی، قیام حسین (ع) ، ص ۱۴۱.امام حسین (ع) در روز عاشورا کوفیان را به سبب نقض بیعت و پیمان شکنی نکوهش کرده، فرمود:

«... تَبًّا لَكَمْ أَيَّتُهَا الْجَمَاعَه وَتَرَحا! حِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَالِهِينَ، فَأَصْرَخْنَاكُمْ مُوجِفِينَ؛ سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِى أَيْمَانِكَمْ! وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا اقْتَدَحْنَاهَا عَلَى عَدُوِّنَا وَعَدُوِّكُمْ!؛... اَجَل وَاللهِ! اَلخَذلُ فِيكُم مَعرُوف، وَشَجَت عَلَيه عُرُوقُكُم، وَتوارَثَ عَلَيه اُصُولُكُم وَفُرُوعُكُم، وَنَبَتَت عَلَيه قُلُوبُكُم، وَغَشِيَت بِهِ صُدُورُكُم فَكُنتُم اَخبَثَ ثَمَرَه شَجًى لِلنّاسِ وَاُكُلَةً لِلغاصِبِ...ا۳۶۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸. ای مردم! ننگ و خواری و حسرت بر شما که با اشتیاق ما را به سوی خود خواندید و هنگامی که درخواستتان را اجابت کردیم و به سوی شما آمدیم، شمشیرهای خویش را به روی ما کشیدید... چرا عهد و پیمان خود را شکستید؟ آری، به خدا سوگند که این پیمان شکنی، عادت دیرینه شماست که رگ و ریشه تان بر آن استوار شده، تنه و شاخه شما آن را به ارث برده، دل هایتان با این عادتِ نکوهیده رشد نموده و سینه هایتان با آن مملو گردیده است. به آن میوه نامبارک شبیه هستید که در گلوی باغبان رنج دیده اش گیر کند و در کام غاصب ستمگر، شیرین و گوارا باشد.»

برخلاف کوفیان بی وفا، یاران و اصحاب امام (ع) تا آخرین لحظه بر سر پیمان خود ماندند و جان خویش را عاشقانه فدای حضرت کردند. امام (ع) در شب عاشورا درباره یاران خود فرمود: «همانا من یارانی باوفاتر [به عهد خویش] از یاران خود سراغ ندارم و بهتر از ایشان نمی شناسم.۳۶۲. ابن نما، مثیر الأحزان، ص ۵۲.

یاران امام (ع) در شب عاشورا با سخنانی استوار، وفاداری خود را اعلام کردند؛ چنانکه سعد بن عبدالله گفت: «به خدا سوگند! ما دست از یاری تو برنمی داریم تا در پیشگاه خداوند ثابت کنیم که حقّ پیامبر را درباره تو مراعات نمودیم. به خدا سوگند! اگر بدانم که هفتاد مرتبه کشته می شوم و بدنم را آتش زده

و خاکسترم را زنده می کنند، باز هم هرگز دست از یاری تو برنمی دارم و پس از هر بار زنده شدن، به یاریت می شتابم؛ درصورتی که می دانم این مرگ، یک بار بیش نیست و پس از آن، نعمت بی پایان خدا است.۳۶۳. همان.

در میان یاران امام حسین (ع) ، حضرت عباس (ع) ، مظهر بارز ایثار و وفاداری است. در زیارت نامهٔ ایشان می خوانیم:

«أَشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلِیمِ وَالتَّصْدِیقِ وَالْوَفَاءِ وَالنَّصِیحَهِ لِخَلَفِ النَّبِی...۳۶۴. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت حضرت عباس (ع) .گواهی می دهم برای تو که نسبت به حسین (ع) ، فرزند پیامبر (ص) ، مقام تسلیم و تصدیق و وفاداری و خیرخواهی را در حدّ کمال داشتی.»

عباس، یعنی تا شهادت یکّه تازی **** عباس، یعنی عشق، یعنی پاک بازی

عباس، یعنی با شهیدان هم نوازی **** عباس، یعنی یک نیستان تک نوازی

عباس، یعنی رنگ سرخ پرچم عشق **** یعنی مسیر سبز پُر پیچ وخم عشق

جوشیدن بحر وفا، معنای عباس **** لب تشنه رفتن تا خدا، معنای عبا۳۶۵. جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۲۹۵.

۴. لقمه حرام

اشاره

مرحوم ملا احمد نراقی، مال حرام را از بزرگ ترین عوامل هلاکت انسان و مهم ترین مانع رسیدن به سعادت دنیوی و اُخروی معرفی می کند و می فرماید: «بیشتر کسانی که به هلاکت رسیده اند، به سبب خوردن مال حرام بوده و اکثر مردمی که از فیوضات و سعادات محروم مانده اند، به واسطه آن است... کسی که تأمل کند، می داند که خوردن حرام، اعظم حجابی است که بندگان را از وصول به درجه ابرار [بازداشته] و قوی تر مانعی است برای اتصال به عالم انوار.»

ص:۱۲۵

ایشان در ادامه می فرماید: «آری، دلی که از لقمه حرام روییده شده باشد، کجا و قابلیت انوار عالم قدس کجا؟ و نطفه را که از مال مردم به هم رسیده باشد، با مرتبه رفیعه اُنس با پروردگار چه کار؟ چگونه پرتو لمعات عالم نور، به دلی تابد که بخار غذای حرام، آن را تاریک کرده؟ و کی پاکیزگی و صفا از برای نفس حاصل می شود که کثافات مال مشتبه آن را آلوده و چرک نموده باشد؟۳۶۶. ملا احمد نراقی، معراج السعاده، ص ۴۲۸.

در شرح حال رسول خدا (ص) آمده است: «پس از روزی بس سوزان، امّ عبدالله ظرف شیری برای افطار رسول خدا (ص) فرستاد. حضرت ظرف را به وی بازگرداند و به وی پیغام فرستاد که: این شیر را از کجا آورده ای؟ امّ عبدالله گفت: از گوسفند خویش. سپس فرمود: این گوسفند را از کجا آورده ای؟ امّ عبدالله گفت: از مال خود خریده ام. سپس، ایشان شیر را آشامید. فردای آن روز، امّ عبدالله نزد پیامبر خدا (ص) آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! به جهت گرمی هوا و درازی روز، ظرف شیری برایتان فرستادم؛ امّا شما آن را همراه پیکی بازگردانید؟ پیامبر خدا (ص) فرمود: «بِذَلِکَ اُمِرَتِ الرُّسُلُ اَنْ لَا تَأکُلَ اِلَّا طَیِّباً وَلَا تَعْمَلَ اِلَّا صَالِحاً۳۶۷. اسماعیل حقی بروسوی، تفسیر روح البیان، ج ۶، ص ۸۸.به سبب همین، پیامبران فرمان یافته اند که جز حلال نخورند و جز کار نیک، انجام ندهند.»

گویند: «یکی از پادشاهان، آهویی برای یکی از علمای بزرگ فرستاد و پیام داد که این آهو، حلال است؛ از گوشت آن بخور؛ زیرا من آن را با تیری که به دست خودم ساخته ام، صید کرده ام و هنگام صید آن، بر اسبی سوار بودم که آن اسب را از پدرم ارث برده ام.

آن عالم در پاسخ گفت: به یاد دارم، یکی از پادشاهان به حضور استادم آمد و دو پرنده دریایی به او تقدیم کرد و گفت: از گوشت این دو بخور؛ من این دو

پرنـده را با سگ شـکاری خودم صـید کرده ام. اسـتادم گفت: سـخن درباره این دو پرنده نیست؛ سـخن در غذایی است که به سگ شـکاری خود می دهی؟ آن سگ، مرغ کـدام پیره زنی را خورده تا برای صـید، نیرومنـد شـده است؟ بنابراین، اگر فرض بگیریم این آهو را بـا تیر سـاخته خودت و سوار بر اسب به ارث رسـیده از پـدرت صـید کرده باشـی، باز مهم آن است که این اسب، علف کـدام سـتم کشـیده را خورده است که نیروی حمـل تو را برای صـید یافته است؟۳۶۸. محمد محمدی اشـتهاردی، سرگذشت های عبرت انگیز، ص ۶۶.

از نظر معنوی نیز آثار خوردن غذای حرام، غیرقابل انکار است. در ذیل به برخی از این آثار و پیامدها اشاره می شود:

عدم قبولی عبادات:

پیامبر اعظم (ص) فرمود: «مَنْ أَكَلَ لُقْمَهَ حَرَامٍ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَـلَاهٌ أَرْبَعِینَ لَیْلَهً وَلَمْ تُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَهٌ أَرْبَعِینَ صَبَاحاً وَكُلُّ لَحْمٍ یُنْبِتُهُ الْحَرَامُ فَالنَّارُ أَوْلَیا۳۶۹. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۳۱۴.نماز کسی که لقمه اش حرام است، تا چهل شب قبول نمی شود و تا چهل روز دعای او مستجاب نمی گردد و هر مقدار که بدن انسان از لقمه حرام پرورش یافته باشد، سزاوار آتش و سوختن است.»

تأثیر بر نسل انسان:

امـام بـاقر (ع) می فرمایـد: «إِنَ الرَّجُـلَ إِذَا أَصَابَ مَالًا مِنْ حَرَامٍ لَمْ یُقْبَلْ مِنْهُ حَـجٌّ، وَلَا عُمْرَهٌ، وَلَا صِـلَهُ رَحِمٍ، حَتَّى إِنَّهُ یَفْسُـدُ فِیهِ الْفَرْجا۳۷۰. شیخ طوسی، الأمالی، ص ۶۸۰.کسی که مال حرام به دستش آمده، نه مکه اش، نه عمره اش، نه صله رحمش، هیچ کدام از آنها مقبول نیست و این لقمه، حتی روی نطفه اش اثر می گذارد.»

ص:۱۲۷

قساوت قلب:

امام حسین (ع) خطاب به دشمنان خویش فرمود:«وَیْلَکُمْ مَا عَلَیْکُمْ أَنْ تُنْصِتُوا إِلَیَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِی وَإِنَّمَا أَدْعُوکُمْ إِلَی سَبِیلِ الرَّشَادِ فَمَنْ أَطَاعَنِی کَانَ مِنَ الْمُرْشَدِینَ وَمَنْ عَصَانِی کَانَ مِنَ الْمُهْلَکِینَ وَکُلُّکُمْ عَاصٍ لِأَمْرِی غَیْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِی فَقَدْ مُلِئَتْ بُطُونُکُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَطُبِعَ عَلَی قُلُوبِکُمْ... ۳۷۱۱. خوارزمی، مقتل الحسین (ع) ، ج ۲، ص ۵؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸.وای بر شما! چرا خاموش نمی شوید تا گفتارم را بشنوید؟ من شما را به راه رشد فرامی خوانم؛ هرکه از من پیروی کند، از راه یافتگان و هرکه سرپیچی کند، از هلاک شوندگان خواهد بود و همهٔ شما سرپیچی دارید و ناشنوایید؛ زیرا بخشش هایتان در حرام، منحصر شده و شکم هایتان از حرام پُر گشته و خدا بر دل های شما مُهر زده است.»

. استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.۱۷۵. استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.*. استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.۳۷۲. ابن سعد کاتب واقدی، طبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۶۶.*. استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

حکومت و رفع مشکل مسائل جهان اسلام می پرداخته است؛ با این تفاوت که این امر برای جامعه در قالب دعا وعبادت نمود می یافته است.

این بحث در محورهای زیر سامان می یابد:

مجلس یازدهم

۱. وضعیت جهان اسلام در عصر امام سجاد (ع)

حیات امام زین العابدین (ع) مصادف با دوران رعب و وحشت ناشی از واقعه کربلا و حکومت ظالمانه بنی امیه واقع شده است؛ به نحوی که مردم به این باور رسیده بودند که هرگونه قیام علیه یزید محکوم به شکست است. از طرفی شکست مردم مدینه در «فاجعه حرّه» و شکست مردم مکه در قیام علیه یزید، موجب تغییر رویکرد مسلحانه علیه حاکم ظالم شد. مسعودی در تشریح اوضاع زمان امام می گوید: حضرت سجاد (ع) در زمانی دشوار امامت را بر عهده گرفتند و به صورت مخفی و با تقیه شدید به تربیت انسان ها همت گماردند تا بتوانند مسیر اصلی اسلام و تشیع را در راه خود حفظ کنند.۳۷۳ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۶.۲۱ سال۲۱ سا۷۳۷۴. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴: راوی می گوید امام سجاد (ع) فرمود: «مَا بِمَكَّةَ وَالْمَدِينَهِ عِشْرُونَ رَجُلًا يُحِبُّنَا؛ درمکه و مدینه، بیشتر از بیست نفر از دوستان ما وجودنداشت.» از امامت حضرت با خلافت عبدالملك بن مروان مصادف شده بود۳۷۵. مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۲۴۱.این حاکم ظالم از طریق کشتار و قتل فضایی ترسناك برای دوستداران اهل بیت (ع) به وجود آورده بود و با گماردن حاکمان جابر، انگیزه هرگونه دادخواهی و ندای عدالت خواهی را در دل مردم مظلوم آن زمان خفه کرده بود. دورانی بسیار سخت که در پی شهادت امام حسین (ع) و یارانش به وجود آمده بود، به این سادگی از

ذهن مردم پاک نمی شد. سخت گیری های هشام بن اسماعیل، حاکم وقت مدینه بر خاندان اهل بیت (ع) و دوستدار نش چنان بود که ولید بعد از مرگ پدرش ناچار به برکناری او شد۳۷۶. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۷.لذا در این شرایط امام سجاد (ع) به ناچار از روش دیگری برای تبیین، توسعه و ترویج فرهنگ دینی در تقابل با حاکمان جائر بهره می برد.

۲. دعا؛ بهترین شیوه مبارزه

در اسلام، عبادت دارای ابعاد مختلفی است که متأسفانه فقط به جنبه فردی آن همچون نماز و روزه اشاره شده است؛ در حالی که عبادت در یک نگاه عمیق و موشکافانه علاوه بر بعد فردی، دارای ابعاد فراوان در عرصه های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... است. سیره امامان (ع) سرشار از معارف بلند الهی است که در همه جای زندگی ایشان به چشم می خورد. مناجات با حضرت رب و دعای انسان نیازمند به درگاه آن بی نیاز، خدمت به مردم با هدف رضای پروردگار، همه از سلوک معنوی ایشان در برابر قادر متعال حکایت دارد.

دعا و نیایش برای ائمه معصومین (ع) به مثابه انسان های کامل و نقطه اتصال عالم ناسوت به عالم لاهوت، حلقه وصلی به سوی محبوب است که در هر زمانی برای این ارتباط عاشقانه بهره می بردند. امام کاظم (ع) زندان تاریک را به روشنایی دنیای بیرون برای عبادت ترجیح می داد و این نشان دهنده میل ذاتی ایشان به نقطه نهایی عبادت یعنی بندگی و عبودیت است. دعا و نیایش و عبادت و معنویت برای امام سجاد (ع) نیز بهترین روش برای معرفی معارف اسلامی و مبارزه با طاغوت زمان بوده است.

ص:۱۳۰

ایشان با درک عمیق و با شناختی که از مقتضیات عصر خود داشت، به این نتیجه رسید که بهترین شیوه برای افشاگری فسق وظلم حاکمان و روشن کردن دیدگان عمومی مردم و آشکارکردن عملکرد ظالمانه حکومت، استفاده از سلاح دعا به جای مبارزه مسلحانه است. حضرت در قالب دعا و نیایش، مفاهیم ارزشمندی را برای مردم بازگو می کردند. از جمله روشنگری های حضرت درباره غاصبانه بودن حکومت و بدعت های نامشروع آن، دعای چهل و هشتم صحیفه سجادیه است؛ آنجا که از فرصت روز عید قربان مصادف با روز جمعه استفاده می کند و می فرماید: پروردگارا! این مقام]حکومت[که مخصوص خلفای تو و برگزیدگان تو و جایگاه امنای تو در درجه بلندی است که ایشان را به آن اختصاص دادی، غاصبان آن را به غارت برده اند و تقدیر آن به دست توست، و این تقدیر توست و فرمان تو مغلوب نمی شود و از تدبیر محتومت، به هر گونه که بخواهی و هر جا که بخواهی، کس را یارای تجاوز نیست و تو به هر کاری که اراده کنی داناتری و در آفرینش خود متهم نیستی. پس، برگزیدگان و خلفای تو مغلوب و مقهور شدند و حقشان از کف بشد. اکنون می نگرند که احکامت دگرگون شده و کتابت به یک سو افتاده و فرایض تو به روش تو به جای آورده نمی شود و سنّت های پیامبرت متروک مانده است۳۷۷.
صحیفه سجادیه، دعای ۴۸، ص ۲۳۸.

حضرت در جای دیگر از دعاهای خود به صراحت حکومت وقت را حکومت ظالم می خواند و از خداوند می خواهد تا دستانش را برای برقراری عدل و انصاف در جامعه باز کند تا بتواند سنت متروکه پیامبر اسلام (ص) را با حاکمیت دینی احیا کند. ایشان در دعای ۴ (ع) صحیفه سجادیه در محضر پروردگار عرضه می دارد:

اللَّهُمَّ فَأَوْزِعْ لِوَلِيِّکَ شُکْرَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْهِ، وَ أَوْزِعْنَا مِثْلَهُ فِيهِ، وَ آتِهِ مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِيراً، وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحاً يَسِيرا: بار الها! ولیّ خود را به سپاس آنچه بر او انعام کرد، الهام کن و ما را نیز به شکر نعمت وجود رهبر بر حق ملهم کن و از نزد خویش قدرتی یاری دهنده به او ببخش و درهای کامیابی را سهل و آسان به رویش باز کن؛ وَ أَعِنْهُ بِرُکْنِکَ الْأَعَزِّ، وَ اشْدُدْ أَزْرَهُ، وَ قَوِّ عَضُدَهُ، وَ رَاعِهِ بِعَيْنِکَ، وَ احْمِهِ بِحِفْظِکَ وَ انْصُرْهُ بِمَلَائِکَتِکَ، وَ امْدُدْهُ بِجُنْدِکَ الْأَغْلَب: او را به قوی ترین تکیه گاه خود مدد ده و او را پشت گرم کن و بازویش را توان بخش و به نظر لطف و عنایت خود مراقبت و به حفظ خویش حمایت کن و او را به وسیله ملائکه خود یاری ده؛ وَ أَقِمْ بِهِ کِتَابَکَ وَ حُدُودَکَ وَ شَرَائِعَکَ وَ سُنَنَ رَسُولِکَ، وَ أَحْیِ بِهِ مَا أَمَاتَهُ الظَّالِمُونَ مِنْ مَعَالِمِ دِينِکَ، وَ اجْلُ بِهِ صَدَاءَ الْجَوْرِ عَنْ طَرِيقَتِکَ، وَ أَبِنْ بِهِ الضَّرَّاءَ مِنْ سَبِيلِکَ، وَ أَزِلْ بِهِ النَّاکِبِينَ عَنْ صِرَاطِکَ، وَ امْحَقْ بِهِ بُغَاةَ قَصْدِکَ عِوَجاً وَ أَلِنْ جَانِبَهُ لِأَوْلِيَائِکَ، وَ ابْسُطْ يَدَهُ عَلَى أَعْدَائِکَ: به نیرومندترین سپاهت مدد رسان و کتاب و حدود و شرایعت و سنت های رسولت را به وسیله او بر پادار و آنچه از علائم آئینت را که اهل تجاوز می رانده اند، به وسیله او زنده کن و از برکت وجودش زنگار ستم از طریقت خود پاک فرما و ناهمواری را از جاده خود برطرف کن و به وسیله او آنان را که انحراف از راهت گزیده اند، از سر راه بردار و آنان را که قصد ایجاد کجی دارند، از عرصه حیات ریشه کن فرما و دلش را در حق دوستانت نرم و دستش را بر دشمنات گشوده کن۳۷۸ همان، دعای ۴۷، ص ۲۳۸.

رعب و وحشت از دستگاه حکومت ظالم بنی امیه در دوران امامت حضرت زین العابدین (ع) به گونه ای بوده است که حتی حضرت برای تذکر اشتباه اعتقادی برخی گمراهان، ناچار از تقیه بودند. در روایتی منقول است که روزی

حضـرت در مسـجد رسول خـدا (ص) مشـغول عبادت بودند که شـنیدند: مردمی خداوند عالم را به بندگانش شبیه کرده اند. ایشـان از سـخن این گروه گمراه به هراس افتادنـد و به خود لرزیدنـد. برخاسـته و نزد قبر مطهر رسول خـدا (ص) آمدنـد و با صـدای رسا با پروردگار خویش این گونه به مناجات پرداختند: «بار خدایا! قدرت تو آشـکار گشـته؛ در حالی که هیبت جلال تو پدیـدار نیست؛ از این رو تو را نشـناخته و تو را با انـدازه گیری های مادی اندازه گیرند و بدان چه تو آن گونه نیستی، تو را شبیه سازنـد. بار خـدایا! همانا من از کسانی که تو را به مانند مادیات شبیه سازند، بیزارم، خداوندا! چیزی همانند تو نیست و تو را درک ننموده اند... .۳۷۹. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۵۳.

با دقت در این دعا درمی یابیم که چگونه حضـرت برای موعظه و ارشاد مجبور به تقیه بود ه و مواعظ خود را در قالب دعا بیان می فرموده اند.

۳. معرفت و انگیزه عبادت در سیره عبادی امام (ع)

بالاـترین درجه عرفـان برای یـک انسان کامل ارتباط با خالق بی همتا و خوف از محضـر پروردگار در تمامی لحظات زنـدگی است؛ زیرا اگر قلب انسـان منور به نور ایمان شود، آثار آن نیز در صورتش ظاهر می شود؛ لـذا در هر حالی خود را در محضـر ربوبیش حاضـر و خداونـد را ناظر به کردارش می بینـد و قلب و زبانش همیشه در ذکر اوست و از یادش یک لحظه غافل نمی شود. امام سجاد (ع) در تمامی لحظات زندگی اش چنین بود. حلقه گمشده وصال خویش به سوی معبود را در عبادت او می دیـد و از هر فرصتی برای رسـیدن به آن دریغ نـداشت. ایشـان عبـادت را از کورکورانه و بـا ترس از عقـاب یـا شوق به نعمات بهشتی انجام

نمی دادنـد؛ بلکه خداونـد را شایسـته بنـدگی می دانسـتند. ایشان از انگیزه خود برای عبادت و پرسـتش خدای متعال چنین می فرمایند: من دوست ندارم که عبادتم را به انگیزه و اغراض شخصـی خود و برای رسـیدن به ثواب های آن انجام دهم که مانند بنـده طمعکـار باشم که اگر خواسته اش تأمین شود، عملش را انجام می دهـد؛ وگرنه رها می کنـد نیز دوست نـدارم که مانند بنده بد، وظیفه نشناس باشم که اگر ترس از مواخذه و کیفر نداشته باشد، هیچ کاری نمی کند. از حضرت سؤال شد: پس شما به چه انگیزه ای خـدا را عبـادت می کنیـد؟ فرمـود: این نعمت هـا و الطـاف فراوان بـاعث می شـود که او را مسـتحق عبـادت و سزاوار پرستش بدانم ۳۸۰. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۹۸.

۴. سیره امام سجاد (ع) در عبادت

اشاره

امام سجاد (ع) را آقا و سرور عبادت کنندگان می خوانند؛...۳۸۱. همان، ج ۴۶، ص۷.افظ رجب برسی می سراید:

هذا بَقِيَّهُ آلِ اللّهِ سَيِّدُ أهْل الأ ***** رْضِ زَيْنُ عِبادِ اللّهِ كُلُّهُمُ

او باقی مانده آل الله و بزرگ اهل ولاست ***** سید زمینیان زینت تمام بندگان خدا

نَجْلِ الحُسَـيْنِ الفَتى الباقى وَ وارِثِهِ ***** وَالسَّيِّدِ الْعابِدِ السَّجّادِ فى الظُّلَمِ...۳۸۲. حافظ برسـی، مشارق أنوار اليقين فی أسرار أمير المؤمنين، ص ۳۷۵.

فرزند جوانمرد باقیمانده و وارث امام حسین ***** و سرور و عابد و سجاد در تاریکی های شب

نماز در سیره عبادی امام (ع)

در حالات آماده شدن ایشان برای نماز آورده اند که آن حضرت هرگاه می خواست اراده نماز کند و برای وضو مهیا می شد؛ رنگش زرد می شد؛ عرض کردند که یابن رسول الله! چرا در موقع وضو حال شما تغییر می کند؟ می فرمود: می دانید، برای رسیدن به خدمت چه کسی خود را مهیا می کنما۳۸۳. فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۸۸.در روایت دیگر نقل شده است که حضرت سجاد (ع) در اوقات نماز، رنگ مبارکش متغیر و اثر طپش و لرزه در بدن مبارک او هویدا می شد. سبب این حالت را از او جویا شدند، فرمودند: خداوند در قرآن فرموده است: فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَا۳۸۴. هود، آیه ۱۱۲.به یاد آر نماز و سایر عبادات را آن چنان که به آن امر شدی.» می ترسم که آن نمازی که من به جا می آورم، موافق رضای پروردگار عالم نباشد۳۸۵. شهید ثانی، شرح مصباح الشریعه، ص ۱۸۷.امام باقر (ع) در وصف نماز پدر بزرگوارشان می فرماید: موقعی که علی بن حسین (ع) به نماز بر می خاست، رنگ صورت او دگرگون می شد و چون به سجده می رفت تا از فشار سجده، سر و جانش در عرق نمی شد، سر برنمی داشت۳۸۶. کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۱۱۱.

حضرت زین العابدین (ع) در اوصاف نمازگزاران، روایتی را از جد بزرگوار خود علی (ع) نقل می فرمایند: روزی ایشان نماز گزاردند و در جای خود نشستند]و مشغول عبادت شدند[تا آن گاه که آفتاب طلوع کرد؛ بعد از آن متوجه مردم شد و فرمود: به خداوند سوگند! گروهی قبل از ما گذشتند که همواره خدا را سجده می کردند. آنها در حال قیام و سجده، خدا را پرستش می کردند]در حالی که[چهره ها و زانوهای خود را بر زمین می گذاشتند، گویا صدای آتش در گوش

آنها نواخته می شـد، هنگامی که نام خـدا به میان می آمـد، مانند درختان می لرزیدند.۳۸۷ عزیزالله عطـاردی قوچانی، ایمان و کفر (ترجمه جلد ۶۴ بحار الأنوار) ، ج ۱، ص ۳۰۱.

روایات فراوانی بر اهمیت بوی خوش و معطر بودن وارد شده است؛ تا آنجا که آن را از اخلاق پیامبران دانسـته اند۳۸۸. کلینی، الکافی، ج ۱۱، ص ۳۱۰.عبد اللّه بن حارث می گوید:

علیّ بن الحسین (ع) شیشه مشکی در نمازخانه خود داشت. هر گاه برای ادای نماز به آنجا داخل می شد، اندکی از آن برمی داشت و به خود می مـالید۳۸۹. همان، ج ۱۳، ص ۲۰۳.ایشـان بنـا به فرمایش امام صادق (ع) در هنگام نماز خشن ترین لباس هـا را بر تـن می کرد۳۹۰. محمـدباقر مجلسـی، بحار الأنوار، ج ۴۷، ص۴۲.شدت علاقه حضـرت به عبادت به خصوص فریضـه نماز چنان بود که عمرو بن شـمر از جابر جعفی از امام باقر (ع) روایت می کند که آن حضرت (ع) فرمود: علی بن حسین (ع) در هر شـبانه روز هزار رکعت نماز می خوانـد و]هنگام نماز چنان از خود بیخود می شـد که[باد او را همانند خوشه گندم به این سو و آن سو می برد۳۹۱. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۳ .عبدالله بن علی بن حسین می گوید: پدرم در شب آن قدر نمـاز می خوانـد کـه دیگر از خسـتگی نمی تـوانست بـه روی پـای خـود بایسـتد؛ آن گـاه بـه طرف رختخواب می رفت۳۹۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۰۰.در روایت دیگر امام باقر (ع) می فرماید: پانصد درخت خرما داشت که کنار هر کدام دو رکعت نماز می خواند۳۹۳. همان، ج ۴۶، ص ۸۰.

حضـرت بر عبـادت علاـقه وافری داشـته است؛ امـا ایشـان همه اینهـا را در برابر عبـادت جـد بزرگوارشـان علی (ع) ناچیز می دانستند. روزی فرزند بزرگوارشان امام

باقر (ع) بر او وارد شدند؛ مشاهده کردند: پدرش از فرط عبادت کاملًا چهره اش تغییر کرده و از بیداری شب ها صورتش زرد شده و از گریه کردن چشم هایش ورم کرده و پیشانیش از کثرت سجود پینه بسته و پاهایش از اثر قیام برای نماز ورم کرده است. حضرت امام باقر (ع) فرمود: من هنگامی که پدرم را در این حال مشاهده کردم، از مشاهده وضعیت او متأثر شدم و گریه کردم. پدرم در این حال در فکر فرو رفته بود؛ پس از مدتی متوجه من شد و گفت: ای پسرک من! بعضی آن اوراق را به من بده که در آنها عبادت علی (ع) را نوشته اند. من کتاب ها را به پدرم دادم و او مقداری از آنها را قرائت کرد؛ پس از این کتاب را با ناراحتی کنار گذاشت و فرمود: کدام شخص توانایی دارد، عبادت علی بن ابی طالب (ع) را انجام دهدا۳۹۴. فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۸۷.

روزه در سیره عبادی امام (ع)

یکی از ویژگی های خاص امام سجاد (ع) امساک و روزه داری ایشان درطول زندگیشان بود. علاقه وافر ایشان به عبادت به خصوص در حال گرسنگی از خصوصیات و سیره همیشگی عبادی ایشان به شمار می رفت. از کنیز حضرت پرسیدند: امام را درطول سال های زندگی چگونه یافتی؟ گفت: خلاصه بگویم یا طولانی؟ گفتند: نه؛ مختصر. گفت: هرگز روز برایش غذا نیاوردم[پیوسته روزه داشت[و هرگز شب برایش رختخواب نگستردم]شب ها پیوسته به عبادت مشغول بود[۳۹۵. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۶۷.امام صادق (ع) می فرماید: جد بزرگوارم، امام زین العابدین (ع) خیلی زیاد عبادت می کرد. روزها روزه داشت و شب ها به قیام به سر می برد؛ به

گونه ای که باعث بیماری حضرتش شد۳۹۶. همان، ص ۶۱.

امام صادق (ع) در بیان روزه داری ایشان می فرماید که جد بزرگوارشان امام سجاد (ع) روزه دو ماه شعبان و ماه رمضان را موجب توبه در پیشگاه خداوند متعال می دانستند.۳۹۷ کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۴۵: «كَانَ عَلِی بْنُ الْحُسَـيْنِ (ع) يَصِلُ مَا بَيْنَ شَعْبَانَ وَرَمَضَانَ وَيَقُولُ صَوْمُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةٌ مِنَ اللَّهِ.»

امام سجاد (ع) با فرارسیدن ماه مبارک رمضان از آن با اوصاف کریمه ای همچون ماه توبه، ماه مغفرت و رحمت، ماه آزادی از آتش جهنم و ماه رسیدن به بهشت یاد می کردند و از خداوند متعال می خواستند که ایشان را در این ماه مبارک به عبادت و طاعت موفق بدارد۳۹۸. همان، ص ۴۰۳.ایشان در این ماه به دعا و مناجات و کثرت استغفار سفارش می کردند و می فرمودند:«فَأَمَّا الـدُّعَاءُ فَيُـدْفَعُ بِهِ عَنْكُمُ الْبَلَاءُ وَ أَمَّا الِاسْـتِغْفَارُ فَيَمْحَى ذُنُوبَكُمْا۳۹۹. همان، ص ۴۴۰.دعا بلاها را از شما دور و استغفار گناهان شما را محو می کند. »

درباره حالات آن حضرت در ماه مبارک رمضان آورده اند که وقتی این ماه فرا می رسید، ایشان جز به دعا و تسبیح و استغفار لب به سخن نمی گشودند: «كَانَ عَلِيُ بْنُ الْحُسَـيْنِ (ع) إِذَا كَانَ شَـهْرُ رَمَضَانَ، لَمْ يَتَكَلَّمْ إِلَّا بِالـدُّعَاءِ وَ التَّسْبِيـحِ وَ الِاسْـتِغْفَارِ وَ التَّكْبِيرِ، فَإِذَا أَفْطَرَ، قَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ شِـئْتَ أَنْ تَفْعَلَ، فَعَلْتَ؛...۴۰۰. همان، ص ۴۴۱.و وقتی افطار می کردند، به پیشگاه باری تعالی این گونه دعا می کردند که بار خدیا! هر آنچه به صلاح می دانی، در حق بنده خود روا دار.»

در فضیلت اطعام روزه داران همین بس که پیامبر عظیم الشان اسلام سفارش بسیاری بر آن کرده و ثواب آن را معادل با آزادکردن بنده و آمرزش گناهان گذشته دانسته اند۴۰۱. شیخ صدوق، کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۷۳.حضرت زین العابدین (ع) با تمسک بر سیره جد بزرگوارشان هنگامی که روزهای روزه داری فرا می رسید، می فرمود تا گوسفندی را ذبح می کردند و اعضایش را تقطیع می کردند و آن را می پختند؛ پس شامگاهان به روی دیگ ها خم می شد تا در حال روزه داشتن بوی آن را بیابد و آن گاه می فرمود: کاسه ای بیاورید، برای خانواده فلان از این غذا بکشید؛ برای خانواده فلان غذا بکشید تا همگی آن به پایان می رسید؛ پس آن گاه نانی و خرمایی می آوردند و شام آن امام همان بود۴۰۲. همان، ص ۴۷۲.

حج در سیره عبادی امام (ع)

حج یکی از عباداتی است که بسیار بر آن سفارش شده است. امام سجاد (ع) بسیار بر این امر تأکید و سعی فراوان برای به جا آوردن آن داشته اند. ایشان درباره اهمیت برپایی حج می فرمایند: حج و عمره به جای آورید تا بدن هایتان سالم و روزی تان وسیع و ایمانتان شایسته شود۴۰۳. شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۴۷.اهمیت سفر حج آن قدر زیاد بوده است که حضرت به کسانی که توفیق تشرف نداشتند، می فرمایند: ای گروه کسانی که حج نکرده اید، حاجیان را چون از سفر بازگردند با آغوش و روی باز و چهره خندان استقبال کنید، دستشان را بفشارید و ایشان را بزرگ دارید۴۰۴. شیخ صدوق، کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۶۹.در این صورت در پاداش آنان شریک و سهیم خواهید شد۴۰۵. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۱۱.دت علاقه امام زین

العابدین (ع) به سـفر معنوی حج چنان بود که زراره از امام باقر (ع) نقل می کند که امام سـجاد (ع) ماده شتری داشت که ۲۲ سفر بر او به حج رفته و یک تازیانه به او نزده بود۴۰۶. همان، ج ۲، ص ۵۱۵.

تشرف به سـفر حـج آن قـدر برای ایشان دارای اهمیت بود که هرگاه مهیای سـفر حج یا عمره می شد، وضو می ساختند و دو رکعت نماز می گزاردنـد و بعـد از قرائت سوره های حشـر، الرحمن، مُعوذتین و توحیـد به بارگاه ربوبی مناجات می کردنـد و خیر دنیا و آخرت را از محضر پروردگار مسألت می داشتند.۴۰۷ همان، ج ۶، ص ۶۰۳.

در حالات معنوی حضـرت در ایام حج آورده اند که هنگام محرم شدن با قرائت تلبیه و ندای «لبیک» از هوش رفتند و از بالای نـاقه بـه زمین افتادنـد. وقـتی علت را از ایشـان جویـا شدنـد، فرمودنـد: از ترس آنکه پروردگارعـالم در جـواب لـبیکم بگویـد: «لالبیک و لاسعدیک»۴۰۸. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۳۳۷.

سعی حضـرت بر آن بود که هنگـام سـفر حـج بهترین توشه ها را به همراه خود بر دارد. عبـد اللّه بن سـنان از امام صادق (ع) روایت می کنـد: چون امـام سـجاد (ع) به سـفر و حـج عمره می رفت، از بهترین توشه هـاماننـد بـادام و شـکر و آردهای نرم محمص و محلی برمی داشت۴۰۹. کلینی، الکافی، ج ۱۵، ص ۶۸۱.

محمـد بن ابی حمزه درباره گریه های ایشان در نماز از پـدرش نقل می کنـد: شبی حضـرت علی بن الحسـین (ع) را در کنار خانه کعبه دیـدم که نماز می خواند و قیام آن را طول داد؛ تا به حدی که گاهی بر پای راسـتش و گاهی بر پای چپ تکیه می داد؛ سپس شنیدم با صدایی مانند شخص گریان می گفت:

ای آقای من! آیا مرا عذاب کنی با اینکه دوستی تو را در دل دارم؟ هر آینه به عزتت سوگند! اگر چنین کنی میان من و مردمی جمع کنی و مرا با مردمی گرد آوری که دیر زمانی به خاطر تو با آنان دشمنی ورزیده ام۴۱۰. همان، ج ۴، ص ۵۴۹.

طاوس یمانی گوید: در شبی وارد حجره شدم. در این هنگام علی بن حسین (ع) وارد شد. وی مدتی نماز خواند و پس از آن به سجده رفت. گفتم: اینک مرد صالحی از خاندان نبوت به سجده رفته و لازم است، گوش دهم تا وی در سجده چه می گوید. پس از این گوش فرا دادم. حضرت می گفت: «عُبَيْدُكَ بِفِنَائِكَ مِسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ فَقِيرُكَ بِفِنَائِكَ سَائِلُكَ بِفِنَائِكَ يَسْأَلُكَ؛ بنده کوچکت به در خانه ات آمده، بیچاره آستانت به درگاه تو آمده، فقیر تو به سویت آمده، درخواست کننده درگاهت سر به آستانت نهاده است.» ابن طاوس گوید: من این جملات را در هر گرفتاری که خواندم، خداوند او را رفع کرد.۴۱۱ فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۸۹.

در وصف هیبت و عظمت حضرت سیدالساجدین (ع) در سفر حج روایات فراوانی داریم. برای نمونه هنگامی که ایشان حج به جا می آورد، تمام دیدگان مردم مکه محو تماشای شخصیت بزرگ و باعظمت ایشان شده بود. نقل است که هشام به عبدالملک روزی در مسجد الحرام در حال طواف بود و کثرت جمعیت مانع طواف وی شد. ناگاه دید، امام سجاد (ع) طواف می کند و مردم برای وی راه باز می کنند. وی در پاسخ همراهان خویش که از هویت امام سجاد سؤال می کردند، خود را به نادانی زد و پرسید: نمی دانم، این جوان کیست؟ فرزدق، شاعر معروف اهل بیت (ع) در آنجا بود؛ پس در همان لحظه برای معرفی آن بزرگوار اشعاری بسیار پر معنا و مفهومی در وصف ایشان سرود:

هَذَا الَّذِی تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطْأَتَهُ **** وَ الْبَیْتُ یَعْرِفُهُ وَ الْحِلَّ وَ الْحَرَم

این مرد کسی است که سنگریزه های مکه جای پای او را می شناسند، خانه کعبه و بیابان های حجاز از حل و حرم او را می شناسند.

هَذَا ابْنُ خَیْرِ عِبَادِ اللَّهِ کُلِّهِمُ **** هَذَا التَّقِیُّ النَّقِیُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

این فرزند بهترین همه بندگان خدا است، این همان مرد پرهیزکار و پاکیزه و پاکی است که نشانه]خداوند در زمین[است.

یَکَادُ یُمْسِکُهُ عِرْفَانَ رَاحَتِهِ **** رُکْنُ الْحَطِیمِ إِذَا مَا جَاءَ یَسْتَلِم

هنگامی که برای دست مالیدن و بوسیدن حجر الاسود می آید، نزدیک است رکن حطیم]که میان حجر الاسود و درب کعبه است[به خاطر آشنایی با آن دست، آن را نگهدارد.

إِذَا رَأَتْهُ قُرَیْشٌ قَالَ قَائِلُهَا **** إِلَی مَکَارِمِ هَذَا یَنْتَهِی الْکَرَم

هرگاه قریش او را دیدار کنند، گوینده ایشان گوید: به جوانمردی ها و بزرگواری های این مرد کرم و جوانمردی پایان پذیرد۴۱۲. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۹.

ص:۱۴۲

پیوست های تبلیغی*. پژوهشگر حوزه علمیه قم.۱۹۳*. پژوهشگر حوزه علمیه قم.۱*. پژوهشگر حوزه علمیه قم.۴۱۳. سید محمود هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه، ج ۲، ص ۳۳۶.*. پژوهشگر حوزه علمیه قم.

ص:۱۴۳

انتساب به چیزهای مقدس و با عظمت مانند جلد و قاب قرآن و مشاهد مشرفهٔ معصومین (ع) .

۲. تبرک جستن به نام های امامان، با نوشتن برکفن مستحب است۴۱۴. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴، ص ۲۲۵؛ محمدکاظم یزدی عروه الوثقی، ج ۱، ۴۱۷۱. محسن حکیم، مستمسک العروه، ج ۱، ص ۲۷۱.

۳. نامگذاری فرزندان به نام های ائمه و انبیاء و اوصیای الهی به جهت تبرک مستحب است۴۱۵. همان، ج ۳۱، ص ۲۵۴.

۴. تبرک جستن به دفن جنازه در مشاهد مشرفه، هرچند با انتقال میت به آن مکان ها مستحب است۴۱۶. سید محمود هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه، ج ۱، ص ۸۵.

۵. تبرک جستن به مشاهد مشرفهٔ معصومین (ع) مستحب است.

۶. تبرک جستن به نیم خوردهٔ مؤمن مستحب است۴۱۷. محسن حکیم، مستمسک العروه، ج ۱، ص ۲۷۱.

۷. تبرک جستن به قرآن با نوشتن آن بر کفن و مس کلمات و حروف آن مستحب است۴۱۸. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴، ص ۲۲۷؛ محمدکاظم یزدی، عروه الوثقی، ج ۱، ص ۱۹۵.

۸ . تبرک جستن به مهر، بعد از نماز مستحب است۴۱۹. سید محمود هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه، ج ۲، ص ۳۳۷.

۹. تبرک جستن به آب زمزم با نوشیدن و همراه بردن، مستحب است۴۲۰. همان.

۱۰. تبرک جستن به کعبه و ارکان آن، به ویژه رکن حجرالأسود و رکن یمانی مستحب است۴۲۱. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۳۶۱.

ص:۱۴۴

۱۱. تبرک جستن به غذاهای اهل بیت (ع) مستحب است۴۲۲. «إِذَا وُضِعَتْ مَوَائِدُ آلِ مُحَمَّدٍ (ع) حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ... وَ لِمَنْ أَكَلَ مِنْ طَعَامِهِمْ... .» (محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۳۲۹)

روضه خوانی

روضه ورود کاروان به کربلا

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى اولاد الحسین (ع) وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِين۷۵۰۲. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۷۸.

کاروان اهل بیت (ع) روز پنجشنبه دوم محرم سال شصت و یک هجری وارد سرزمین کربلا شد۵۰۳. شیخ مفید، الإرشاد، ص ۳۸۶.

امام پرسید: نام این سرزمین چیست؟ گفتند: «طفّ». ساحل فرات سپس پرسید آیا نام دیگری دارد؟ گفتند: کربلا! پس آن حضرت فرمود: خدایا پناه می برم به تو از کرب وبلا (غم و مشقت) سپس فرمود: «هَاهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَ مَسْفَكُ دِمَائِنَا وَ هُنَا مَحَلُّ قُبُورِنَا۵۰۴». سیدبن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۳۵.اینجا (واپسین) منزلگاه ها و محل ریختن خون ما و محل قبر ما است که جدم رسول خدا (ص) من را چنین حدیث کرده است.

بار بگشایید اینجا کربلا است **** آب و خاکش با دل و جان آشنا است

ص:۱۴۵

بار بگشایید خوش منزل گهی است ***** تا به جنت زین مکان اندک رهی است

ام کلثوم نزد برادر آمد و عرض کرد: برادرم این بیابان، خوفناک است، امام فرمود: خواهرم! هنگام رفتن به غزوهٔ صفین در همین جا با پدرم فرود آمدیم، پدرم سرش را روی دامن برادرم حسن (ع) گذاشت، و ساعتی خوابید و من حاضر بودم، پدرم بیدار شد و گریه کرد، برادرم حسن (ع) پرسید: چرا گریه می کنی؟ پدرم فرمود: گویا در خواب دیدم این بیابان دریایی از خون است، و حسین (ع) در آن غرق شد و فریادرس می طلبید و کسی به فریاد او نمی رسید. سپس پدرم به من رو کرد و فرمود: هنگامی که چنین حادثه ای رخ داد، چه کار می کنی؟ گفتم: صبر می کنم، که جز صبر چاره ای نیست۵۰۵. حائری طبرسی، معالی السّبطین، ج ۱، ص ۲۸۶.

آری، روز دوم وارد کربلا شدند. عقیلهٔ بنی هاشم می خواست پیاده شود همهٔ محرم ها دور و برش را گرفتند؛ عباس، قاسم و همهٔ برادرانش آمدند یا بقیه الله! این یک فرود بود، یک خروج هم صبح روز یازدهم این قافله خواست از کربلا حرکت کند. زینب یک به یک کودکان را سوار کرده اما وقتی نوبت به خودش رسید، محرمی نبود تا او را سوار نماید، و جوانان بنی هاشم همه شهید شده بودند و حضرت علی بن الحسین (ع) هم در غل و زنجیر بود. پس با زبان حال به برادر خطاب کرد و گفت:

محرم زینب، رسیده وقت سواری ***** بر شتر من نه محمل و نه عماری

یا که خودت خیز یا که اکبر و عباس ***** یا که به لشگر بگو روند کناری

ص:۱۴۶

روضه حضرت رقیه (س)

هنگامی که کاروان اسیران وارد شام شدند، یزید آنها را در محل خرابه ای جای داد.

زنان اهل بیت، جریان شهادت امام حسین (ع) و یاران و جوانان بنی هاشم و اصحاب را از کودکان مخفی نگاه داشته به آنها می گفتند: پدرانتان به مسافرت رفته اند.

امام حسین (ع) دختری خردسال داشت: شبی از خواب بیدار شد و در حالی که سخت پریشان بود، جویای پدر شد و گفت: پدرم کجاست که من اکنون او را دیدم؟

زنان و اسیران وقتی سخن او را شنیدند، گریستند و دیگر کودکان ناله سر دادند. صدای ناله و شیون آنان بلند شد و یزید از خواب بیدار شد و پرسید: این صدای گریه از چیست و این ناله و زاری از کجاست؟

گفتند: کودکی از کاروان اسیران اهل بیت (ع) پدر را در خواب دیده و او را طلب می کند.

دستور داد تا سر پدرش حسین (ع) را نزد او ببرند. پس آن سر مقدس را در طبقی قرار داده و روپوشی بر آن کشیدند و نزد آن کودک بردند. کودک پرسید این چیست؟ گفتند: این همان مقصود و مراد توست آن کودک روپوش را برداشت و چون دیدگانش به سر مبارک پدر افتاد، ناله ای از عمق دل کشید و بی تاب شد.

بابا چرا دیر آمدی در کنج ویران **** کردی فراموش ای پدر حال یتیمان

ای رأس پرخون پدر منزل مبارک **** کردی در این ویران گذر منزل مبارک

ص:۱۴۷

دارم خجالت از تو ای شاه حجازی **** باید که در ویرانه ام امشب بسازی

نه شمع و فرشی تا کنم مهمان نوازی **** جز خشت خاکی زیر سر منزل مبارک

سر مبارک را در بغل گرفت می گفت: «یا أبَتاهُ، مَنْ ذَا الَّذی قَطع وَرِیدَیْکَ؛چه کسی رگ های گردنت را برید.»

«یا أبَتاهُ، مَنْ ذَا الَّذی خَضَبکَ بِدِمائکَ؛ بابا چه کسی موی تو را به خونت رنگین کرد؟!

«یا أبتاهُ مَنْ ذَا الَّذی أَیتَمَنی عَلی صِغَر سِنّی؛ بابا چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد.۵۰۶. کامل بهایی، ج ۲، ص ۱۷۹.

آنگاه لب کوچک خود را بر لب های پدر نهاد و گریه شدیدی کرد و از هوش رفت، هر چه کوشش کردند به هوش نیامد و این کودک یتیم خردسال در شام از دنیا رفت۵۰۷.شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۴۵۶.

روضه حُرّ

زمانی که حرّ از کوفه بسوی کربلا روانه شد، شنید هاتفی صدا می زند: حرّ، مژدهٔ بهشت برای توست. با تعجب گفت: من به جنگ امام حسین (ع) می روم و این بشارت برای چیستا۵۰۸. شیخ محمدتقی شوشتری، قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۰۳.آری، آن زمان رسید، حرّ خود را بین بهشت و جهنم می بیند.

نزد امام حسین (ع) آمد عرض کرد: فدایت گردم ای پسر پیغمبر (ص) من بودم تو را از بازگشت منع کردم، و گمان نمی کردم کار به اینجا بکشد، من از کار خود پشیمانم و به سوی خدا توبه می کنم.

این درِ تو مقصد و مقصودِ ما **** وی رخ تو شاهد و مشهود ما

یار شو ای مونس غمخوارگان **** چاره کن ای چاره بیچارگان

چارهٔ ما ساز که بی یاوریم **** گر تو برانی به که رو آوریم

امام (ع) توبه حرّ را پذیرفت، حرّ به سوی میدان رفت و در برابر لشگر عمرسعد ایستاد، خطبه ای خواند و آنها را سرزنش کرد و خطاب به لشگر گفت: رفتار بدی با ذرّیهٔ پیامبر (ص) کردید، خداوند در روز عطش قیامت، سیرابتان نکند. دشمن او را هدف تیر قرار داد، و حرّ بسوی امام بازگشت و در محضر امام ایستاد۵۰۹. فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۲۹؛ شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۲.

تا اینکه به اذن امام (ع) وارد نبرد شد آن قدر جنگید تا دشمن او را از اسب به زمین انداخت آن لحظه آخر چشم باز کرد مولای خود را بالای سرش دید. امام (ع) خون صورت حرّ را پاک می کرد و می فرمود: «أَنْتَ الحُرُّ کَما سَمَّتْکَ أُمُّکَ حُرّاً فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَها۵۱۰. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴ ۱۵.تو آزاده ای همانگونه که مادرت تو را آزاد نامید، تو در دنیا و آخرت آزاد هستی.»

روضه حضرت قاسم (ع)

السَّلَامُ عَلَی الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ، الْمَضْرُوبِ هَامَتُهُ، الْمَسْلُوبِ لَامَتُهُ،

ص:۱۴۹

حِینَ نَادَی الْحُسَیْنَ عَمَّهُ فَجَلَی عَلَیْهِ عَمُّهُ کَالصَّقْر۷۵۱۱. ابن مشهدی، المزار الکبیر، ص ۴۹۰.

قاسم، برادر زاده امام (ع) اذن میدان خواست، ولی امام (ع) به او اذن نداد. قاسم دست و پای عموی خود را بوسید تا اذن گرفت. اما هنگامی که خواست به سوی میدان برود، امام (ع) بر او نظری انداخت و برادر زاده اش را در بغل کرد هر دو گریستند تا از هوش رفتند.

قاسم وارد میدان شد. حمید بن مسلم گوید: نوجوانی را دیدم سوار بر مرکب که پای او به رکاب نمی رسید و بند یکی از کفش هایش باز بود و فراموش نمی کنم که بند کفش چپ او باز بود و صورت او همانند پاره ماه بود. حمله ای به طرف دشمن کرد و بین او و دشمن جنگ در افتاد تا اینکه مردی از قبیله ازد به نام عمرو بن سعد کنار من بود، گفت: من اکنون رفته و این نوجوان را به قتل می رسانم. من او را از این کار منع کردم، اما نپذیرفت و بر او حمله کرد و قاسم را از اسب بر زمین افکند.

در این لحظه عمویش را صدا زد و امام (ع) همانند پرنده شکاری به سرعت به سوی قاسم آمد. اما هنگامی که بر بالین او رسید، آن مرد ازدی را دید که قصد کشتن قاسم را دارد. پس بر او حمله کرد و شمشیری بر او زد که دستش قطع شد. آن مرد فریاد زد و از سپاه کوفه استمداد کرد و آنها هم به یاری او شتافتند. در ادامه حمید بن مسلم می گوید. وقتی غبار میدان فروکش کرد دیدم: امام (ع) بر بالین قاسم ایستاده و قاسم پاها را به زمین می زند و در حال جان دادن بود. پس گوش دادم و شنیدم که خطاب به قاسم (ع) می فرمود: «یَعَزُّ وَاللَّهِ عَلَی عَمِّکَ أَنْ تَدْعُوَهُ فَلَا یُجِیبَکَ أَوْ یُجِیبَکَ فَلَا یُعِینَکَا۵۱۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۵.بر عمویت سخت است که او را بخوانی و او تو را پاسخ ندهد و یا اجابت کند وقتی که سودی برای تو نداشته باشد.»

مزد حسن را به تو پرداختند **** اسب به گلگون بدنت تاختند

کاش نمی دید عمو پیکرت **** تا ببرد هدیه بر مادرت

کاش نمی دید تو را این چنین **** جان دهی و پای زنی بر زمین

حمید بن مسلم می گوید: سپس امام (ع) قاسم را به سینه چسباند و او را برداشت. من با خود گفتم! حسین (ع) بدن قاسم را کجا می برد؟ دیدم او را آورد و در کنار جسد جوانش علی بن الحسین قرار داد.

روضه حضرت علی اصغر (ع)

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ الطِّفْلِ الرَّضِيعِ الْمَرْمِيِ الصَّرِيعِ الْمُتَشَحِّطِ دَماً الْمُصَعَّدِ دَمُهُ فِي السَّمَاءِ الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حَجْرِ أَبِيهِ لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ حَرْمَلَةَ بْنَ كَاهِلٍ الْأَسَدِيّ۷۵۱۳. همان، ص ۶۶.

امام حسین (ع) پس از شهادت انصار و اهل بیتش نزد اهل حرم آمد و به خواهر فرمود: «وَ قَالَ لِزَيْنَبَ نَاوِلِينِي وَلَدِيَ الصَّغِيرَ حَتَّى أُوَدِّعَهُا۵۱۴. سیدبن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۱۷. فرزند کوچک من را بیاور تا با او وداع کنم.» زینب (کودک خردسال را نزد امام (ع) آورد، اما تا خواست آن کودک را ببوسد تیری بر گلوی آن کودک خورد و به شهادت رسید۵۱۵. همان.

«فَذُبِحَ الطِّفْلُ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُن» تیر حرمله بن کاهل گوش تا گوش او را برید. و امام (ع) خون گلوی آن طفل را گرفته و به آسمان پاشید۵۱۶. حائری طبرسی، معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۲۴.

و فرمود: «هَوَّنَ عَلَیِّ مَـا نَزَلَ بِی أَنَّهُ بِعَیْنِ اللّهِ» آسان کرد بر من این مصـیبت را اینکه در محضـر و دیـد خـدای تعالی است۵۱۷. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۳۴۹.

سپس ندایی شـنید از آسـمان: «دَعْهُ یا حُسَینُ؛ فَإِنَّ لَهُ مُرضِعاً فِی الجَنِّها۵۱۸. ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۱۴۳. بگذار او را که شیردهنده ای در بهشت برای او می باشد.»

سپس امـام (ع) آن کودک به خون آغشـته را نزدیـک خیمه آورد و قبر کوچکی را حفر کرد و او را با همان حالت به خاک سپرد۵۱۹. مقتل امام حسین (ع) و یاران، ترجمه نفس المهموم، علی نظری منفرد، ص ۴۲۵.

غم مخور ای بهترین همراز من **** غم مخور ای آخرین سرباز من

غم مخور ای کودک خاموش من **** قتلگاهت می شود آغوش من

غم مخور ای اصغر نیکو وَشَم **** من خودم تیر از گلویت می کشم

مخفی از چشم زنان دل پریش **** می کنم قبر تو را با دست خویش

می گذارم صورتت را روی خاک **** تا زخاک آید ندای عشق پاک

روضه حضرت علی اکبر (ع)

السَّلَامُ عَلَیْکَ یَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَابْنَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَابْنَ

الْحَسَنِ و الْحُسَيْنِ وَ السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ مِنْ سُلَالَهِ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيل ۷۵۲۰. ابن مشهدی، المزار الکبیر، ص ۴۸۷.

پس از شـهادت یاران و اصـحاب امام (ع) نوبت به فداکاری و ایثار بنی هاشم رسـید هنگامی که بنی هاشم در رفتن به میدان نبرد، با یکدیگر وداع می کردند علی اکبر از ایشان پیشی گرفت و نزد پدر آمد از امام (ع) اجازه میدان خواست. امام حسین (ع) بدون درنگ به فرزندش اجازه میدان داد.

گه دلم پیش تو و گه پیش اوست **** رو که در یک دل نمی گنجد دو دوست

آنگاه امام (ع) در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، رو بسوی آسمان کرد و گفت: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِکَ (ص) ۵۲۱۱. سیدبن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۱۳. بار خدایا تو بر این گروه گواه باش به راستی جوانی به سوی آنها رفت که شبیه ترین مردم در خلقت و رفتار و گفتار به رسول تو بود.»

و هر گـاه دیـدن پیـامبر (ص) را اشتیـاق می نمودیم، به او نظر می کردیم. پس نگـاهی مأیوسـانه بر او نمود و فرمود: ای پسـر سعد! خدا رحم تو را قطع نماید چنان که رحم مرا قطع کردی آنگاه علی به سوی میدان آمد.

پس جنگ شدیـدی کرد و دلاورانه نبرد نمود ولی پس از چنـدی عطش بر او غلبه کرد و نزد پـدر بازگشت و گفت: ای پـدر! «الْعَطَشُ قَتَلَنِی وَ ثِقْلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِیا ۵۲۲. ابن نمـا، مثیر الأحزان، ص ۶۹.تشـنگی مرا کشـت و سـنگینی آهن مرا به تعب آورد. آیا ممکن است جرعه آبی به من بدهی که نیرو گرفته و بازگشته مقابله کنم؟

ص:۱۵۳

امام (ع) فرمود: فرزندم بازگرد امیدوارم شام نشده از دست جدت سیراب گردی.

دوباره به سوی نبرد شتافت. او بر دشمن حمله کرد و گروهی از آنها را به قتل رساند تا اینکه فریاد مردم برخاست. آنگاه منقذ بن مره مرادی بر او حمله کرد و بر او ضربتی زد.

«اِعْتَنَقَ فَرَسَهُ فَاحْتَمَلَهُ الْفَرَسُ إلی عَسْکَرِ الْأَعداءِ فَقَطَّعُوهُ بِسُیُوفِهِم إرْباً إرْباً»۵۲۳. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۴.
پس دست در گردن اسب آویخت، ولی اسب او را میان سپاه دشمن برد و دشمن او را با شمشیرهای خود پاره پاره کردند.

سپه کوفه همه ایستاده **** به تماشای شه و شهزاده

شه روی نعش علی افتاده **** همه گفتند حسین جان داده

به یقین جان حسین بر لب بود **** آن که جان داد به او زینب بود

روضه حضرت ابوالفضل (ع)

السَّلَامُ عَلَی الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِیعُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ (ع) ۵۲۴. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص۲۵۷.

هر لحظه عطش خاندان پیامبر و اصحاب امام (ع) شدت می یافت. امام (ع) برادر خود عباس بن علی (ع) را طلبید و به او مأموریت داد تا به همراه سی نفر از سپاه سواره و بیست نفر از پیادگان برای آوردن آب حرکت کنند در حالی که

بیست مشک با خود داشتند. آنان شبانه آمدند تا به نزدیک فرات رسیدند. نافع بن هلال پیشاپیش آنها با پرچمی مخصوص حرکت می کرد... عمرو بن حجاج با سپاهیان زیادی مراقب بودند که کسی از طرف امام (ع) آب نتواند به خیمه های حضرت برساند. عباس (ع) به پیادگان دستور داد تا مشکها را پر کنند و آنها طبق دستور عمل کردند. عمرو بن حجاج و سپاه خواستند راه را بر آنان ببندند ولی عباس بن علی و نافع بن هلال بر آنها حمله ور شدند و آنها را به پیکار مشغول کردند؛ دیگر سواران هم راه را بر سپاه عمرو بن حجاج بستند تا پیادگان توانستند مشکهای آب را از آن منطقه دور کرده به خیمه برسانند.

عباس (ع) برای اهل حرم آب آورد و به منصب سقایت نائل شد. روز عاشورا هم آمد تا برای کودکان تشنه آب آورد، نزد امام حسین (ع) آمد و گفت: «قَدْ ضَاقَ صَدْرِی وَ سَئِمْتُ مِنَ الْحَیَاهِا۵۲۵. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۱. سینه ام تنگ و از زندگانی ملول شده ام مرا اذن ده تا به نبرد دشمن بروم. فرمود: برو قدری آب برای اهل حرم بیاور.»

اما وقتی وارد شریعه شد و آب برداشت، تیر بر مشک او زدند و دستانش را جدا کردند و عمود آهن بر فرقش فرود آوردند و او را شهید کردند. امام (ع) بر بالین او آمد و آن منظره دلخراش را مشاهده کرد و فرمود: «الْانَ إِنْکَسَرَ ظَهْری وَ قَلَّتْ حِیلَتیا۵۲۶. همان.الآن کمرم شکست و چاره ام کم شد.»

ای تشنه کنار آب دریا مانده **** دست و علمت بگو کجا جا مانده

خوش خفته ای و نظر کنی فاطمه را **** برخیز و ببین حسین تنها مانده

ص:۱۵۵

ای ساقی سر مست زپا افتاده **** دنبال لبت آب بقا افتاده

دست و علم و مشک سه حرف عشق است **** افسوس ز هم هر سه جدا افتاده

روضه شب عاشورا

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ، قَتِيلِ الْعَبَرَاتِ وَ أَسِيرِ الْكُرُبَات٧٥٢٧. ابن مشهدی، المزار الكبير، ص ۴۲۴.

امام سجاد (ع) می فرماید: شب عاشورا پدرم آمد و کنار خیمه ما نشست و به جون غلام ابوذر فرمود: برو شمشیر من را بیاور! او هم شمشیر پدرم را آورد؛ دیدم پدرم شمشیرش را آماده می کند و می گوید:

يَا دَهْرُ أُفٍ لَكَ مِنْ خَلِيلِ **** كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَ الْأَصِيلِ

مِنْ صَاحِبٍ أَوْ طَالِبٍ قَتِيلِ **** وَ الدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ **** وَ كُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلِی

حسین بن علی (ع) پسر پیغمبر و جگر گوشه رسول خدا، کسی که روی شانه و آغوش و دامان پیغمبر جایش یود، شب عاشورا در محاصره دشمن است.

امام سجاد (ع) می فرماید: وقتی من این اشعار را از پدرم شنیدم، حزن و اندوه و گریه بر من غالب شد، اما خودم را نگه داشتم و گریه نکردم ولی عمه ام زینب گریست و فریا به ناله بلند کرد.

زینب شنید این گفته برادر **** گفتا که ای نور دو چشم حیدر

این گفتگویت زد به جانم آذر **** شه در جوابش گفت جان خواهر

ص:۱۵۶

وَ الدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

خواهر مشو آزرده زین بیانم **** یک امشبی من بر تو میهمانم

جان تو و هم جان کودکانم **** تنها نه من آواره زین جهانم

وَ کُلُّ حَیٍّ سَالِکٌ سَبِیلِی

زینب (گفت: «لَیْتَ الْمَوْتُ أَعْدَمَنِی الْحَیَاهَا۵۲۸. ابن نما، مثیر الأحزان، ص ۴۹.ای کاش مرگ به حیات و زندگی من خاتمه می داد.

امام سجاد (ع) نقل می کند: «فَنَظَرَ إِلَیْهَا الْحُسَیْنُ (ع) فَقَالَ یَا أُخْتَاهْ لَا یَذْهَبَنَّ بِحِلْمِکِ الشَّیْطَانُ؛...۵۲۹. سیدبن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۸۳. خواهر مواظب باش شیطان شکیبایی را از تو نگیرد! حالا اول مصیبت است، چرا سیلی به صورت می زنی؟ چرا بی تابی می کنی؟

پدرم امام حسین (ع) این جمله را به زینب فرمود و او را از بی تابی بر حذر داشت، ولی آنگه یک نگاه به زینب (کرد و اشک میان چشمانش حلقه زد. در این حال امام حسین (ع) گریست و اشک از چشمانش جاری شد. «وَ خَرَّتْ مَغْشِیَّةً عَلَیْهَا»... ۵۳۰. همان.دیدم عمه ام غش کرد و روی زمین افتاد.

روضه وداع امام حسین (ع)

السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا حُجَّهَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَّتِهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا قَتِیلَ اللَّهِ وَ ابْنَ قَتِیلِهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ثَارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثَارِهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا وَتْرَ اللَّهِ الْمَوْتُورَ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْض۷۵۳۱. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۷۶.

ص:۱۵۷

ای که به عشقت اسیر خیل بنی آدمند ***** سوختگان غمت با غم دل خرّمند

هر که غمت را خرید عشرت عالم فروخت ***** با خبران غمت بی خبر از عالمند

بعد از شـهادت حضـرت علی اصـغر (ع) ، امام حسـین (ع) کنار در خیمه آمد و زن ها و بچه ها بیرون آمدند حضرت رو به آنهـا کرد و فرمود: « و نَـادَی یَا سُـکَیْنَهُ یَا فَاطِمَهُ یَا زَیْنَبُ یَا أُمَّ کُلْثُومٍ عَلَیْکُنَ مِنِّی السَّلَامُ۵۳۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۷.

برای خداحافظی، این دیدار آخر است. یک وقت انسان می گوید: «السـلام علیکم» یک وقت می گوید: «علیکن منی السـلام» یعنی این سلام، سلام آخر است.

بچه ها اطراف امام حسین (ع) جمع شدند و گفتند: بابا «رُدَّنَا إِلَی حَرَمِ جَدِّنَا۵۳۳. همان. ما را به حرم جدمان بازگردان، امام (ع) فرمود: «إنَّ اللّهَ حامیکُم وَ مُنْجِیکُمْ مِنْ أعْـدائِکُمْ وَ سَـیَجْعَلُ آخِرَ أمْرِکُمْ إلی خَیْرٍ؛ من کشـته می شوم، اما خـدا شـما را حفظ می کند و از شر دشمنان نجات می دهد. آخر این حرکت، پیروزی شما است۵۳۴. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۳۵۵.

این بشارات را امام حسین (ع) داد که شما پیروزید و اگر چه الان شما را اسیر می کنند، اما آخر خط پیروزی شما است.

بـا بچه ها یک به یک وداع کرد: به زینب گفت: خواهر گریه نکن «أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ یَمُوتُونَ وَ أَهْلَ السَّمَاءِ لَا یَبْقَوْنَ» مردم زمین می میرند، آسمانیان باقی

نمی مانند من از جدم رسول خدا بهتر نبودم از پدر و مادرم و برادرم بهتر نیستم. زینب (گفت برادر تو یادگار گذشتگان و باقی ماندگان هستی.

زینبم از بهر من زاری مکن **** با صدا بهرم عزاداری مکن

گر خورد سیلی سکینه دم مزن **** عالمی زین دم زدن بر هم مزن

فرمود: آرام باشید. بعضی گفته اند: زینب آرام نمی شد. «فَاَشارَ بِيَدِهِ إلى قَلْبِ اُخْتِهِ» ابی عبدالله یک تصرف ولایتی در دل زینب کرد و با همان دست اشاره ولایتی کرد تا اینکه زینب (راضی شد. اما حضرت تا خواست حرکت کند، یک وقت دید یک صدایی از پشت سر می آید: «مهلا مهلا یابن الزهرا مهلا مهلا یابن الزهرا»

ای جان ما آهسته رو آهسته رو **** ای مونس طفلان ما آهسته رو آهسته رو

حضرت برگشت و صدا زد: خواهرم چه می گویی؟! خواهر مگر تو نگفتی من میدان بروم؟!

زینب صدا زد برادر: «لَيْتَ الْمَوْتَ اَعْدَ مِنِّى الْحَيوة»ای کاش من مرده بودم و چنین حالتی را ندیده بودم.

حرم را در به در کردی و رفتی **** مرا بی بال و پر کردی و رفتی

خودت گفتی نکن گریه برادر **** چرا پس دیده تر کردی و رفتی

ص:۱۵۹

خواست اباعبدالله حرکت کند، دید اسب حرکت نمی کند، نگاه کرد و دید: دخترش سکینه ایستاده است و گویا سخنی با پدر دارد. امام حسین (ع) به سکینه علاقه و محبت زیادی داشت و شاید همین باعث شد که آقا پیاده شد و روی زمین نشست، سکینه را در آغوش گرفت؛ اشک های چشمش را پاک کرد.

من نمی دانم سکینه به پدر چه سخنی گفت که دل امام (ع) را سوزاند و به سکینه فرمود:

لَا تُحْرِقِی قَلْبِی بِدَمْعِکِ حَسْرَهً **** مَادَامَ مِنّی الرُّوحُ فی جُثَمانِی

فَإِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتِ أَوْلَی بالّذی **** تَأْتِیَنَهُ یَا خِیْرَهَ النسوان۷۵۳۵. ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ، ص ۱۱۹؛ شیخ عباس قمی، ترجمه نفس المهموم، ص۱۸۴.

دل مرا با افسوس، به سرشک خود مسوزان تا جان در بدن دارم، پس وقتی که کشته شدم تو بر هر کس نزدیکتر به بدن من می باشی که کنار آن بیایی و گریه کنی ای برگزیدهٔ بانوان.

روضه شهادت امام حسین (ع)

السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِکَ، عَلَیْکُمْ مِنِّی سَلَامُ اللَّهِ أَبَداً مَا بَقِیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَار۷۵۳۶. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۷۸.

امام حسین(ع) آماده برای شهادت شد و حمله به سوی دشمن کرد و آرایش آنها را درهم ریخت.

عمر بن سعد فریاد برآورد: «الْوَيْلُ لَكَمْ أَ تَدْرُونَ لِمَنْ تُقاتِلُونَ هَذَا ابْنُ الْأَنْزَعِ الْبَطِینِ هَذَا ابْنُ قَتَّالِ الْعَرَبا۵۳۷. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۰. وای بر شما! نمی دانید با چه کسی مقاتله می کنید؟! این فرزند علی و فرزند کشنده عرب است.

پس یکباره بر او حمله برید. پس امام(ع) مقداری نبرد کرد «فَوَقَفَ يَسْتَرِيحُ سَاعَةً وَ قَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ فَبَيْنَما هُوَ وَاقِفٌ إِذْ أَتَاهُ حَجَرٌ فَوَقَعَ عَلَى جَبْهَتِهِ؛ پس آن حضرت ایستاد تا قدری استراحت نماید در حالی که از نبرد خسته و کم توان شده بود که ناگهان سنگی به پیشانی آن بزرگوار اصابت کرد.

چو زد از کینه آن سنگ جفا را **** شکست آئینه ایزد نما را

به دامان کرامت خواست آن شاه **** که خون از چهره بزداید به ناگاه

دل روشن تر از خورشید روشن **** نمایان شد ز زیر ابر جوشن

«إِذْ اَتَاهُ سَهْمٌ مَحَدَّدٌ مَسْمُومٌ وَلَهُ ثَلاثُ شُعَب وَقَعَ فِی صَدْرِه وَفِی بَعْضِ الرواياتِ فِی قَلْبِه فَأَخَذَ الْسَهْمَ وَاَخْرَجَهُ مِنْ قَفاه وَجَرى الدَمُ كَالْميزابا۵۳۸. همان، ص ۵۳.ناگهان تیری سه شعبه و مسموم بر سینه و در بعض روایات به قلب آن حضرت اصابت کردو تیر را گرفته از پشت سرش بیرون آورد و خون همانند ناودان جاری گردید، پس دست مبارک خود را زیر خون ها گرفت و چون پر شد به سوی آسمان ریخت و قطره ای از آن باز نگشت و باز دست زیر خون ها گرفت و به سر و صورت خود مالید و فرمود: می خواهم این گونه جدم رسول خدا(ص) را ملاقات

کنم. پس از این زخم امام(ع) دیگر نتوانست سوار بر مرکب بمانـد و از روی اسب بر زمین افتاد و در آن حال گفت: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ عَلَی مِلَّهِ رَسُولِ اللَّهِ»

در این وقت شـمر با سـپاه پیاده به خیام امام(ع) هجوم آوردند؛ امام به آنها خطاب کرد و فرمود: «یَا شِیعَهَ آلِ أَبِی سُفْیَانَ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ دِینٌ وَ کُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَکُونُوا أَحْرَاراً فِی دُنْیَاکُمْ؛ ای پیروان آل ابی سـفیان اگر دین ندارید و از معاد و قیامت نمی ترسید، در دنیا آزاده باشید.»

شمر نزدیک آمد و گفت: ای پسر فاطمه چه می گویی؟

فرمود: «إِنِّی أُقَاتِلُکُمْ وَ تُقَاتِلُونِی وَ النِّسَاءُ لَیسَ عَلَیْهِنَ جُنَاحٌ؛ من با شـما می جنگم و شـما با من، اما زنان را گناه و جرمی نیسـت پس تا من زنده هسـتم، متجاوران خود را از نزدیک شدن به خیمه ها بازدارید. شمر پاسخ داد: چنین کنم. پس رو به سپاه خود کرد و گفت: به خیـام حسـین(ع) نزدیـک نشویـد، او مردی غیور و کریم است لکن اول کار خود او را تمام کنید۵۳۹. سیدبن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۲۰.

ای سپه دون به کجا می روید **** جانب ناموس خدا می روید

تا نرود بر سر نیزه سرم **** کس به اسیری ببرد خواهرم

زینب(آمد و رو به سـپاه فریاد زد: «وَیْحَکُم اَما فِیکُم مُسْلِم؛ وای بر شما در میان شما مسلمان نیستا۵۴۰. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۲.

امام خطاب به خواهر کرد و فرمود: به خیمه برگرد و زینب(به خیمه بازگشت.

سوی خیمه برگرد خواهر حزینم **** زیر تیغ دشمن ننگری چنینم

یا برو به خیمه تا مرا نبینی **** یا ببند چشمم تا تو را نبینم

روضه شام غریبان

السَّلامُ عَلَیْکَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ غَذَّتْکَ یَدُ الرَّحْمَهِ وَ رُضِعْتَ مِنْ ثَدْیِ الإِیمانِ، وَ رُبِّیتَ فِی حِجْرِ الإِسْلام، وَ النَّفْسُ غَیْرُ راضِیَهٍ بِفِراقِکَ، وَ لا شاکَّهٍ فِی حَیاتِکَ، صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْک۷۵۴۱. سیدبن طاووس، الإقبال بالأعمال الحسنه، ج ۲، ص ۶۳.

دشـمن پس از شهادت امام و یارانش خود را مهیا برای یورش به خیمه های آل الله کرد تا دست به غارتگری بزند و با این کار نهایت ظلم و بیدادگری و اوج تجاوز و طغیان را نسبت به خاندان وحی نشان داد.

وَ تَسَابَقَ الْقَوْمُ عَلَی نَهْبِ بُیُوتِ آلِ الرَّسُولِ وَ قُرَّهِ عَیْنِ الْبَتُولِا۵۴۲. همو، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۳۱. لشگر برای چپاول خیمه های اهل بیت پیامبر(ص) از هم پیشی می گرفتند.

فاطمه بنت الحسین دختر اباعبدالله راوی این نقل است. او می گوید: «کُنْتُ وَاقِفَهَ بِبابِ الْخَیْمَها۵۴۳. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۶۰. من در خیمه ایستاده بودم که دشمن هجوم آورد، و گوشواره ها را می گرفت و از گوش ها می کشید.»

دخترها را می زدند و بچّه ها فرار می کردند و نیزه به کتفشان می زدند «وَ هُنَّ یَلُذْنَ بَعْضُهُنَّ بِبَعْضٍا۵۴۴. همان، ص ۶۱.برخی از آنها به برخی دیگر پناه می بردند.»

ص:۱۶۳

بچه ها را زدنـد و اموالشان را غارت کردنـد. بعـد عمرسـعد دسـتور داد: «اَحْرِقُوا بُیُوتَ الْظّالِمینَ؛ خانه سـتمگران را آتش زنید! یک مرتبه بچه ها دیدند آتش از خیمه ها بالا می رود.

زینب دویـد و خطـاب به امـام سـجاد(ع) صـدا زد: پسـر برادر با این بچه ها میان این خیمه ها و آتش چه کنیم؟ صـدا زد: عمه «عَلَیْکُنَّ بِالْفَرارِ؛ بگو: بچه ها سر به بیابان بگذارند.»

شد اطفال تو آواره بدان وادی و دشت **** تازیانه به غموم دلشان تسکین است

اکنون که طبل خاتمه جنگ می زنند **** دیگر چرا به خیمه ما سنگ می زنند

غارتگران درون خیام اند و کودکان **** زاری کنان بدامن من چنگ می زنند

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹